

سال اول

شماره اول

مجموعه حقوقی

از نشریات
اداره فنی وزارت عدلیه

دروس آموزگاههای وزارت عدلیه

مواد امتحانات مستخدمین قضایی
بحث در موضوعات حقوقی
تصمیمات محاکم
متن قوانین و تعلیمات رسمی
حقوق تطبیقی

فعلا هفته‌ای یکبار منتشر می‌شود

چهارشنبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۱۶

قیمت اشتراك }
سالیانه ۱۰۰ ریال
ششماهه ۵۰ »

تک شماره ۲ ریال

چاپخانه * ایران * طهران

فهرست مندرجات
شماره اول مجموعه حقوقی

صفحه	نویسنده	موضوع
۲		۱ مقصود انتشار این مجموعه
۳	محمد بروجردی عبده	۲ اصول محاکمات حقوقی
۶	شایگان	۳ مقدمه در کلیات حقوق
۸	عامری	۴ حقوق تجارت
۱۵	حسن امامی	۵ ثبت اسناد و املاک
۱۷	حسن امامی	۶ حقوق مدنی
۲۱	تقوی	۷ قانون اصول محاکمات حقوقی
۲۴	آیت الله زاده	۸ قانون و نظامنامه ثبت
۲۹	سپهبدی مبصر	۹ قانون تجارت
۳۳	محسن اربابی	۱۰ درس محاسباتی (۱)
۳۶		۱۱ مقالات ایران در آکادمی بین المللی حقوق تطبیقی لاهه
۴۶	بصیری	۱۲ درس عملی قانون و نظامنامه ثبت
۴۹		۱۳ رویه قضایی نسبت به مدلول ماده ۵۳۲ اصول محاکمات حقوقی
۵۰	شمس الدین امیرعلایی	۱۴ جرم کلاهبرداری در حقوق جزایی فرانسه
۵۵		۱۵ نظامنامه

مقصود انتشار این مجموعه

منظور اصلی، قانون مصوب ۶ دی ماه ۱۳۱۵ تهیه مستخدمین قضایی و اداری برای وزارت عدلیه می‌باشد و مواردی را که قانون در این باب پیش‌بینی نموده، عبارت است از:
الف- تاسیس آموزشگاه قضایی برای تهیه وسایل استخدام مستخدمین جدید قضایی.
ب- تهیه وسایل استخدام مستخدمین جدید قضایی که دارای دانشنامه لیسانس نیستند طبق جزء ب از ماده ۱۸.

ج- تهیه مواد امتحانیه مستخدمینی که رتبه آنها کمتر از ۷ قضایی است و دارای دانشنامه لیسانس نیستند و برای ترفیع از رتبه ۵ به بالا، طبق جزء ج از ماده ۱۸ باید امتحان مخصوص بدهند.

د- تهیه مواد امتحانیه مدیران دفاتر محاکم و پارک‌ها و تقریرنویس‌ها و معاونین اداری پارک و مدیران اجرا و نمایندگان ثبت که به خدمت قضایی پذیرفته می‌شوند طبق ماده ۲۲.
مجموعه حقوقی برای عملی کردن این منظور و انتشار دروس و مواد امتحانیه فوق‌الذکر و تسهیل موجبات کار کلیه مستخدمین وزارت عدلیه اعم از قضایی و اداری در مرکز و ولایات و فراهم نمودن وسایل شرکت آنها در امتحانات، تخصیص داده شده است و حاوی قسمت‌های ذیل خواهد بود:

۱- انتشار دروس آموزشگاه‌های مختلف وزارت عدلیه و پاره‌ای از دروس برنامه لیسانس در علم حقوق.

۲- طبع نظریه‌های قضایی برای ایجاد رویه واحد در طرز اعمال قوانین موضوعه در سرتاسر کشور.

۳- بحث علمی در بعضی مسائل حقوقی (مقالات حقوقی).

۴- بحث در قوانین خارجی و شرح آن برای آگاهی قضات از اجرا و اعمال قوانین مزبوره.

۵- درج عقاید علمی حقوق و رویه قضایی محاکم کشورهای خارجه.

۶- طبع و نشر قوانین و نظامات و تعلیمات رسمی.

اصول محاکمات حقوقی

مقدمه- اگرچه موضوع بحث، اصول محاکمات حقوقی است ولی نظر به ارتباطی که اصول محاکمات، با سایر حقوق دارد، مقدمتاً اقسام حقوق به طور اختصار بیان می‌شود.

تعریف حقوق- حقوق عبارت از کلیه قواعدی است که انسان در زندگانی اجتماعی، مجبور است آنها را رعایت نماید.

اقسام حقوق داخلی- و آن عبارتست از حقوقی که در تمام نواحی هر کشور نسبت به همه اشخاصی که سکنی دارند اجرا می‌شود و این حقوق جاریه به دو قسمت تقسیم می‌گردد:

حقوق عمومی، حقوق خصوصی. حقوق عمومی عبارت است از روابط و مناسبات بین دولت که نماینده هیئت جامعه است با افراد، از نقطه نظر مصالح و منافع عمومی.

حقوق خصوصی عبارت است از روابط و مناسبات بین افراد با یکدیگر و یا با دولت، آنجایی که معامله دولت مانند افراد عادی باشد مثل اجاره و استیجار. قانونگذار نظر به نفع اشخاص، این قسم از روابط را ایجاد کرده است.

اقسام حقوق عمومی- اقسام حقوق خصوصی به این قرار است: حقوق اساسی، حقوق اداری، حقوق جزایی، اصول محاکمات جزایی.

حقوق عمومی- اقسام حقوق خصوصی به این قرار است: حقوق اساسی، حقوق اداری، حقوق جزایی، اصول محاکمات جزایی.

حقوق اساسی هر کشوری عبارت است از اصول و قواعدی که راجع است به طرز و شکل حکومت و قوای مهمه آن کشور و روابط و مناسبات آن قوا با همدیگر و با افراد. پس در این قسم، علاوه بر شکل دولت، تشکیلات اعضای عالییه دولت و دایره و سمت قدرت و اختیارات آنها نسبت به

شدن آن قسمت وضع شده است، قواعد تضمینیه می‌نامند.

بدیهی است اگر برای اجرای قانون جزا و تعیین مجازات اعمال ممنوعه، اتخاذ طریقی نمی‌شد، وضع آن قانون بی‌نتیجه بود و همچنین در مورد روابط تجارتي و حقوقی که افراد با همدیگر دارند، تنها وضع احکام معاملات و عقود از قبیل بیع و اجاره و رهن و حواله و شرکت و امثال آنها با نبودن وسایل اجرایی، ثمری نداشت زیرا بر این تقدیر، افراد، اجباری به اطاعت و پیروی از آن نداشته و بالاخره عقود و معاملات مردم با همدیگر داخل در وعده‌های غیر لازم‌الوفاء و حکم، با غالب و قوی می‌شد. هر صاحب قوتی، نسبت به زبردست خود تعدی کرده و فقط حق کسی را که قدرتش از او زیادتر بود اداء می‌نمود و حتی اجراء قوانین بدون وجود ترتیب و نظامات، از عهده دولت هم خارج و امر منجر به اختلال امور و نتیجه مطلوبی نمی‌داد. این مقدمات، نه فقط تشکیل محاکم را ایجاب کرده است بلکه لزوم تدوین قوانینی را هم که راجع به ترتیب و طرز جریان محاکمه باشد ایجاد نموده، پس وجود وسیله تضمینی برای اجراء هر قانونی لازم است و الا وضع آن قانون، لغو و عبث خواهد بود. به این نظر، در جنب قانون مجازات، اصول محاکمات جزایی و در جنب قانون مدنی، اصول محاکمات حقوقی را وضع کرده‌اند و به قدری اصول محاکمات حقوقی با قانون مدنی ارتباط دارد که کیفیت اجراء احکام قانون مدنی و اخراج آنها از حین قول به عمل، وابسته به اصول محاکمات است و فقط به وسیله این اصول، عقود و تعهدات متعاملین اثبات و اجراء خواهد شد. بنابراین اصول محاکمات، داخل در قواعد تضمینیه است زیرا به وسیله آن، هر حقی تامين و اجرا می‌شود. برعکس، قانون مدنی، داخل در قواعد تضمینیه است و این تقسیم، مخصوص به حقوق خصوصی نیست بلکه در حقوق عمومی نیز این تقسیم جاری است زیرا به وسیله اصول محاکمات جزایی، قانون

تجارت تضمین می‌شود و در حقیقت حقوق تجارت، داخل در حقوق مدنی است نهایت آنکه مخصوص است به امور راجعه به تجارت.

قسم دیگر از حقوق، حقوق صنعتی است و آن عبارت است از روابط حقوقی که بین کارگر و کارفرما در کارخانجات برقرار می‌شود. این قسم هم داخل در حقوق خصوصی است.

حقوق بین‌الملل عمومی و حقوق بین‌الملل خصوصی - آنچه مذکور گردید، اقسام حقوق داخلی است و در مقابل حقوق داخلی، حقوق خارجی را قرار می‌دهند و آن هم به دو قسمت تقسیم می‌شود: حقوق بین‌الملل عمومی و حقوق بین‌الملل خصوصی.

حقوق بین‌الملل عمومی قواعدی است راجع به مناسبات و روابط دول با همدیگر، خواه در حال صلح باشند یا در حال جنگ. حقوق بین‌الملل خصوصی عبارت است از قواعدی که وضع شده است برای حل اختلاف و منازعاتی که بین اتباع دولت با اتباع دولت دیگر نسبت به عملیات قضایی حادث می‌شود.

تعریف اصول محاکمات حقوقی به معنی اخص
اصول محاکمات حقوقی به معنی اخص، مجموعه مقرراتی است که باید در محاکم حقوقی برای اقامه دعوی و اثبات و اجراء حق رعایت شود و آن عبارت است از قواعد راجعه به تقدیم عرضحال و ابراز مدارك و طرز مدافعات و انشاء احکام و تقاضای تجدیدنظر نسبت به احکامی که قابل تجدیدنظر باشند به یکی از طرق مقرر از قبیل اعتراض بر حکم و استیناف و اعاده محاکمه و بالاخره عملیات محاکم نسبت به اجرائیات و غیره
قواعد تعیینیه و قواعد تضمینیه

قوانین بر دو قسم است: قسم اول مشتمل است بر بیان احکام و حدود اصلی و اساس موضوعات و قسم دوم عبارت است از اصول و قواعدی که به جهت تامين اجرای قوانین اولیه وضع شده است. قسم اول را که مقصود اصلی از وضع قوانین است قواعد تعیینیه و قسم ثانی را که برای تضمین عملی

مجازات به موقع اجرا گذاشته می‌شود.

رابطه علم‌الاخلاق با قانون

از شرح مذکور، معلوم می‌شود که تفاوت بین تکلیف اخلاقی و تکلیف قانونی این است که قواعد اخلاقی چون دارای تضمین اجرایی نیست، نمی‌توان اطمینان به رعایت آن حاصل نمود اما برعکس، تکلیف قانونی به واسطه ضمانت خارجی، رعایت آن تامین شده است. اگر شخص متمول و با مکنتی، از اداء تکلیف اخلاقی خود نسبت به فقراء کوتاهی کرده و به آنها مساعدت و اعانتی نکند، ضمانت اجرایی برای انجام این تکلیف موجود نیست که او را مجبور به همراهی نماید. برعکس اگر مدیونی از تادیبه دین خود امساک نماید، طلبکار می‌تواند بر او در محکمه عدلیه اقامه دعوی نموده و او را به تادیبه مبلغی که به او مدیون است محکوم نماید. دامنه اخلاق، باوسعت‌تر از قلمرو قانون است.

قانون فقط تکلیف انسان را نسبت به ابناء جنس خود تعیین می‌کند اما اخلاق، تکلیف انسان را نسبت به خداوند متعال و نسبت به خود و سایرین معلوم می‌دارد. اخلاق نه فقط به ما می‌گوید که به دیگران بدی نکنید بلکه می‌گوید به آنها باید خوبی کرد. قانون امر می‌دهد که نباید اسباب خسارت دیگران شد اما اخلاق اینطور دستور می‌دهد که قسمی با مردم رفتار کنید که انتظار دارید که آنها هم با شما آنطور رفتار نمایند.

پس هر عملی را که قانون منع نکرده، نباید آن را خوب دانسته و یا وصف ارتکاب خود را شرافتمند قلمداد نمود. مدیونی که برای امساک از اداء دین خود، متوسل به مرور زمان می‌شود، عمل او مطابق قانون است ولی در عین حال بر ضد اخلاقی رفتار کرده است. قواعد اخلاقی، وقتی متصف به صفت قانونی خواهند شد که از طرف مقنن، تجدید و تامین شوند.



مقدمه در کلیات حقوق

افراد به دست جامعه یعنی ثالث بی‌غرض می‌افتند، مسالمت‌آمیز می‌شود. پس می‌توان گفت حقوق، وجدان و اراده جامعه است که جای وجدان و اراده افراد را می‌گیرد. پس از ذکر این مقدمه، گوئیم که حقوق در سه معنی استعمال می‌شود:

اول- حقوق مجموع قوانین و نظامات و رسمی است که حاکم بر اعمال و روابط مردم است و در صورت لزوم، دولت افراد را به رعایت آن مجبور می‌کند. مثلاً می‌گوئیم حقوق ایران یا حقوق فرانسه. حقوق را در این معنی، گاهی به حقوق ذاتی تعبیر می‌کنند زیرا در این مورد، مراد از حقوق، حقوق بالذات و قطع نظر از افراد است. حقوق در این معنی، همیشه به لفظ جمع استعمال می‌شود.

دوم- حقوق، جمع حق و حق، قدرت یا امتیازی است که شخص در برابر اشخاص دیگر دارد. مثلاً حق مالکیت، حق ولایت. این قسم حقوق را حقوق فردی نیز می‌گویند. واضح است که حقوق فردی، بدون کمک حقوق ذاتی نمی‌تواند وجود پیدا کند زیرا تعریف و حدود حقوق فردی را حقوق ذاتی تعیین می‌کند.

سوم- بالاخره حقوق به معنی علم حقوق استعمال می‌شود مثلاً می‌گوئیم دانشکده حقوق یا کتب حقوق یا محصل حقوق.

رابطه حقوق و اخلاق- حقوق به معنی اول کلمه، از چند جهت با اخلاق شبیه و از چند جهت با آن متفاوت است و در هر حال بین آن دو، پیوسته روابط برقرار است.

جهات شباهت

اولاً- حقوق و اخلاق، از وجدان انسان سرچشمه می‌گیرد و بعلاوه هر دو از علوم اجتماعی است.

باب اول- تعریف حقوق به طور کلی
تعریف حقوق و معانی مختلف آن- زندگانی اجتماعی مستلزم این است که بین مردم روابطی وجود داشته باشد. اگر این روابط، به خودی خود واگذار شود و تحت نظم و قاعده درنیاید، زور و اجحاف و حيله و تزوير بر روابط مردم مستولی خواهد گردید و این وضع، بین آنها پیوسته جنگ و جدال تولید خواهد کرد و چون مردم از جنگ و جدال به تنگ آیند، به فکر چاره‌جویی افتاده، برای تنظیم و ترتیب روابط خود، قوانین و قواعدی وضع می‌کنند. مجموع این قواعد و قوانین را حقوق می‌گوئیم.

از این تعریف، به خوبی استنباط می‌شود که قواعد حقوق، مشکل و دقیق و درهم است و هر قدر جامعه توسعه پیدا کند و روابط مردم بیشتر شود، البته بر اشکال و دقت آن افزوده خواهد گردید زیرا قواعد مزبور، باید مقام هر يك از افراد را در جامعه معین و حقوق و تکالیف آنها را معلوم کند. نباید تصور نمود که حقوق، چون تکالیف و حقوق افراد را معین می‌کند، باید منازعات و دعاوی آنها را از میان بردارد و بین مردم، موافقت و مسالمت ایجاد کند. درست است که قسمتی از قواعد حقوق برای جلوگیری از وقوع منازعات و دعاوی ایجاد شده و تا حدی هم این منظور را تأمین نموده است ولی به طور کلی، وظیفه حقوق، از میان بردن دعاوی نیست. حقوق تنها سبب می‌شود که منازعات و دعاوی مردم به طریق بهتری خاتمه پیدا کند یعنی مرجعی برای تظلم افراد ایجاد می‌نماید تا شخص زیان یا ستم‌دیده، به جای اینکه محتاج شود شخصاً از خود رفع ضرر و ظلم کند، به آن مراجع و محاکم متوسل گردد. به این ترتیب، احقاق حق چون از دست

دول، قوه قاهره نیست که آنها را به اجراء حقوق مجبور کند. از این جهت است که حقوق بین‌الملل عمومی را ناقص می‌دانند. ولی این تعریف از حقوق، صحیح نیست زیرا حقوق و ضمانت اجراء آن، دو امر علیحده است. حقوق ممکن است ضمانت اجراء نداشته و معذک وجود داشته باشد زیرا وجود حق، بسته به این است که اکثر مردم در زمان معینی، به حق بودن آن ایمان داشته باشند.

با وجود این اختلافات، حقوق و اخلاق با هم ارتباط دائم دارند یعنی قواعد آن دو، پیوسته به یکدیگر تبدیل می‌شود به این طریق که گاهی حقوق، قواعدی را از اخلاق اقتباس می‌کند و در قلمرو خود وارد می‌نماید و بعکس گاهی حقوق، موجب ایجاد اخلاق و عادات تازه می‌گردد و از این رو حقوق ممکن است مفید یا مضر به اخلاق واقع شود.

حقوق فطری و حقوق موضوعه - تعریف حقوق موضوعه، همان تعریفی است که به طور کلی از حقوق نمودیم و در آن اختلافی نیست و حال آنکه علمای حقوق در تعریف حقوق فطری، متفق نیستند. به عقیده علمای قرن هیجدهم میلادی، قواعد و اصول عام و تغییر ناپذیری در عالم وجود دارد که بر تمام قوانین موضوعه مقدم بوده و مجموع آن قواعد، حقوق عام و تغییر ناپذیری را تشکیل می‌دهد که حقوق فطری نام دارد. حقوق فطری، سرچشمه و سرمشق حقوق موضوعه است به این معنی که حقوق موضوعه در هر کشوری، باید سعی کند هرچه بیشتر به آن نزدیک شود و قواعد حقوق فطری را داخل در حقوق موضوعه کند زیرا هر قدر حقوق موضوعه به حقوق فطری شبیه‌تر شود کامل‌تر می‌گردد.

این فکر کاملاً با عقاید و آراء حکماء و نویسندگان قرن هیجدهم میلادی مطابقت دارد و دانشمندان مزبور، در اغلب مظاهر اجتماعی، قائل به وجود نظم فطری بودند.

ثانیاً - منظور و مقصود حقوق و اخلاق، یک امر بیش نیست و آن، فراهم کردن آسایش و سعادت بشر است ولی به گفته بنتام (bentham) اگر حقوق و اخلاق، یک مرکز دارد، یک محیط ندارد یعنی بر فرض که مبداء یا مقصد حقوق و اخلاق، یکی باشد، قطعاً موضوع و قلمرو آن دو، با هم متفاوت است.

جهت افتراق

اولاً - قلمرو اخلاق، به مراتب بیش از حقوق توسعه دارد زیرا اخلاق، علاوه بر تکالیف نسبت به سایر مردم، تکالیف شخص را نسبت به خود و خدا نیز معین می‌کند و حال آنکه موضوع حقوق، فقط تکالیف انسان است نسبت به سایر مردم. حتی تمام تکالیف انسان نسبت به مردم هم مربوط به حقوق نیست مثلاً کمک کردن به دیگران و دستگیری بیچارگان و حق شناسی، تکلیفی است که شخص نسبت به سایرین دارد و حال آنکه این امور، از قلمرو حقوق خارج است زیرا این قبیل تکالیف، زائیده افکار بلند و احساسات ارجمندی است که نمی‌شود از همه کس توقع داشت.

ثانیاً - از اینجا، تفاوت دوم حقوق و اخلاق معلوم می‌شود و آن اینکه حقوق، مجموع دستورهای عادی است که در خور فهم عامه مردم است، در صورتی که درک قواعد و اصول اخلاق، کار هرکس نیست زیرا این امر، مستلزم وصول به مرتبه‌ای از کمال انسانی است که به آسانی به دست نمی‌آید.

ثالثاً - اصولاً حقوق، ضمانت اجراء دارد یعنی اگر شخص مکلف، به صرف طبع، آن را اجرا نکرد، به جبر از طرف دولت اجرا می‌شود و حال آنکه ضمانت اجراء اخلاق، امر معنوی یعنی وجدان یا ترس از خداست. اینکه گفتیم حقوق اصولاً ضمانت اجراء دارد، به این علت است که رشته‌ای از حقوق که به حقوق بین‌الملل عمومی موسوم است، ضمانت اجراء موثری ندارد زیرا حقوق

حقوق تجارت

- ۱ -

تعریف حقوق

حقوق دارای دو معنی مختلف است: اول به معنی اصلی کلمه که مشتق از حق و عبارت از اختیاری است که قانون برای انجام اعمال معینی، به افراد می‌دهد مثل حق مالکیت که به مالک اجازه می‌دهد از شیئی به نفع خود بالاختصاص استفاده کند یا حق وصیت که به موصی اجازه می‌دهد از عین مال خود پس از فوتش به دیگری تملیک کند. به معنی دوم، حقوق عبارت از قواعد حقوقی (قضایی) یا قوانینی است که به اعمال انسانی تعلق می‌گیرد و بنابراین می‌توان گفت که حقوق افراد را حقوق معین می‌کند. حقوق به معنی دوم، اعم و شامل کلی قوانینی است که نوع بشر در اعصار مختلفه وضع نموده و چون بحث از حقوق به این معنی که مقصود از آن، کلیه قوانین موضوعه بشر باشد به ندرت اتفاق می‌افتد و اغلب در موقع استعمال جزء یا قسمتی از آن مقصود است، برای تشخیص مقصود، عادتاً آن را با اضافه ذکر می‌کنند. چه، گاهی مقصود، حقوق ملتی است مانند حقوق فرانسه، حقوق ایران، حقوق انگلستان و زمانی منظور، حقوق دوره و زمانی است مانند حقوق روم و حقوق اسلامی.

حقوق هر ملتی هم به تقسیماتی منقسم می‌شود مثل حقوق اداری، حقوق اساسی، حقوق جزایی، حقوق مدنی و به طور کلی حقوق هر ملتی، ابتداء به دو قسمت تقسیم می‌شود: حقوق عمومی، حقوق خصوصی.

حقوق عمومی - عبارت از قواعدی است که ترتیب تشکیلات قوای عمومی و روابط قوای مزبوره را با افراد معلوم می‌دارد مانند حقوق اساسی و حقوق اداری و حقوق جزایی.

حقوق خصوصی - قواعدی است که روابط افراد را با یکدیگر معین می‌نماید مثل حقوق مدنی و حقوق تجارتی.

حقوق تجارتی، روابط افراد را از حیث اشتغال آنها به امر تجارت معلوم می‌کند در صورتی که حقوق مدنی، قواعدی است که روابط افراد را بدون توجه به شغل آنها تنظیم می‌نماید.

حقوق تجارت، حقوق مخصوصی است بدین معنی که یا عبارت از قواعد مربوطه به اشخاص معینی است که تاجر باشند و یا راجع به اعمال خاصی است که مقصود، معاملات تجارتی باشد. پس باید دید که تاجر کیست و معاملات تجارتی کدام است.

ماده اول قانون تجارت ایران، تاجر را چنین تعریف می‌کند: «تاجر کسی است که شغل معمولی خود را معاملات تجارتی قرار دهد». مطابق این تعریف، وقتی شخصی را تاجر می‌توان خواند که مبادرت به امر تجارت نموده، آن را شغل خود قرار دهد.

معاملات تجارتی بر دو قسم است: اول معاملاتی که بالذات و فی‌نفسه تجارتی شناخته شده‌اند. دوم معاملاتی که به اعتبار تاجر بودن متعاملین یا یکی از آنها تجارتی محسوب می‌شود.

معاملات تجارتی ذاتی

ماده دوم قانون تجارت، معاملاتی را که ذاتاً تجارتی هستند به طریق ذیل تعیین می‌کند:

۱- خرید یا تحصیل هر نوع مال منقول به قصد فروش یا اجاره، اعم از اینکه در آن تصرفاتی شده یا نشده باشد.

۲- تصدی به حمل و نقل از راه خشکی یا آب یا هوا به هر نحوی که باشد.

هیچ منظوری جز استفاده از تفاوت قیمت حاصله از فروش محصول و وجه مال الاجاره ندارد و معهدا نه عمل اجاره تجارتي محسوب می‌شود و نه فروش محصول و از طرف دیگر، معاملات تجارتي‌ای موجود است که به کلی فاقد قصد انتفاع می‌باشد مانند حواله و امضای برات که ممکن است امضاءکننده آن به هیچ وجه قصد انتفاع نداشته باشد لیکن عمل، به موجب قانون، ذاتا تجارتي است.

حقیقت آن است که مشخصی برای کلیه معاملات تجارتي نمی‌توان به دست آورد و از ملاحظه معاملات تجارتي، معلوم می‌شود که بعضی از آنها به واسطه قصد و منظور متعاملین و برخی، از جهت نفس عمل یا معامله و بدون هیچ توجهی به منظور و نتیجه‌ای را که متعاملین از آن در نظر داشته‌اند تجارتي شناخته شده مثلا برای آنکه معلوم شود خرید آذوقه یا مال التجاره، تجارتي است یا نه، باید قصد خریدار را فهمید در صورتی که پی‌بردن به قصد امضاءکننده برات، ابدا مفید نیست زیرا برات ذاتا تجارتي است.

از جهت دیگری، قانون بعضی معاملات را حتی اگر به ندرت و به طور اتفاق از کسی ناشی شود تجارتي شناخته و نسبت به بعضی دیگر، برای آنکه عملی تجارتي شناخته شود، تکرار را از ناحیه متصدی آن لازم دانسته. چنانچه در امر برات می‌نویسد: معاملات برواتی و در موضوع حمل و نقل و حراج می‌گوید تصدی به حمل و نقل و تصدی به عملیات حراجی یا تصدی به نمایشگاهها.

در شرح معاملات که ذاتا تجارتي هستند

۱- خرید یا تحصیل هر نوع مال منقول به قصد فروش یا اجاره، اعم از آنکه در آن تصرفاتی شده یا نشده باشد.

از تجزیه مندرجات شق (۱) از ماده ۲ سه شرط به دست می‌آید:

۱- خرید؛ ۲- موضوع آن، که عبارت از مال منقول باشد؛ ۳- قصد فروش یا اجاره.

۳- هر قسم عملیات دلالی یا سفارشی یا عاملی و همچنین تصدی به هر نوع تاسیساتی که برای انجام بعضی از امور ایجاد می‌شود از قبیل تسهیل معاملات ملکی یا پیدا کردن خدمه و یا تهیه و رسانیدن ملزومات.

۴- تاسیس و به کار انداختن هر قسم کارخانه مشروط بر اینکه برای رفع حوائج شخصی نباشد.

۵- تصدی به عملیات حراجی.

۶- تصدی به هر قسم نمایشگاههای عمومی.

۷- هر قسم عملیات صرافی و بانکی.

۸- معاملات برواتی اعم از اینکه بین تاجر یا غیر تاجر باشد.

۹- عملیات بیمه بحری و غیر بحری.

۱۰- کشتی‌سازی و خرید و فروش کشتی و کشتی‌رانی داخلی یا خارجی و معاملات راجعه به آنها.

معاملاتی که به اعتبار طرفین یا یکی از آنها تجارتي محسوب می‌شود

۱- کلیه معاملات بین تاجر و کسبه و صرافان بانکها.

۲- کلیه معاملات که تاجر یا غیر تاجر برای حوائج تجارتي خود می‌نماید.

۳- کلیه معاملات که اجزاء یا خدمه یا شاگرد تاجر برای امور تجارتي ارباب خود می‌نماید.

۴- کلیه معاملات شرکتهای تجارتي.

-۴-

اغلب در صدد برآمده‌اند که مشخصی برای تمیز معاملات تجارتي از معاملات غیر تجارتي پیدا کنند و بعضی مدعی شده‌اند که مشخص معاملات مزبوره، قصد انتفاع است که در تمام معاملات تجارتي دیده می‌شود. هر چند قصد مزبور تقریبا در تمام آن معاملات موجود است ولی ممیزی نیست که منحصر به معاملات تجارتي بوده و حتما در تمام معاملات مزبور موجود باشد زیرا از یک طرف، معاملات دیده می‌شود که هیچ جنبه تجارتي ندارد و غرض از آن، صرف انتفاع است مانند اجاره و استجاره املاک مزروعی که مستاجر

در ماده ۴ قانون تجارت، مقنن صراحتاً از تجاری شناختن اینگونه از معاملات امتناع ورزیده و مخصوصاً در موقع وضع قانون، در نظر داشته است که فقط اموال منقول را تحت حکومت قانون تجارت قرار داده و موضوع تجارت را اموالی قرار دهد که نقل و انتقال یعنی دست به دست گشتن آن به سهولت میسر باشد.

قصد فروش یا اجاره: قصد فروش یا اجاره است که به معامله، عنوان تجاری می‌دهد. شغل خریدار، تاثیری در عمل ندارد زیرا تاجر هم که اشیائی را برای حوائج شخصی می‌خرد، عملش تجاری محسوب نمی‌شود ولی غیرتاجری که مالی را به قصد فروش می‌خرد، مطابق تعریف همین ماده، عمل او تجاری است. بعلاوه نظر خریدار در اینکه مبیع را کالا یا جزء به جزء و یا عیناً و یا بعد از تصرفاتی بفروشد، تاثیری در تجاری بودن عمل نخواهد داشت.

چگونه ممکن است قصد فروش یا اجاره را فهمید؟ از این حیث، هیچ اشکالی موجود نیست. اگر خرید از ناحیه تاجر برای امر تجارتش باشد، تجاری بودن معامله، مسلم است لیکن چنانچه از ناحیه غیر تاجر واقع شود، باید نوع معامله و مقدار آن را در نظر گرفت. مثل آنکه اگر کسی مال التجاره و ارزاق را به مقدار فوق العاده‌ای و یا زیادتر از احتیاج شخصی خود بخرد، مسلم است که قصد فروش دارد. خریدار ممکن است قصد انتفاع را از فروش مال نداشته و فقط قصد مزبور را از اجاره آن داشته باشد. مثل اینکه اتومبیل را می‌خرد برای کرایه دادن و از کرایه آن، انتفاع می‌برد. خرید برای اجاره به قصد انتفاع، مطابق قانون، تابع همان قواعد و احکامی است که برای فروش مذکور شد و بنابراین وقتی تجاری محسوب می‌شود که موضوع آن، مال منقول باشد و خرید مال منقول اگر بالتبع برای مال غیرمنقول هم باشد، تجاری شناخته نخواهد شد. مثلاً هرگاه صاحبخانه که اطاق‌های خانه خود را اجاره می‌دهد، اثاثیه برای اطاق‌ها تهیه کرده آن را

این قسم از معاملات، معمول‌ترین معاملات تجاری است و نمونه کاملی از معاملات مزبور را نشان می‌دهد و فوراً واسطه بین تولیدکننده و مصرف‌کننده را که تقریباً در تمام معاملات تجاری دیده می‌شود به نظر می‌آورد.

خرید: از کلمه خرید که در آغاز مطلب دیده می‌شود، چنین به نظر می‌رسد که مقصود، به دست آوردن مال منقول است در ازاء وجه نقد، ولی چون کلمه تحصیل نیز بلافاصله بعد از آن ذکر شده، معلوم می‌دارد که هرگاه مالی در ازاء مال دیگری هم به دست آید، تجاری است و حتماً لازم نیست که در مقابل وجه نقد تحصیل شده باشد.

مال منقول: مقصود از مال منقول، هر مال منقولی است که بتواند موضوع تجارت واقع شود اعم از اینکه دارای جسم و ماده باشد یا دارای جسم و ماده نباشد مثل حق اختراع، حق تصنیف یا سرقفلی. حال باید دید اگر موضوع، خرید مال غیر منقول هم باشد، باز هم معامله تجاری است یا خیر؟ زیرا معاملات عمده نسبت به اموال غیرمنقول می‌شود و اشخاصی دیده می‌شوند که دائماً اراضی و خانه و باغات را خریداری کرده و به قیمت گرانتری می‌فروشند و عمده دیگری، دهات بزرگ و اراضی وسیعی را خریده، آن را قطعه قطعه کرده می‌فروشند و از این راه، استفاده عمده می‌نمایند و از عمل مزبور، جز قصد انتفاع، نظر دیگری ندارند. بعضی را عقیده آن است که این معاملات، هیچ تفاوتی با سایر معاملات تجاری ندارند و کلیه موجباتی را که برای سایر معاملات تجاری موجود است، در این معاملات نیز وجود داشته و بنابراین دلیل ندارد این نوع معاملات را تجاری شناسیم. هرچند ظاهراً استدلال پیروان این عقیده، صحیح به نظر می‌آید لیکن چنانچه گفته شد اولاً برای آنکه معامله، تجاری شناخته شود، قانون سه شرط را لازم دانسته است. این نوع معاملات، دو شرط از آن را واجد است ولی شرط دیگر را که موضوع خرید باشد، فاقد است. ثانیاً

برای فروش باشد یا سفارش برای خرید یا سفارش برای حمل و نقل. در امر تجارت، اشخاصی هستند که شغل خود را سفارش کاری قرار داده و به حساب سفارش‌دهنده یا سفارش‌گیرنده عمل می‌کنند.

عامل: کسی است که در مقابل اجرتی، حفظ منافع دیگری را عهده‌دار می‌گردد، مطالبات او را جمع‌آوری می‌کند، به نمایندگی از طرف تاجر یا شرکت‌های تجاری، در محاکم حاضر می‌شود و به اشخاصی که مایل هستند، اطلاعات تجاری می‌دهد. اصول متخذة قضایی، امروزه عامل را در حکم وکیل می‌شناسد.

اقدام به تهیه و رسانیدن ملزومات هم مانند خرید برای فروش می‌باشد و قهراً تهیه‌کننده در موقع فروش، تفاوتی نسبت به قیمت خرید برای خود منظور می‌دارد. قرارداد راجعه به تهیه ملزومات و مال‌التجاره، تجاری است و خرید ملزومات برای انجام تعهد نیز تجاری محسوب می‌گردد. گاهی هم ممکن است معامله راجع به تهیه ملزومات، برای فروش نبوده بلکه فقط برای استفاده از منافع آن باشد مثل آنکه اغلب در نمایشگاه‌ها، اشخاصی متعهد می‌شوند که زینت صحنه نمایشگاه و لباس بازی‌کنندگان را تهیه کنند.

۴- تاسیس و به کار انداختن هر قسم کارخانه مشروط بر اینکه برای رفع حوائج شخصی نباشد: مقصود از تاسیس و به کار انداختن کارخانه، کلیه عملیاتی است که به وسیله آن، شخصی عهده‌دار ساخت مال‌التجاره و تغییر و تصرف در مواد اولیه و مهیا ساختن مواد مزبوره برای رفع احتیاج مصرف‌کنندگان می‌گردد مانند تهیه قند از چغندر و پارچه از پنبه یا از پشم و تبدیل مستخرجات معدنی به آهن و فولاد. در مواقعی که صاحب کارخانه، مواد اولیه را شخصاً خریداری می‌کند، خرید مال‌التجاره برای فروش است پس از تصرفاتی و بنا بر این عمل، همان عمل تجارته است و در وقتی که مواد را

اجاره دهد، چون اجاره ائاثیه، تابع اجاره اطاق‌ها است، تجارته محسوب نمی‌گردد.

در فروش: خرید برای فروش به قصد انتفاع، تجارته است. آیا فروش هم تجارته است یا نه؟ این نکته، خالی از اهمیت نیست زیرا نسبت به تمام فروش‌های تاجر، موضوع بحث قرار می‌گیرد. هر چند قانون در این موضوع ساکت است ولی شکی نیست که عمل مزبور باید تجارته شناخته شود زیرا معقول نیست که عمل خرید، تجارته شناخته شود و فروش که منظور از خرید را تأمین می‌کند، تجارته نباشد.

-۳-

۲- تصدی به حمل و نقل از راه خشکی یا آب یا هوا: تصدی به حمل و نقل اعم از آنکه از راه خشکی یا دریا یا هوا باشد و به هر وسیله که انجام یابد، خواه به وسیله مال یا گاری یا دلیجان یا اتومبیل یا راه آهن یا کشتی یا طیاره و اعم از آنکه متصدی عمل، شخص با شرکت باشد، عمل تجارته محسوب است و حتی اعمال دولت هم که عهده‌دار حمل و نقل می‌شود، تجارته است ولی باید متذکر بود برای آنکه این عمل، تجارته باشد، تصدی لازم است یعنی تهیه لوازم حمل و نقل و اشتغال به آن و الا اگر کسی به طور اتفاق، مبادرت به عمل حمل و نقل کند ولو آنکه در مقابل اجرتی باشد، عمل مزبور، تجارته محسوب نمی‌گردد.

۳- هر قسم عملیات دلالتی یا سفارش کاری یا عاملی و همچنین تصدی به هر نوع تاسیساتی که برای انجام بعضی از امور ایجاد می‌شود از قبیل تسهیل معاملات ملکی یا پیدا کردن خدمه و یا تهیه و رساندن ملزومات و غیره: عملیات دلالتی، عملیاتی است که يك نفر بدون آنکه شخصاً تعهدی بکند، دو تاجری را که می‌خواهند معاملات بنمایند، به یکدیگر نزدیک ساخته، آنها را به هم می‌شناساند.

سفارش کاری: سفارش کاری در حقیقت، عقد وکالتی است در امر تجارت و ممکن است سفارش

مزبوره بسیار متعدد و مختلف است از قبیل ودیعه گذاردن وجوه در بانک، سپردن اسناد به آنها، معاملات استقراضی، باز کردن اعتبار از طرف بانک‌ها برای اشخاص و ترتیب دادن حساب جاری و خرید و فروش بروات و اسناد تجارته.

۸- معاملات براتی اعم از این که بین تاجر و یا غیر تاجر باشد: برات نوشته‌ای است که به موجب آن، شخصی به جای آنکه خود تعهد پرداخت وجهی را بنماید، متعهد می‌شود که توسط دیگری در همان محل یا در نقطه دیگر، مبلغ معینی را در تاریخ معینی به دارنده برات برساند. مثلاً حسین آقای تاجر در طهران، براتی ترتیب می‌دهد به عهده علی آقا طرف خود در شیراز و از او خواهش می‌کند که مبلغ معینه در برات را به جعفر آقا یا حواله کرد او بپردازد. صورت برات به ترتیب ذیل است:

طهران، ۲۲ مهرماه ۱۳۱۵

مبلغ: هزار تومان

آقای میرزا علی آقا تاجر خواهشمند است مبلغ یک هزار تومان در ۱۵ آبان ماه ۱۳۱۵ در وجه جعفر آقا یا حواله کرد او بابت مال التجاره خریداری شده بپردازد.

امضاء حسین

حسین را که انشاءکننده برات است محیل و علی که وجه را باید بپردازد محال‌علیه و جعفر که وجه را باید دریافت کند محال‌له یا محتال خوانند. لازم نیست که جعفر شخصاً وجه برات را دریافت کند بلکه می‌تواند ظهر برات را امضاء نموده به دیگری حواله دهد. حواله مزبور را ظهرنویسی گویند و همچنین کسی که ظهرنویسی به نفع او به عمل آمده، می‌تواند به نوبه خود آن را به شخص دیگری حواله دهد. محال‌علیه به صرف اینکه برات به عهده او صادر شده، ملزم به پرداخت وجه آن نمی‌باشد بلکه وقتی ملزم به تادیه در راس وعده خواهد شد که برات را قبلاً قبولی نوشته است.

از صاحب آن برای تغییر و تبدیل گرفته و پس از تصرفاتی به صاحب آن مسترد می‌دارد، از این حیث، از کار خود و زحمت کارگران و استعمال ماشین‌های خود استفاده می‌کند و باز هم عمل تجارته است زیرا می‌توان گفت که کار کارگران خود را خریداری کرده و نتیجه کار آنها را به قیمت گرانتری می‌فروشد و همچنین ماشین‌های لازم را خریده تا نتیجتاً از کار ماشین‌های مزبوره استفاده کند و از این حیث، تاسیس کارخانه، حکم عمل واسطه را دارد که آن نیز تجارته محسوب است.

۵- عملیات حراجی: عملیاتی است که به وسیله آن، مال التجاره‌ها را به ترتیب مزایده، به فروش می‌رسانند. اشخاصی که متصدی امر مزبور می‌شوند، واسطه‌هایی هستند بین فروشنده و خریدار که عمل آنها نیز مطابق قانون تجارته شناخته شده.

۶- تصدی به هر قسم نمایشگاههای عمومی: مقصود از نمایشگاههای عمومی، تاسیساتی است که وسایل تفریح عامه را در ازاء مبالغی فراهم می‌نماید از قبیل تاتر و سیرک و سینما. صاحبان این قبیل موسسات، با کار و زحمت اشخاصی که در موسسات خود استخدام می‌کنند، تجارت می‌نمایند مثل بازیگران صحنه تاتر و نمایشگاهها، آوازخوان‌ها موسیقیدان‌ها.

۷- هر قسم عملیات صرافی و بانکی: عملیات صرافی عبارت از آن است که دو نفر بین خود، دو پول مختلف یا اسنادی را که به منزله پول است، با یکدیگر مبادله و معاوضه کنند. فایده این عمل آن است که پول اقسام مختلفی دارد و پول‌های مختلفی نسبت به اسکناس یا سایر اسناد تجارته، دارای قیمت واحدی نیستند و اغلب مردم محتاجند پولی را که دارند برای رفع احتیاج خود، به پول دیگر تبدیل کنند و عملیات مذکوره را عملیات صرافی خوانند.

عملیات بانکی عبارت از کلیه معاملات تجارته مربوط به نقود و اسناد تجارته است. معاملات

قراردادهای لازمه برای انجام امر تجاری که مسلماً اعمال مزبوره، تجارتی شناخته می‌شود. بالعکس يك نفر تاجر ممکن است معاملاتی بنماید که به هیچ وجه مربوط به امر تجارتش نباشد مثل خرید آذوقه یا اثاثیه از ناحیه تاجر برای رفع حوائج شخصی، این معاملات البته تجارتی محسوب نمی‌گردد. دسته سوم از معاملات تجارتی، معاملاتی است که بدون آنکه مستقیماً انجام امر تجاری تاجر را متضمن باشد، ارتباط تامی با آن دارد از این جهت که برای رفع حوائج تجارتی او انجام می‌گیرد مثل خرید دفاتر برای نگهداشتن محاسبات و یا خرید دوچرخه و عرابه و اتومبیل که تجار برای حمل مالالتجاره‌هایی را که به مشتری می‌فروشد و یا بیمه مالالتجاره از طرف تاجر که این اعمال، به خودی خود تجارتی نیست و در صورتی که از ناحیه غیر تاجر به عمل آید، حقوقی است ولی وقتی که انجام آن از طرف تاجر شود، به واسطه ارتباط عمل با امر تجارت تاجر، تجارتی محسوب می‌گردد و بنابراین می‌توانیم کلیه معاملاتی که ذاتاً غیرتجاری است، هرگاه از طرف تاجر برای رفع حوائج تجارتی او به عمل آید، تجارتی محسوب داریم.

تجاری شناختن معاملات مزبوره، امری است طبیعی، چه تمام موجباتی که برای تعیین معاملات تجارتی موجود است، نسبت به این معاملات نیز وجود دارد و هیچ معقول نیست که این معاملات از عداد معاملات تجارتی خارج شود و بعلاوه فقره ۲ از ماده ۲ قانون تجارت هم که می‌نویسد کلیه معاملاتی که تاجر با غیر تاجر برای رفع حوائج تجارتی خود می‌نماید، تصریح به این معنی است. فقره ۱ از ماده مزبور، کلیه معاملات بین تاجر و کسبه و صرافان را تجارتی قلمداد می‌کند. مسلم است که نسبت به این ماده، معنی ظاهر آن را نباید در نظر گرفت و تصور کرد که هر معامله بین تاجر و کسبه و صرافان تجارتی است زیرا اولاً برای آنکه معامله، تجارتی باشد، هیچ لازم نیست

معیل و کلیه ظهنویس‌ها در مقابل دارنده برات، مسئول تادیبه وجه آن هستند. قانون، معاملات براتی را اعم از اینکه بین تاجر یا غیرتاجر باشد، تجارتی شناخته بنابراین کلیه امضاهایی که از آنها در برات باشد، مثل این است که تعهد تجارتی کرده باشند.

۹- عملیات بیمه بحری و غیر بحری: عملیات بیمه بحری، عقدی است که به موجب آن، یکی از متعاهدین که بیمه‌کننده باشد در ازاء وجهی، در مقابل، به طرف دیگر متعهد می‌شود که هرگاه محمولات او در دریا یا کشتی تلف شده یا خساراتی نسبت به آن وارد آید، از عهده قیمت یا خسارات وارده بر او برآید.

بیمه غیر بحری، بیمه‌ای است که نسبت به حریق یا فوت به عمل می‌آید و بنابراین مطابق قانون، کلیه معاملات راجعه به بیمه بحری یا غیر بحری، تجارتی شناخته می‌شود.

۱۰- کشتی‌سازی و خرید و فروش کشتی و کشتیرانی داخلی یا خارجی و معاملات راجعه به آنها: قراردادهای بحری و قراردادهای مربوطه به کشتی‌سازی و تمام معاملات راجعه به آنها را قانون، تجارتی شناخته و بنابراین می‌توان گفت که قانون، کلیه عملیات راجعه به تجارت بحری را تجارتی دانسته است و همچنین کشتیرانی در رودخانه و شط‌ها. خرید فروش کشتی، همیشه تجارتی نیست و مواردی یافت می‌شود که نمی‌توان آن را تجارتی نامید مثل موردی که وارث يك نفر صاحب کشتی، کشتی را که ارتا به او انتقال یافته است می‌فروشد یا شخص ثروتمندی که برای تفریح و تفرج خود کشتی می‌خرد.

در معاملاتی که به اعتبار متعاملین یا یکی از آنها تجارتی محسوب می‌شود.

تمام معاملات تاجر، يك نوع نیست بلکه اقسام مختلفی دارد ولی هرگاه موضوع معامله و مقصود از آن، استفاده یا بهره تجارتی باشد، عمل مشمول ماده ۲ از قانون تجارت خواهد بود مثل خرید مالالتجاره به قصد فروش یا انعقاد

که وقوع آن، سبب انجام امر تجارتي باشد، تجارتي محسوب مي‌گردد. همان طوري که عقود تجارتي هست، در امر تجارت، شبه عقد و شبه جرم تجارتي نيز ديده مي‌شود مثل آنکه هرگاه در تصفيه حسابي بين دو تاجر، سهوي رخ داده و يکي از آنها، مبلغی بيش از آنچه مديون بوده است، به ديگري پرداخته البته اضافه پرداختي را بايد مسترد دارد و هرگاه طرف از رد اضافه دريافتي استنکاف کند، تعقيب و طرز رسيدگي، مطابق قانون تجارت خواهد بود يا آنکه دو کشتي تجارتي با يکديگر تصادم کرده، يکي به ديگري خسارت وارد آورد، صاحب کشتي که خسارت وارد آورده، ملزم است که خسارات طرف را جبران کند و اين موضوع را شبه جرم تجارتي خوانند.

که بين دو تاجر به عمل آيد بلکه بسياري از معاملات تاجر با غير تاجر هم تجارتي است. ثانيا بين دو تاجر هم ممکن است معاملاتي صورت بگيرد که مربوط به معاملات شخصي آنان بوده و به هيچ وجه تجارتي نباشد مثل آنکه تاجري، باغي داشته و اشجار آن را براي حوائج شخصي تاجر ديگري به او بفروشد که نه عمل فروشنده تجارتي است و نه عمل خريدار و براي آنکه گفته نشود ماده مزبور، خالي از مفهوم است، مقصود ماده را بايد چنين تعبير کرد که بين تعهدات تاجر با تعهدات غير تاجر فرق است و تعهدات تاجر چون عادتاً براي رفع حوائج تجارتي او است اصولاً تجارتي است.

بر حسب اين قاعده که معاملات مربوط به حوائج تجارتي نيز بايد تجارتي شناخته شود، علاوه بر عقود تجارتي، شبه عقد و شبه جرم هم همين قدر



ثبت اسناد و املاک

در نقشه مزبوره، اراضی به قطعات دوزنقه، مربع و مثلث و حتی المقدور مرتب تقسیم شده است. داریوش کبیر برای تحمیل مالیات، امر نمود تا جمهوری‌های یونانی را در آسیای صغیر، ممیزی نمودند و پس از مدتی، یونان نیز پیروی داریوش را نمود و اوضاع املاک در اثر اظهارات مالکین، در دفتر سرشماری ثبت می‌گردید و مقرر بود با کمال دقت، اسم ملک، مالک، مساحت و نوع زراعت و محصول آن قید گردد.

ممیزی رومن‌ها: در اثر تغییرات سیاسی که Servius Tullius ششمین پادشاه روم انجام داد، املاک، مورد تقویم واقع گردید و مقرر داشت احصائیه‌هایی مرتب نمودند و اظهار صاحبان آن املاک، در دفاتر ثبت می‌گردید به طوری که از مراجعه به آن، دارایی هر فردی از افراد معلوم می‌شد. پادشاه مزبور نیز امر نمود که دفتر دیگری تنظیم گردد که تمام اراضی مزروعی و متعلقات آنها و حقوقی که املاک مجاور در آن اراضی داشتند و آنها در املاک مجاور دارا بودند، ثبت شود. دفتر مزبور هر چهار سال یک مرتبه مورد تجدید نظر واقع می‌شده و تغییراتی که در اوضاع املاک در آن مدت واقع شده بود، قید می‌گردید. Julius-Cesar در نظر گرفت که مساحت مملکت روم را معین نماید ولی این امر، صورت عملی به خود نگرفت تا آنکه پس از او Octave بدون توسل به مساحی حقیقی، نقشه سزار را عملی نمود و همین قسم ممیزی معروفی که در زمان میلاد مسیح به وسیله آگوست امر شده بود، بدون مساحی حقیقی به عمل آمد. M.P. de tissot می‌گوید: فقط مستملکات روم، دارای ممیزی و ثبت کاملی بود که به وسیله مهندسین ثبتی به عمل آمده بود ولی ممیزی اراضی شهرهای دیگر، از

ثبت اصطلاحاً نوشتن چگونگی املاک و معاملات و قراردادها در دفاتر رسمی می‌باشد. چنانکه از تعریف مزبور معلوم می‌گردد، ثبت بر دو قسم است: ثبت املاک، ثبت اسناد.

«ثبت املاک»

علاوه بر اینکه طریقه ثبت املاک، قسمت عمدۀ موضوع درس ما را تشکیل می‌دهد، از جنبۀ حقوقی و اقتصادی نیز اهمیت خاصی را داراست چون موضوع قسمت مهم معاملات املاک و حقوق مربوطه به آن است. لذا ثبت املاک را مقدم داشته و به بحث در آن شروع نمودیم.

ثبت املاک، عملیاتی است که برای تعیین چگونگی اراضی و املاک به کار می‌رود و این امر، از مبتکرات افکار جدید نبوده بلکه از ملاحظه تواریخ ملل قدیمه به دست می‌آید که اغلب ملل متمدنه، آن را معمول داشته و برای مقاصد مختلفه که عمدۀ آن، وصول مطالبات بوده، عمل می‌نموده‌اند ولی در قرون ۱۸ و ۱۹ در تمامی کشورهای متمدنه عمومیت یافت.

M. Andere Balleyguer می‌گوید: قدیم‌ترین اسناد تاریخی که در موضوع ثبت املاک به دست آمده، راجع به کشور کلدۀ است که در telloh پیدا شده و آن قطعۀ ای است که نقشه شهر Dnngni را در حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد نشان می‌دهد. (۱)

۱. مقاله در سوم ژوئیه ۱۹۲۰ در روزنامه la nature نمره ۲۴۱۳. telloh یکی از شهرهای بسیار قدیم می‌باشد ولی در هیچ‌یک از نقشجات تاریخی، محل آن معلوم نمی‌گردد. تاریخ صنایع، صنایع مستظرفه قدیم histoire de lart be lantiquite par mr perrot et chipex tom. tt. p587

می‌گوید: هیچ‌یک از نقشه‌های آسیا که در دست داریم، اسمی از telloh نمی‌برد که یک مرتبه این قسم اهمیت پیدا نموده است. محل مزبور را به واسطه داشتن تپه‌های مصنوعی (تل)، اعراب، telloh می‌نامند و آن، واقع است در وسط بیابان در ساحل چپ chat-el-hai به فاصله یک ساعت و ربع راه به طرف شرق بالا دست chatm پائین دست said hassan که در طرف دیگر کانال می‌باشد.

در کشور chilperie شیپری، يك فرمانی در سنه ۵۸۰ میلادی صادر نموده که مساحی و ممیزی جدیدی برای ثبت عمومی به عمل آید. این امر موجب انقلابات شدیدی در کشور گردید که می‌گویند پادشاه به دست خود، اوراق ثبت عمومی را آتش زد.

شارلمانی charlemagne اقدام به تجدید نظر در ممیزی و ثبت عمومی نمود ولی در اثر تقسیمات خیلی کوچکی که در املاک به عمل آمده بود، موجب زحمت گردیده و کم‌کم در ممیزی اهمال شد و بالاخره مالیات ارضی در دوره سلطنت فرانک‌ها از بین رفت، در قرون وسطی، احتیاج خود را به ثبت املاک، از نو احساس نمودند. اربابان و موسسات مذهبی، صورت ثبتی برای املاک خود ترتیب دادند. (ثبت اربابان را Terriers seigneuriaux یا Reconnaissance و ثبت موسسات مذهبی را Polyptique یا Pouilles ecclesiastique می‌نامند). بدین نحو، دفتر ثبت املاک تشکیل گردید که مشتمل بر اسامی رعایا و مبلغی بوده است که باید آنها به اربابان و موسسات پردازند. ثبت مزبور، همیشه در اثر اعلام و اظهار متعهد، تنظیم می‌گشت ولی به وسیله نمایندگان مخصوصی که برای نظارت در این امر معین شده بودند، مورد بازرسی واقع می‌گردید. Reconnaissance تا دوره انقلاب فرانسه موجود بوده و سپس ثبت عمومی جانشین آن گردید.

در انگلستان اسناد مهمی راجع به ثبت موجود است. domesday book که در حدود سنه ۱۰۸۰ میلادی به وسیله کیوم فاتح تنظیم گردیده و در اسناد مزبور، شرح تمام اراضی و املاک کشور، از روی دقت، ثبت گردیده است.

نقطه نظر وضع مالیات بوده است. به امر دیوکلیسین، مساحی و ممیزی دقیقی از تمامی مملکت روم بعمل آمد.

در روم و همین قسم در آتن، دو قسم ثبت موجود بود: یکی ثبت عمومی و دیگری ثبت مالی.

ثبت عمومی برای تعیین احصائیه افراد و تمول آنان به کار می‌رفته و بدین جهت، ناچار در ثبت مزبور، املاک هر فرد و قیمت آن املاک تعیین شده بود.

ثبت مالی که برای اخذ مالیات بوده است، هر قطعه را به وسیله مهندسین ثبتی به طریق ذیل معین می‌نموده: متعلق به کیست و در کدام بلوک واقع است و چه اسمی را داراست، همسایگان نزدیک به آن، مساحت اراضی مزروعی به Arpsent، نوع محصول و چگونگی آن ملک، چمنزار است دارای درختهای زیتون است یا جنگل می‌باشد و غیره. این موضوعات، بر قطعات مس حک می‌شده است. مهندسین در نقشه و ثبت مستملکات، به وسیله خطوط مرتب، حدود ملک و تمامی مشخصات آنرا ذکر می‌نموده‌اند و از آن اسناد، دو نسخه تهیه می‌شده است که یکی را در راکد مستملکات حفظ می‌نمودند و دیگری را به مرکز می‌فرستادند که در راکد امپراطوری، بایگانی می‌گردید. ثبت رومی‌ها به وسیله مستخدمین رسمی دولت به عمل می‌آمده و بدین جهت، رسمی بوده و در محاکم، معتبر و سندیت داشته است.

ممیزی را که آگوست در تمامی امپراطوری مقرر داشته بود، چندین قرن در کل برای وصول مالیات پیروی می‌نمودند و فرانسه پس از فتح کشور مزبور، با تغییراتی، همان ممیزی را معمول داشت.

حقوق مدنی

۲- حقوق خصوصی، قوانینی است که روابط بین افراد يك ملت را تعیین می‌کند و این قسمت نیز دارای شعب مختلفی است از قبیل حقوق مدنی، تجاری و آنچه مربوط به صنعت و فلاح است و همچنین اصول محاکمات از جمله حقوق خصوصی نیز می‌باشد.

الف- حقوق مدنی و آن، قوانینی است که روابط عادی بین افراد را از حیث امور خانوادگی و امور مالی منظم می‌نماید.

ب- حقوق تجارت، قسمتی از قوانین خصوصی است که بعضی از شعب روابط را که منشاء آنها در تجارت و صنعت و فلاح است و غیره می‌باشد معین می‌نماید و هر يك به اسم آن شعبه نامیده می‌شود مانند قانون تجارت، قانون صنعت، قانون فلاح.

ج- اصول محاکمات و آن، قوانینی است که طریقهٔ توسل افراد را به عملیاتی که بتوانند حقوق خود را حفظ و در مورد تضییع جبران نمایند معین می‌کند.

دوم: حقوق بین‌المللی، قوانینی است که روابط بین دول و یا ملل مختلفه را تعیین می‌کند و آن نیز به دو قسمت عمومی و خصوصی تقسیم می‌شود. ۱- حقوق بین‌الملل عمومی، قوانینی است که روابط مستقیم بین دول را با یکدیگر تعیین می‌نماید.

۲- حقوق بین‌الملل خصوصی، قوانینی است که روابط بین افراد را با افراد ملت دیگر و یا با دولت دیگر معین می‌نماید.

چون موضوع بحث، حقوق مدنی است، لذا به اختصار فوق، اکتفا می‌شود.

قانون مدنی ایران در سال ۱۳۰۷ و ۱۳۱۳ به وسیلهٔ کمیسیون‌های وزارت عدلیه تنظیم گردیده.

قبل از اینکه داخل در موضوع حقوق مدنی شده باشیم، لازم است معنی حقوق گفته شود.

حقوق دارای دو معنی است؛ اول: حقوق، جمع حق و حق اختیاری است که برای شخص شناخته شده است از آنکه عملی را بجا آورد. در این معنی است هرگاه گفته شود حق انتقال.

دوم: حقوق، مجموع قوانینی است که برای نظم زندگانی اجتماعی وضع می‌گردد. در این معنی است هرگاه گفته شود حقوق تجارت.

قوانین جمع قانون است و قانون به معنی قاعده می‌باشد و در اصطلاح، قوانین به معنی حقوق هم استعمال می‌شود. علم حقوق به قسم اولیه، به دو قسمت عمده تقسیم می‌گردد: حقوق ملی، حقوق بین‌المللی.

اول: حقوق ملی، قوانین مخصوص به يك ملت است که برای نظام روابط افراد آن ملت مقرر می‌گردد و حقوق مزبور را حقوق داخلی نیز می‌نامند. حقوق ملی به دو قسمت تقسیم می‌شود: حقوق عمومی، حقوق خصوصی.

۱- حقوق عمومی، قوانینی است که تشکیلات دولت و روابط بین دولت و افراد را معین می‌نماید و این قسمت به سه شعبه تقسیم می‌شود: حقوق اساسی، حقوق اداری، حقوق جزا.

الف- حقوق اساسی، قوانینی است که تشکیلات اساسی دولت را معین می‌نماید.

ب- حقوق اداری، قوانینی است که طرز اعمال وظایف دولت و روابط آن را با افراد معین می‌نماید.

ج- حقوق جزا، قوانینی است که اعمال مخالف با انتظامات را تعیین و مجازات مرتکبین را مقرر می‌دارد.

اجرا، نسخ نشده باشد و دیگری، دانستن تفسیر آن.

اول: نسخ قانون، الغاء اعتبارات قانون است به وسیله قوه مقننه که آن اعتبارات را اعطا نموده است. نسخ، یا صریح است و یا ضمنی. نسخ صریح، چنانکه از اعتبارات آن نیز معلوم می‌شود، آن است که قانونی را صریحاً نسخ نمایند. نسخ ضمنی، آن است که قانونی را وضع بکنند که مفاد آن، مخالف با مفاد قانون سابق بوده به قسمی که جمع بین آن دو، حقیقتاً ممکن نباشد. در این صورت، قانون سابق در حدودی که مخالف با مفاد قانون لاحق است، ضمناً نسخ می‌شود.

دوم: تفسیر قانون - چون مقتنین در مقام وضع قانون، نمی‌توانند تمامی موارد را پیش‌بینی نمایند و احکام را به طور کلی وضع می‌کنند، بدین جهت گرچه قانون، مبهم و مجمل هم نباشد، غالباً در مقام عمل، محتاج به تفسیر یعنی معنی نمودن آن است تا بتوان بر موارد جزئی، تطبیق نمود. تفسیر بر دو قسم است: رسمی و شخصی.

۱- تفسیر رسمی به وسیله مقام رسمی مانند قوه مقننه و یا محاکم به عمل می‌آید. هرگاه تفسیر قانون به وسیله مجلس شورای ملی به عمل آید چنانکه اصل ۲۷ متمم قانون اساسی، این امر را از وظایف مختصه مجلس مزبور دانسته، آن تفسیر مانند خود قانون، بالنسبه به تمامی افراد، لازم‌العمل خواهد بود. هرگاه تفسیر به وسیله یکی از محاکم در موارد رسیدگی و انطباق به عمل آید، فقط نسبت به اطراف دعوا در موضوع خاص، لازم‌الاتباع است و مانند شق اول، عمومیت ندارد. تفسیر مزبور را تفسیر قضایی نامند.

۲- تفسیر شخصی به وسیله اشخاص عادی مانند علماء حقوق به عمل می‌آید و در کتب آنها درج می‌شود. تفاسیر مزبوره، گرچه مستقیماً اثر قانونی ندارد و لیکن عموماً مبنای تفسیر رسمی و تفسیر قضایی می‌گردد. گاهی هم موجب تفسیر قانون می‌شود.

قانون مدنی ایران متخذ از حقوق اسلامی است که قرن‌های متممادی در ایران مورد عمل بوده و به ندرت تغییراتی که احتیاجات اقتضا می‌نموده، داده شده است و چون قانون مدنی که در ۱۳۰۷ تصویب گردیده و راجع به امور مالی افراد است، بیشتر مورد احتیاج ما می‌باشد لذا به بحث آن می‌پردازیم.

قانون مدنی مزبور به موجب ماده واحده مصوبه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۰۷ به دولت اجازه داده شد که از ۲۰ اردیبهشت اجرا شود. در ایران مانند بسیاری از کشورهای دیگر، بر طبق قانون اساسی، مجلس شورای ملی و مجلس سنا، عهده‌دار قانونگذاری می‌باشند و مادامی که مجلس سنا تاسیس نشده است، مجلس شورای ملی عهده‌دار این وظیفه است ولی این امر برای اعتبار دادن تصمیمات مجلس کافی نخواهد بود و منوط است که رئیس اول کشور، آن را به صحنه ملوکانه، موشح فرماید تا بتواند قوه قانونی را دارا و لازم‌العمل گردد.

چون وضع قانون، کافی برای مسئول بودن افراد ملت نیست و باید از مفاد آن نیز مطلع شوند لذا قانون مدنی در مواد يك و دو و سه، مقرر داشته که در ظرف سه روز از تاریخ توشیح به صحنه ملوکانه، قانون باید در یکی از روزنامه‌های رسمی منتشر شود و پس ده روز از انتشار آن در طهران، قانون مزبور لازم‌الاجرا خواهد بود ولی در ولایات، نظر به بعد مسافت آنها از طهران، علاوه بر ده روز مقرر، برای هر شش فرسخ، يك‌روز اضافه می‌شود و پس از گذشتن مدت مزبوره، قانون، لازم‌العمل میگردد. مدت مزبوره، در مواردی است که ترتیب خاصی برای موقع اجراء قانون، معین نشده باشد والا در تاریخی که معین می‌گردد، قانون، لازم‌العمل خواهد بود.

نسخ و تفسیر: مجریان قانون، دو موضوع را باید مورد دقت قرار دهند: یکی آنکه قانون مورد

آثار قانون

آثار قانون از سه نقطه نظر باید مورد توجه واقع شود: بالنسبه به زمان، بالنسبه به اشخاص و بالنسبه به محل.

اول: آثار قانون بالنسبه به زمان - ماده ۴ قانون مدنی، اثرات قانون را فقط منحصر به زمان بعد از وضع قانون قرار داده و بالنسبه به قبل، تصریح به عدم تاثیر نموده است مگر اینکه در خود قانون، مقررات خاص اتخاذ شده باشد. اصل مزبور را که به اصل عدم تاثیر قانون در ماقبل می نامند، یکی از اصول مسلمة قانونی است.

دوم: اثرات قانون بالنسبه به اشخاص و محل - برای حفظ استقلال داخلی، هیچ دولتی راضی نمی شود که قوانین دولت دیگر، در کشور او اجرا گردد بلکه قوانین خود را بالنسبه به تمامی ساکنین کشور، لازم الاتباع می داند و این امر را اصل محلی می گویند ولی از طرف دیگر، ملیت افراد، حقی برای آنها بالنسبه به قوانین دولت متبوع خود ایجاد نموده که آن را اصل شخصی می نامند و نزاکت بین المللی تا اندازه ای که مخل به نظامات عمومی نباشد، مراعات آن را لازم می داند و در مقابل اصل محلی، عمل می گردد. ماده ۵ قانون مدنی، مراعات این امر را نموده است و کلیه سکنه ایران را چه از اتباع داخله باشند و چه از اتباع خارجه، مطیع قوانین ایران می داند مگر مواردی را که قانون، استثناء کرده است.

قانون مدنی، بین احوالات شخصی و اموال، فرق گذارده است.

۱- قوانین راجعه به احوالات شخصی: حقوق شخصیة افراد، لازمه تابعیت آنها است و به هر کجا که روند، آنها را متابعت می نماید. بدین جهت، قانون مدنی در ماده ۶ مقرر داشته که قوانین مربوطه به احوالات شخصی از قبیل نکاح، طلاق و اهلیت اشخاص و ارث، در مورد کلیه اتباع ایران ولو اینکه مقیم در خارجه باشند، مجری خواهد بود و بالنسبه به اتباع خارجه که مقیم ایران

هستند، قانون مدنی نیز اصل مزبور را مراعات نموده و آنها را از حیث مسائل مربوطه به احوالات شخصی و اهلیت خود و همچنین حقوق ارثیه، در حدود معاهدات، مطیع قوانین و مقررات دولت متبوع خود دانسته.

۲- قوانین راجع به اموال: چون اموال غیرمنقول، قسمتی از کشور است و حق حاکمیت دولت، نه فقط بالنسبه به افراد مجری خواهد بود بلکه بالنسبه به املاک نیز جاری است و از نظر حق حاکمیت، نمی توان املاک واقع در یک کشور را تابع مقررات دولت خارجی دانست و بدین جهت، ماده ۸ قانون مدنی، اموال غیرمنقوله که اتباع خارجه در ایران بر طبق عهده تملک کرده اند، از هر جهت تابع قوانین ایران می داند.

آنچه آثار قانونی را داراست، نه فقط قوانینی است که به وسیله قوه مقتنه وضع گردیده بلکه مطابق ماده ۹ و ۱۰ قانون مدنی، دو موضوع دیگر، لازم الاتباع و در حکم قانون شناخته شده:

۱- مقررات و عهودی که بین دولت ایران و سایر دول منعقد شده است.

۲- قراردادهای خصوصی بین افراد در صورتی که مخالف صریح قانون نباشد.

حقوق مدنی به دو قسمت عمده تقسیم می گردد: حقوق راجعه به احوالات شخصی، حقوق راجعه به اموال.

۱- حقوق راجعه به احوالات شخصی، حقوقی است که مستقیماً راجع به امور غیر مالی اشخاص می باشد مانند نکاح، طلاق، ولایت. در بعضی موارد، ممکن است در حقوق مزبوره، اموال به طور غیرمستقیم، موضوع حق واقع شود مانند مهر و نفقه در نکاح. خصوصیتی را که حقوق در مورد احوالات شخصی دارد، آن است که همیشه حقوق مزبوره توأم با وظیفه می باشد چنانکه در ولایت ولی، علاوه بر آنکه حقوقی را داراست، وظایفی را نیز عهده دار است.

- ۲- حقوق راجعه به اموال و آن، حقوقی است که به واسطه اعمال آن، صاحب حق، منافع مادی را که قابل تقویم باشد، برمی گیرد مانند حق مالکیت. حقوق راجعه به اموال، به نوبه خود به سه قسمت تقسیم می شود:
- الف- حقوق عین و آن، حق شخصی است بر چیزی در مقابل تمام افراد. حق مزبور را حق مطلق نیز می گویند.
- ب- حق دینی و آن، حقی است که شخص در مقابل شخص دیگر دارد مانند طلب.
- ج- قسم دیگری از حقوق مالی موجود است که داخل در هیچ يك از دو قسم فوق نمی شود مانند حق اختراع، حق علائم تجاری و غیره که قابل تقویم به مال می باشد.
- مال، چیزی است که قیمت داشته باشد و بتوان او را تملك نمود.

و ع ل ف

قانون اصول محاکمات حقوقی

درس اول

سیره قضایی عبارت از تعبیراتی است که محاکم و بالاخص دیوان عالی تمیز، در موارد مختلفه، از مواد قانونی می‌نماید. عقاید قضایی، عبارت از نظریاتی است که علماء و محققین حقوق، در موارد مختلفه، اظهار و در مجلات و مولفات خود و جراید، نشر می‌دهند.

تقسیمات حقوقی

حقوق بر دو قسمت متمایز قسمت می‌شود: داخلی و خارجی.

حقوق خارجی یا حقوق بین‌الملل، قوانینی است راجع به روابط بین دول مختلفه و اتباع آن دول و به دو قسمت تقسیم می‌شود: حقوق بین‌الملل خصوصی و حقوق بین‌الملل عمومی.

حقوق بین‌الملل خصوصی، عبارت از مجموعه قواعد و قوانینی است که طرز معاملات و رفتار اتباع دول مختلف را نسبت به یکدیگر تعیین می‌کند. حقوق بین‌الملل عمومی، قواعدی است که رابطه دول را با یکدیگر تعیین می‌کند.

حقوق داخلی، عبارت از قوانینی است که روابط اتباع کشور را با یکدیگر و با دولت، تشخیص می‌دهد و به دو قسمت تقسیم می‌شود: خصوصی و عمومی.

الف - حقوق داخلی خصوصی، مجموعه قواعد و قوانینی است که روابط افراد يك کشور را نسبت به یکدیگر معین می‌کند و به نسبت ذیل، قسمت می‌شود: ۱- حقوق مدنی که حاوی کلیه قوانین راجع به خانواده و ارث و عقود و معاملات و حقوق عینی و حکمی نسبت به اموال منقول و غیرمنقول می‌باشد.

۲- حقوق تجارت که از قواعد مربوط به امور تجاری از قبیل قواعد مربوط به شرکتها و بروات و اسناد و دفاتر تجاری و ورشکستگی و بالاخره

قبل از شروع به موضوع پروگرام خود اصول محاکمات حقوقی، لازم است علم حقوق را به طور مختصر تعریف کرده، موقعیتی را که اصول محاکمات در علم مزبور دارد، معین نموده، وارد اصل موضوع شویم.

کلمه حقوق دارای سه معنی است: ۱- مجموعه قواعد و قوانینی که در جامعه بشری یا در جامعه سیاسی معینی، حکمفرما است. ۲- مجموعه اختیارات و امتیازاتی که تعلق به فرد یا جامعه معینی دارد. ۳- بالاخره علم حقوق که از قواعد و قوانین مزبور و مبانی آن گفتگو می‌کنیم.

حقوق اجتماعی: عبارت از مجموعه قواعد و قوانینی است که روابط مابین افراد را تنظیم نموده به وسیله قوه جبریّه منظمی حفظ می‌شود.

حقوق اختصاصی: مجموعه اختیاراتی است که بر طبق قواعد حقوق اجتماعی، به فرد معین داده می‌شود مثلاً مالک حق دارد که تقاضای خلع ید غاصبه را از ملک خود نموده که از وجود محاکم و عمال قضایی و قوای تامینیّه استفاده کرده، حمایت آنها را برای احقاق حق خود بخواهد.

مبنای علم حقوق: مبنای علم حقوق، عبارت است از عادت و قانون.

عادت هر جامعه، بر حسب قوای مادی و معنوی خود، پابند افکار و عاداتی است که در وضع قوانین، دخالت تام دارد.

قانون: عبارت از قواعد اجباری است که به وسیله مقنین «حکومت قانونگذار» به ترتیب مخصوص، وضع و اجراء می‌شود. این نکته نگفته نماند که سیره قضایی و عقاید قضایی در عمل حقوق، دارای مقام و منزلت مخصوصی بوده بالاخره در فصل امور، موثر می‌باشد.

مختلفه بر قطع و فصل دعوی چیست. بنابراین قسمت جدیدی بایستی به طور مقدمه بر مطالب راجع به اصول محاکمات افزود و آن عبارت از تشکیلات محاکم و صلاحیت آنها است. از این لحاظ، می‌توان گفت که اصول محاکمات، به دو طریق، قابل تعریف است:

اصول محاکمات به معنی اخص که از مجموعه قواعدی که در محاکم بایستی رعایت شود گفتگو می‌کنیم و اصول محاکمات به معنی اعم که شامل قسمت اول به اضافه تشکیلات و صلاحیت محاکم می‌شود.

تشکیلات محاکم: به طور کلی، محاکم قضایی به دو قسمت تقسیم می‌شوند «محاکم عمومی و محاکم اختصاصی». محاکم عمومی، عبارت از محاکمی است که قانون، صلاحیت رسیدگی به کلیه دعوی را به آنها داده مگر مواردی که استثناء کرده است. محاکم اختصاصی، محاکمی را گویند که حق رسیدگی به هیچ دعوی را ندارد مگر آنچه که قانون صراحتاً معین کرده باشد. بنابراین در محاکم دسته اول، رسیدگی، اصل و قاعده کلی بوده و عدم رسیدگی، استثناء است و حال آنکه در محاکم دسته دوم، اصل، عدم رسیدگی و قبول دعوی، استثنایی است.

رسیدگی به دعوی، معمولاً دو درجه‌ای است یعنی هر دعوی، دو مرتبه قابل رسیدگی است: مرحله بدوی و مرحله استینافی. به هیچ دعوی، استینافا نمی‌توان رسیدگی کرد مگر آنکه قبلاً به طور بدوی رسیدگی شده باشد و از این لحاظ، محاکم به دو درجه قسمت شده است: محاکم ابتدایی و محاکم استینافی. ولی از نظر عدم تراکم امور، محاکم دیگری نیز ایجاد شده که عبارت است از محاکم صلح و مافوق محاکم، دیوان عالی تمیز است. دیوان تمیز، درجه سوم محاکم نبوده و وارد در ماهیت دعوی نمی‌شود بلکه فقط نسبت به صحت اجرای قوانین، نظارت دارد.

ترتیب دعوی حاصله از معاملات تجاری گفتگو می‌کند.

۳- اصول محاکمات حقوقی و آن، عبارت از مجموعه قواعد و قوانینی است که در محاکم عدلیه برای اظهار و اثبات و اجرای حقی رعایت می‌شود.

ب- حقوق داخلی عمومی، حافظ روابط بین دولت و ساکنین يك کشور است. حقوق عمومی بر چند شعبه تقسیم می‌شود:

۱- حقوق اساسی که مبین اساس دولت است و موضوع آن، قانون اساسی کشور می‌باشد، به وسیله قانون مزبور، اختیارات دولت و حقوق افراد، معلوم می‌شود.

۲- حقوق اداری، تشکیلات اداری دولت و حدود و اختیارات ادارات دولتی و روابط آنها را با افراد تعیین می‌کند و مبین اختیارات مزبور و حقوق افراد در مقابل دواير دولتی می‌باشد به قسمی که دواير مزبور، در روابط خود با افراد، لطمه به حقوق آنها وارد نکند.

۳- حقوق جزا: حقوق جزایی، روابط و اختیارات دولت را نسبت به اشخاصی که مرتکب نقض قانون گشته‌اند تعیین می‌نماید به این معنی که بدوا موقع نقض قانون را معلوم نموده، پس از آن سیاست و عقوبتی که اعمال آن در هر موقع به خصوص، مناسب است دارد، تشخیص می‌دهد، بالاخره طرز و طریقه تعقیب جنایتکاران را معین می‌کند.

درس دوم

تعریف اصول محاکمات: عبارت از مجموعه قواعد و مقرراتی است که بایستی از طرف متداعیین و نسبت به آنها برای اثبات حق یا دفاع مراعات شود. از این لحاظ، به خوبی می‌توان دریافت که بر حسب نوع دعوا و رجوع به محاکم مختلفه، اصول محاکمات مختلفی وجود دارد از قبیل اصول محاکمات حقوقی، اصول محاکمات جزا، اصول محاکمات اداری و غیره.

قبل از آنکه متظلم، در صدد حق خود برآید، باید محاکم را شناخته و بداند که صلاحیت محاکم

طرفداران وحدت قاضی، اضافه می‌کنند که اگر جامعه، قضات با فهم و صحیح پیروانند، فرد واحد نیز به نوبه خود می‌تواند حافظ حقوق مردم بوده، از طرفی بیشتر سرعت در امور بدهد و از طرف دیگر، بودجه قضایی کمتر به مردم تحمیل گردد. در نتیجه اختلاف دو عقیده مزبور، کشورهای مختلفه، طرز ثالثی در نظر گرفتند. بعضی محاکم را به طور انفرادی و بعضی دیگر را به طور اجتماعی تشکیل می‌دهند که قانون اخیر نیز در کشور ما رعایت و مجرا شده به این معنی که محاکم صلح و محاکم ابتدایی، با قاضی منفرد تشکیل و در محاکم استیناف و دیوان تمیز، قانون تعدد قضات رعایت شده است.

محاکم صلح: در ایران، بر طبق تشکیلات عمومی، دو قسم صلحیه موجود است: صلح ناحیه که حد نصاب آن دویست ریال است و تشکیل می‌شود از یک امین صلح. در تقاطعی که صلح، محدود نباشد، صلح ناحیه، به دعاوی که مدعا به آن، تا یک هزار ریال است، رسیدگی می‌کند. احکام صلح ناحیه، در صورت اول، قطعی و در صورت ثانی، نسبت به احکامی که محکوم به آن، بیش از دویست ریال باشد، قابل استیناف است. در تقاطعی که صلح ناحیه نیست، صلح محدود یا محکمه بدایت به امور صلح ناحیه رسیدگی می‌کند و احکامی که محکوم به آن، بیش از دویست ریال باشد، قابل استیناف است.

تشکیلات محاکم: به طوری که در بالا اشاره کردیم، محاکم مختلفه عبارت است از محکمه صلح، محکمه بدایت، محکمه استیناف، دیوان تمیز که محاکم مزبور، هر کدام به وسیله یک یا چند نفر عضو، اداره می‌شود.

قاعده وحدت و تعدد قاضی: قاعده وحدت قاضی، عبارت از این است که محاکم به وسیله یک نفر قاضی اداره شود و تعدد قاضی، عبارت از این است که رسیدگی به دعوی به عهده چند نفر محول شده باشد و هر محکمه‌ای، از چند نفر تشکیل شود. این دو قاعده، هر یک معایب و محاسنی دارد و بنابراین هر یک دارای طرفداران و مخالفینی می‌باشند. طرفداران وحدت قاضی، اظهار می‌دارند که اگر محکمه، مرکب از چند نفر باشد، نه فقط وسایل تسریع در قطع و فصل دعاوی موجود نخواهد بود بلکه تعیین مسئول حقیقی و صحت و سقم احکام و عملیات محاکم، مشکل بلکه غیر ممکن است زیرا قاضی واحد، مسئول اعمال و احکام خود بوده و در صورت تعدد قضات، مسئولیت، تقسیم شده و از بین می‌رود. عقیده طرفداران تعدد قضات، این است که مقصود از تشکیل محاکم، احقاق حق مردم است و از این رو، نمی‌توان حقوق مردم را به دست شخص واحد سپرد زیرا یک نفر، بیشتر در معرض سهو و خطا واقع می‌شود تا اشخاص متعدد، در صورتی که

قانون و نظامنامه ثبت

تعهدات نسبت به اموال منقوله و غیرمنقوله و آثار آن که این قسمت شامل غالب مواد قانون ثبت می‌باشد.

کلیه موادی که ضمانت اجرایی قوانین مدنی را داراست، به قانون مجازات تسمیه شده. بنابراین قانون مجازات، ضامن اجرایی قوانین مدنی است. کلیه قوانین که طریقه اعمال و استفاده از مواد قانون مدنی و قانون مجازات را بیان می‌نماید، به اصول محاکمات حقوقی و جزایی نامیده شده است و در حقیقت، صاحبان حق را به طریق استفاده و به کاربردن قانون مدنی و قانون مجازات هدایت می‌کند تا از آن راه و بدان وسیله، بتوانند حقوق خود را تامین و تحصیل نمایند. پس اصول محاکمات، کلیه قوانینی است که در محاکم عدلیه برای اثبات و اجرای حقوق مدنی و جزایی رعایت می‌شود و از آنجا دانسته شد که قانون اصول محاکمات حقوقی، از قوانین تضمینی است و در طول قانون مدنی و قانون مجازات است که از قوانین تعیینی است نه در عرض آنها.

قانون تجارت، قسمتی از قانون مدنی است نه قسیم آن که بر تقسیم مذکور در کتاب حقوق مدنی و غیره وارد شده است، بر این تقسیم ما متوجه نخواهد بود.

ثبت املاک در دفاتر دولتی برای اخذ مالیات و تامین املاک خالصه در ازمینه قدیم هم معمول بوده حتی اینکه در کشور روم، دارای نقشه و مشخصات و جنبه رسمی و قانونی داشته و به همین منظور، املاک را ممیزی می‌کردند. بعضی مورخین نوشته‌اند که به امر داریوش کبیر، املاک آسیای صغیر را برای تحمیل مالیات، ممیزی کردند ولی ثبت املاک به طریق معمول امروزه که

قانون به معنای عام، هر قاعده و دستوری است که باید بر طبق آن، عمل و رفتار شود. بنابراین قواعد علم صرف و نحو [مربوط به] قوانین سخن گفتن و قواعد علم طب [راجع به] قوانین معالجه است. هرگاه این قوانین، برای انتظام امور افراد یا جامعه بشر وضع و تدوین شده باشد، قانون به معنی خاص نامیده می‌شود و مراد از لفظ قانون، غالباً همین معنی است.

قانون ثبت که درس مهم ما می‌باشد، عبارت از مجموع مواد و مقرراتی است که با تشریفات مخصوصه تصویب و به موقع اجرا گذارده شده. قسمت مهم قانون مزبور، از قوانین مدنی است که نظر به اهمیت آن، جداگانه تدوین گردیده مثل قانون تجارت که قسمتی از قانون مدنی است و از نظر اختصاص و اهمیتی که دارد، مستقلاً عنوان می‌شود.

اگرچه قوانین را می‌توان به اعتبارات مختلفی تقسیم و تشریح نمود ولی بهترین تقسیمی که متضمن مقصود ما می‌باشد این است که قوانین به طور کلی یا عمومی است یا خصوصی.

قوانین عمومی که شامل قانون اساسی و اداری است، از مبحث ما خارج است و قوانین خصوصی که متکفل روابط افراد با یکدیگر یا با دولت است (هرگاه عمل دولت به عنوان تصدی و به طور عادی باشد مثل اینکه ملکی را اجاره یا خریداری نماید نه به عنوان اعمال حاکمیت مثل گرفتن مالیات) کلیه این قوانین به قانون مدنی نامیده می‌شود، چه راجع به حقوق و منافع اشخاص از حیث تولد و اهلیت و خانواده و نکاح و تابعیت و توارث و موت که احوال شخصیه است یا حقوق و منافع افراد از حیث مالکیت و معاملات و

حقوق ذوی الحقوق نسبت به آنها رسماً تعیین و محفوظ گردد و ثبت اسناد برای اینکه رسماً دارای اعتبار شود». بعضی مواد قانون مزبور در ادوار مختلفه تقنینیه، اثبات و نسخ و تغییر یافته و بعضی مواد راجع به حق الثبت شرکت‌نامه و اوراق تجارتي و مدت اعتراض بر تقاضای ثبت و اصلاح تعرفه ثبت اسناد و قانون عمومی است و قانون ثبت عمومی املاک و قانون دفاتر اسناد رسمی و بعضی اصلاحات دیگر، متدرجاً به تصویب رسیده ولی بالاخره مطابق ماده ۲۵۵ قانون مصوب ۲۲ بهمن ۱۳۰۸ کلیه قوانین سابقه، منسوخ و قانون مزبور که حاوی مواد مهم قوانین گذشته است، از اول اسفند ۳۰۸ معمول و مجرا گردیده لیکن چون مبنای این قانون هم بر ثبت عادی و اعتراض بوده و نظر دولت بر ثبت عمومی و الزامی مستقر گردیده لذا قانون مزبور هم طبق ماده ۱۴۲ از اول فروردین ۱۳۱۱ به موقع اجرا گذارده شده و بعضی مواد آن هم بعداً تغییر و اصلاح گردیده که در موقع خود، به آن اشاره خواهد شد.

چون ثبت اسناد و املاک، از نظر تامین حقوقی است نه از نظر مالی، لذا مطابق قانون سابق اصول تشکیلات عدلیه و ماده ۱ قانون مزبور مصوب ۲۷ تیر ۱۳۰۷ اداره ثبت اسناد و املاک، یکی از ادارات مستقله تابعه وزارت عدلیه می‌باشد و چون قانون اخیرالتصویب و نظامنامه‌های مربوطه به آن، در این دوره هشتم کلاس ثبت، مواد تدریسی قانون ثبت را تشکیل می‌دهد، لذا مواد این قانون مدنظر خواهد بود.

درس دوم

قانون مزبور دارای هشت قسمت است که هر قسمت را در یک باب بیان کرده است. باب اول در تشکیلات اداری ثبت: ماده اول: در هر حوزه ابتدایی، به اقتضای هر محل، یک اداره یا دایره ثبت اسناد و املاک تشکیل می‌شود. ممکن است هر اداره یا دایره ثبت، دارای شعبی باشد.

از نظر حقوقی و اقتصادی است، از قرن هیجده و نوزده میلادی در غالب کشورهای متمدنه دایر گردیده و تاثیر فوق‌العاده مهمی در تامین قطعی حقوق نموده است و مقایسه اجمالی وضعیت املاک و اسناد این کشور به وضعیت سنین سابقه، به خوبی اهمیت آن را محسوس می‌نماید. به وسیله ثبت اسناد و املاک، از اختلافات دعاوی بسیاری که مبنی بر تقلب و تزویر بوده، جلوگیری و مردم و محاکم، ا محاکمات طولانی و اوراق ناسخ و منسوخ و هزاران مشکلات دیگر که سلب اطمینان از معاملات نموده بود، آسوده شده‌اند و بهترین وسیله جلب اعتماد و رونق تجارت و تسریع محاکمه و تقلیل مخارج و تامین حقوق و منافع و تشکیل آسایش عمومی است و از مهمترین وسایل ارتقا به مدارج عالیّه تمدن و تکامل می‌باشد.

ثبت اسناد در ایران

ناظم‌الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان، پس از اینکه می‌نویسد میرزا حسین خان سپهسالار، کتابچه مواد قانون را تقسیم نمود، اشاره می‌کند که ترتیب صحیحی برای نوشتجات شرعی و عرفی و تجارتي مقرر نمود و دستخط صادر شد که به ریاست معظمله، اداره‌ای تشکیل یابد که مرجع ثبت نوشتجات بوده، موافق دول متمدنه تبر زده، در دفاتر متعدده ثبت و ضبط شود.

از ان قسمت گذشته، دیگر چیزی در باب ثبت اسناد و املاک دیده نشده مگر در فصل دوم از باب چهارم قانون اصول تشکیلات عدلیه مصوب ۲۱ رجب ۱۳۲۹ قمری که راجع به مباشرین و دفتر را کد ثبت اسناد و مدیر ثبت، ماده ۲۳۰ دیده می‌شود که تشکیل و ترتیب اسناد و حقوق و حدود و تکالیف آنها را موقوف به قانون مخصوص نموده و این قانون، در ۲۱ حمل ۱۳۰۲ شمسی به تصویب رسید که ماده اول آن این است:

دوایر ثبت اسناد و املاک برای دو مقصود تشکیل می‌شود: «ثبت املاک تا اینکه مالکیت مالکین و

باید دواير ثبت، تابع حوزه‌های محکمه عدليه باشند زیرا علاوه بر اینکه اساساً اداره مزبوره از ادارات تابعه وزارت عدليه بوده است، از نظر رسیدگی به اعتراضاتی که بر تقاضای ثبت املاک هر محلی می‌شود، ناچار باید دعوای اعتراضی، به محکمه‌ای که در آن حوزه تشکیل یافته است، مراجعه گردد. تعیین محل‌هایی که باید در آنجا محاکم ابتدایی تشکیل شود و عده شعب آن را بر حسب اقتضای محل و کثرت و قلت دعوا، طبق ماده ۳۱ قانون تشکیلات، وزیر عدليه معین می‌نماید.

تعیین دواير و شعب ثبت املاک هم به اعتبار وسعت و اهمیت محل، بر حسب پیشنهاد اداره کل ثبت، از طرف وزیر عدليه معین می‌شود و طرز تشکیل فعلی اداره ثبت، تقریباً تابع تشکیلات عدليه‌های ایالات و ولایات می‌باشد. مثلاً در ایالت طهران و آذربایجان شرقی و غربی و خراسان و فارس و کرمان، ادارات ثبت دارای دواير و شعب بسیاری است که در هر ولایت و حاکم‌نشین ایالات مزبوره، یک دایره باشند، ثبت تشکیل شده است و مطابق اصول اداری مرکز دواير و شعبه يك حوزه ثبتی، اداره یا دایره مرکزی آن حوزه خواهد بود. مثلاً شهر طهران که دارای نواحی و بلوک عدیده است، مرکز حوزه ثبتی آن، اداره ثبت ایالتی طهران است و با اینکه نواحی بسیار دارد، فعلاً به دو ناحیه «شمال و غرب» و «جنوب و شرق» تقسیم شده و بلوک اطراف آن شمیران، غار فشافویه، لواسانات، ساوجبلاغ، شهریار، ورامین، ایوانکی، دماوند و هرچند ناحیه، دارای شعبه‌ای است که مرکز تمام آنها، همان اداره ثبت ایالتی طهران می‌باشد.

ماده دویم: مدیران و نمایندگان ثبت و مسئولین دفاتر و صاحبان دفاتر اسنادرسمی، جز در محل ماموریت خود، نمی‌توانند انجام وظیفه نمایند. اقدامات آنها در خارج از آن محل، اثر قانونی ندارد.

همانطور که قانون اصول محاکمات، صلاحیت محاکم را محدود کرده است، قوانین ثبت بلکه سایر قوانین مربوطه به دواير دولتی هم حدود عملیات مامورین خود را که دارای وظایف مخصوصه هستند برای اینکه بی‌نظمی و اختلالی در اثر مداخله و اقدامات مامورین محل معین در محل دیگر تولید نشود، محدود به محل ماموریت آنها نموده است و عملیات آنها در خارج از محل ماموریت، اثر قانونی نداشته بلکه موجب مسئولیت و تخلف اداری محسوب و مستوجب محاکمه اداری خواهد بود. بنابراین اگر مامورین شعبه ثبت ورامین یا شمیران، بدون اجازه روسای مافوق خود، اقدام به انجام عملیات ثبتی نمایند، عملیات آنها اثر قانونی نخواهد داشت. با اینکه هر دو محل، شعبه يك حوزه مرکزی هستند، چه رسد به اینکه حوزه‌های ثبتی هم مختلف باشند یعنی مامور ثبت قزوین، در حوزه طهران یا بالعکس.

در اینجا به نقطه‌ای که موجب تجهیز ذهن و تربیت قوه و قریحه استنباط قانونی است، اشاره می‌شود: آیا نماینده ثبت املاک، قطعه معینی از يك شعبه و حوزه یا نماینده دفتر اسنادرسمی نمره مخصوص، می‌تواند در غیر آن قطعه یا غیر آن دفتر، از قطعات و دفاتر همان حوزه و شعبه، بدون اجازه رئیس مافوق، انجام وظیفه نماید و اگر اقدام به عمل تحدید حدود و تنظیم صورتمجلس نمود یا نماینده دفتر رسمی نمره ۵۰ طهران در دفتر ۵۱ طهران، سندی را ثبت و امضا کرد، این عمل، اثر قانونی دارد یا نه؟ به نظر می‌رسد که چون در ماده دوم قید شده جز در محل ماموریت خود نمی‌تواند انجام وظیفه نماید و عمل مزبور هم اگرچه در حدود حوزه ماموریت است، در خارج از محل ماموریت بوده و اثر قانونی ندارد.

بعلاوه مطابق اصل دیگر قانونی، امضات و تصدیقات مامورین باید در حدود صلاحیت آنها باشد و به همین نظر، ماده ۷ نظامنامه قانون ثبت مصوب ۱۱/۱/۱۶ مقرر داشته است که هر مدیر

اشکالی که بر این قانون ممکن است متوجه باشد، این است که چون در ماده ۱۳ تصریح شده که سمت مامور صلح، از طرف وزارت عدلیه به نایب‌الحکومه‌ها داده می‌شود و قطعاً نایب‌الحکومه، نماینده حکومت و قوه مجریه است، دادن سمت قضایی به نماینده قوه مجریه، مخالف با اصل تفکیک قوای ثلاثه (مقننه، مجریه، قضائیه) از یکدیگر است ولی می‌توان گفت چون در ماده مزبوره قید شده «نایب‌الحکومه‌هایی که به سمت مامور صلح تعیین می‌شوند، در انجام وظایفی که مطابق قانون مزبور، به عهده آنها محول است، مسئول وزارت عدلیه بوده و از این حیث، به تخلفات اداری آنها، با استحضار وزارت داخله، در محاکم اداری وزارت عدلیه رسیدگی می‌شود و تجدیدنظر در حکم محکمه اداری در محکمه انتظامی خواهد بود» و در حقیقت مامورین صلح در حال انجام وظیفه قضایی، نمایندگی از قوه مجریه ندارند و با اصل قانونی تفکیک قوا، مخالفتی نشده است.

ضمناً باید متذکر بود که ماده ۱ و ماده ۵۱ نظامنامه قانون ثبت در ۱۲/۴/۲۸ با مختصر تغییری، اصلاح شده که در صفحه ۷ قسمت ۲ از مجموعه سالیانه ۱۲ وزارت عدلیه مندرج است. تغییر اصلاح مزبور در ماده ۱ دایر بر این است که دفتر املاک در مرکز، یک نسخه و در ولایات، نسختین بوده و دفتر اسنادرسمی به طور کلی، نسختین باید باشد. تغییر مزبور، از نظر تسریع در کار و ضیق مکان و حفظ ضبط دفاتر با کثرت آن، قابل توجه به نظر می‌رسد ولی ب نظر ما، نمی‌توان این تغییر را اصلاح نامید زیرا منظور از نسختین بودن دفتر املاک، اولا حفاظت آنهاست تا از حوادث و سوانح مختلفه از قبیل حریق و غیره مصون بماند و به همین جهت باید هر یک از نسختین دفاتر، جداگانه ضبط شود که یک نسخه در مرکز حوزه و یک نسخه بعد از ختم صفحات، به ضبط راکد فرستاده شود تا کلیه دفاتر املاک، در

ثبت و مسئول دفتر و نماینده، باید قبل از تصدی به ماموریت، دو نمونه از امضاء خود را بدهد که یکی در دفتر دایره محلی و دیگری در اداره کل ثبت طهران ضبط خواهد شد.

این معرفی امضا، برای این است که در موقع لزوم، آن نمونه‌ها، ماخذ تشخیص امضا در دفاتر و تصدیقات باشد و از همین نقطه نظر، ماده ۸ نظامنامه مزبور مقرر می‌دارد که در صورت تغییر مسئول دفتر به معنی اعم، چه دفاتر اسنادرسمی باشد یا دفاتر املاک یا سایر دفاتر قانونی که در ماده یک تا پنج نظامنامه شرح داده شده است (میر ثبت اسناد و املاک محل یا نماینده او با حضور مدعی‌العموم ابتدایی یا نماینده او و الا با حضور امین یا مامور صلح و در صورتی که هیچ یک از مامورین مزبور حاضر نباشند، با حضور دو نفر از معتمدین محل، ذیل دفاتر مسئول مزبور را بسته و به مسئولی که به جای او معین می‌شود، تسلیم می‌نماید) برای اینکه دفتر از هرگونه خدشه و خللی مصون بماند و اگر احیاناً اندک تحریف و تغییری از مقررات، در دفتر مزبور مشهود شود، به وسیله صورت‌مجلس مزبور که در تاریخ معینی با حضور و امضاء اشخاص رسمی یا معتمدین محلی تنظیم یافته است، معلوم می‌گردد که مسئولیت آن، به عهدل کدام یک از تحویل‌دهنده یا تحویل‌گیرنده است.

در اینجا به نقطه قانونی اشاره می‌شود. مقصود از مامور صلح، طبق ماده ۱۳ قانون مصوب ۱۳۰۹/۵/۱۴ وزارت عدلیه، از نایب‌الحکومه‌هایی که شایسته بدانند، به سمت مامور صلح تعیین می‌نماید. در این صورت، طبق ماده اول قانون مزبور، اموری که بر حسب قانون، مربوط به محاکم صلحیه است، توسط امین صلح (مقصود امین صلح ناحیه است) و مامور صلح انجام یابد و مطابق شق سوم از قانون مزبور، صلاحیت رسیدگی به امور حقوقی در حدود بند الف و ب ماده مزبوره دارد.

معامله توسط دو نفر (صاحب دفتر و نماینده) انجام شده یا می‌شود، مورد اعتماد باشد، اصلاح و تغییر مزبور نسبت به دفتر اسناد رسمی، بهتر می‌باشد که امضاء نماینده را در دفتر صاحب دفتر کافی بدانیم و از نظر تسریع کار، احتیاجی به دو نسخه بودن دفتر و تحریر دفاتر به دو نسخه لازم نباشد و از حیث ثبت دفاتر هم چون خلاصه معاملات، در دفتر املاک یا در دوسیه ثبتی قید و ثبت می‌شود، احتیاجی به نسخه دیگر نخواهد بود.

اداره کل ثبت، تمرکز یابد و در این صورت، یک نسخه بودن دفتر املاک در مرکز طهران، مخالف فلسفه منظور است و اگر این اصلاح را لازم دانسته و به فلسفه و جهات مزبور، معتقد نباشیم، تخصیص دفتر املاک مرکز طهران به یک نسخه و تعمیم ندادن آن به ولایات، به هیچ وجه، موضوع و جهتی ندارد.

بنابراین تغییر و اصلاح مزبور، به نظر ما موردی نداشته ولی دو نسخه بودن دفاتر رسمی، مقصود دفاتر اسناد رسمی، چون از این جهت است که ثبت

قانون تجارت

مقدمه

حقوق عبارت از مجموعه قواعدی است که روابط بین افراد بشر را تنظیم می‌نماید. کلمه حقوق دارای يك معنی دیگر نیز می‌باشد که جمع حق است و عبارت است از اختیاراتی که قانون برای اشخاص شناخته است و به وسیله آن می‌توانند اعمال معینی را انجام دهند. مثلاً مالکیت و حق وصیت و غیره.

حقوق که عبارت از مجموعه قواعد باشد، به نحوی که در فوق تعریف شده، دارای دایره وسیعی است و شامل کلیه قوانینی می‌شود که در مجامع مختلفه حکمفرماست. پس این تعریف حقوق به معنی اعم است. ولی وقتی دایره آن را يك قدری محدود کنیم، مفهوم دیگری از آن مستفاد می‌شود که حکایت می‌کند از حقوق يك جامعه معینی مثلاً حقوق ایران که شامل کلیه قواعدی است که روابط بین افراد را در این جامعه تنظیم می‌نماید و حقوق اسلامی یعنی قواعدی که روابط بین افراد جامعه اسلامی را تنظیم می‌نماید. حقوق مصر، حقوق فرانسه، حقوق انگلیس و حقوق آلمان، به طور کلی، کلمه حقوق به همین معنی مورد نظر است.

مجموعه این قواعد که به اسم حقوق نامیده می‌شود، البته متکی و مبتنی به اصول کلی است که در حقیقت، معرف اوضاع و احوال جامعه است که نسبت به آن حکمفرماست. بنابراین حقوق هر ملت و کشوری قهراً نظر به اوضاع تاریخی و اقتصادی و طبیعی، جنبه خاصی پیدا می‌کند و سبب مغایرت حقوق ملل متخلفه، همین اختلافات تاریخی و اقتصادی و طبیعی است که در سیر دوره تکامل هر ملتی، تأثیرات مهمی دارد.

منابع حقوقی

حال باید دید منابع حقوق يك ملتی، کدام است؟
۱- عرف و عادت: که به مرور زمان و کثرت عمل، حکم قانون را پیدا می‌کند و مقنن قانون صریحاً، رعایت آنها را واجب می‌شمارد.

۲- احکام شرع: هر آئینی برای افرادی که به آن ایمان دارند، مقرراتی وضع کرده که همه‌جا محترم شمرده و در حکم قانون است.

۳- اصول قضائی: یعنی آرا محکمه تمیز که در نتیجه غور و تحقیق در مورد قانون حاصل شده.

۴- قوانین موضوعه: احکام، مقررات و قواعدی که از طرف مقامات صالحه «هیئت مقننه» برای رفع احتیاجات عامه وضع می‌شود.

البته برای این مجموعه قواعد که عبارت از حقوق يك ملتی است، از نقطه نظر تسهیل، تقسیماتی به اسامی مختلفه، قائل شده‌اند مثلاً مقررات و قواعدی را که مربوط به تنظیم طرز رفتار افراد جامعه نسبت به یکدیگر است جمع‌آوری نموده و موسوم به قانون مجازات عمومی کرده که عبارت از حقوق جزائی است یا قوانینی را که از تشکیلات اساسی و قوای عمومی کشوری و روابط آنها با یکدیگر بحث می‌کنند، به اسم قانون اساسی نامیده‌اند یعنی همان حقوق اساسی.

به طور کلی حقوق هر جامعه مستقل سیاسی را می‌توان به دو قسمت تقسیم نمود:

۱- عمومی ۲- خصوصی.

حقوق عمومی عبارت از مجموعه قواعد و مقرراتی است که طرز حکومت و تشکیلات آن را معین و روابط آن را نسبت به افراد آن جامعه، تحت نظم قرار می‌دهد مثل حقوق اساسی.

برای تخلف از آن معین می‌نماید. پس اگر قانون را تجزیه نمائیم، مرکب از دو قسمت است: اول- تکلیف به انجام عملی و یا استنکاف از آن. دوم- تنبیه در صورت تخلف از آن. این دو عامل، رکن استوار هر قانونی می‌باشد و اگر حکمی، فاقد یکی از آن دو باشد، نمی‌توان لفظ قانون را به مفهوم قوه به نحوی که در حکم فوق به آن متذکر شدیم اطلاق کرد. راجع به تعریف و تشریح کلمه قانون، فعلا تا این اندازه کافی است.

اشخاص حقوقی

اگر تعریفی را که از قانون به عمل آمد قرائت شود، ملاحظه خواهد گردید که ذکر شدن قانون، حکمی است که شخص را به انجام و غیره الی آخر، پس اثر قانون، در اشخاص است. حال باید دید این اشخاص، کی و چی هستند. اشخاص بر دو قسمتند:

اشخاص طبیعی؛

اشخاص حقوقی که غیرحقوقی و مصنوعی و معنوی نیز نامیده می‌شوند.

اشخاص طبیعی که معلومند و برای تجسم آنها احتیاجی به تعریف و توضیح نداریم اما شخص حقوقی، يك موجود حیه نیست که دارای گوش و بینی و چشم باشد و به همین جهت است که آن را شخص غیرطبیعی و مصنوعی می‌گویند. پس شخص حقوقی عبارت از شخصی است که در نتیجه اختراع و تتبع حقوقی، به عرصه وجود آمده است. مثلا اگر چند نفر از افراد بشر، به منظور انجام امر مجاز قانونی، دور هم گرد آیند، نظر به وحدت مرامی که دارند، کلیه آنها يك شخص شناخته شده و قانون برای آن شخص، مثل اشخاص طبیعی، حقوقی قائل گردیده است مثل يك شرکت تجاری که از يك عده زیادی اشخاص تشکیل یافته و قانون، کلیه آنها را تحت يك عنوان که شرکت تجاری باشد، شناخته و برای آن، قائل به شخصیتی شده است.

حقوق خصوصی عبارت از قواعدی است که روابط خصوصی بین افراد را تنظیم می‌نماید مثل حقوق مدنی که روابط بین افراد را از حیث مناسبات حقوقی و شخصی تنظیم می‌نماید مثلا روابط راجع به خرید و فروش، بیع، بخشیدن اموال در زمان حیات، صلح، هبه یا تملیک کردن مالی بعد از فوت، وصیت و غیره یا حقوق تجارتي که روابط بین افراد را از حیث اشتغال آنها به تجارت معین می‌نماید.

قبلا به طور خیلی مختصر، اشاره به معنای کلمه حقوق نموده و تعریفی برای آن قائل شده‌ایم و ضمنا راجع به مبانی و منابع حقوق و طرز تقسیم‌بندی آن صحبت شده، فعلا در طی آن مقدمه، برای روشن ساختن ذهن آقایان، به تذکر و تعریف بعضی اصطلاحات و اصول حقوقی که با موضوع درس ما اصطکاک دارد می‌پردازیم.

مقدمتا برای اینکه آقایان از مفاد و مفهوم لفظ قانون که یکی از لغات معموله یومیه مربوط به شغل ما است اطلاع کاملی حاصل نمایند، به تعریف آن مبادرت می‌شود:

کلمه قانون برای ادای دو مفهوم مشخص استعمال می‌شود:

۱- به معنی نتایج منظمه: مثل اینکه ما راجع به قانون ثقل و یا قانون انعکاس نور گفتگو می‌نمائیم. در اینجا، منظور يك امر مسلم فیزیکی است که در نتیجه تجربه و تحقیقات در امور طبیعی تحقق یافته است.

۲- به معنی قوه و اقتدار: مثل اینکه ما راجع به قانون مجازات عمومی صحبت می‌کنیم که اگر شخص مرتکب جرمی بشود، به قوه و اقتدار قانون، مورد تنبیه واقع خواهد شد.

در موضوع بحث ما، هر وقت از قانون صحبت می‌شود، به مفهوم ثانوی است.

تعریف قانون: قانون به مفهوم قوه و اقتدار، عبارت از حکمی است که شخص را به انجام عملی یا استنکاف و خودداری از آن، مکلف و تنبیهی

است دارای آن باشد مانند حقوق و وظایف ابوت و امثال ذلك.

گفتیم که شخص حقوقی دارای گوش و بینی و چشم نیست یعنی در حقیقت موجود حیه نیست پس بنابراین قوه فکرو اراده هم نخواهد داشت. حال به چه نحو در امور مربوط به خود، تصمیم اتخاذ می‌نماید، این مشکل را نیز قانون حل نموده است به این ترتیب که ماده ۵۸۹ قانون تجارت مقرر می‌دارد که تصمیمات شخص حقوقی همیشه به وسیله مقاماتی که به موجب قانون یا اساسنامه، صلاحیت اتخاذ تصمیم دارند گرفته می‌شود.

مواد ۵۹۰ و ۵۹۱ قانون فوق‌الذکر، محل اقامت و تابعیت شخص حقوقی را نیز معین می‌کند به این لسان که اقامتگاه شخص حقوقی، محلی است که اداره شخص حقوقی در آنجا است و اشخاص حقوقی، تابعیت کشوری را دارند که اقامتگاه آنها در آن کشور است.

گمان می‌کنم برای اینکه آقایان بتوانند یک شخص حقوقی را در ذهن خود کاملاً مجسم نمایند، مبادرت به فرض مثالی، بی‌مورد نباشد:

مثال: عمر که دارای کسب عطاری است، شرکتی به اسم شرکت سهامی عطاری با سرمایه پنجاه هزار ریال هر سهمی پنجاه ریال تشکیل می‌دهد و عطاری خود را به مبلغ سی هزار ریال به شرکت سهامی عطاری می‌فروشد. به جای دریافت وجه نقد از بابت فروش عطاری، تعداد پانصد سهم تادیه شده، از شرکت قبول و برای تامین مازاد آن که عبارت از پنج هزار ریال باشد، کلیه دارایی شرکت را مورد رهن خود قرار می‌دهد. سایر سهامداران و شرکا، اقدامات عمر را در جلسه مقرر، تصویب می‌نمایند. بعد از مدتی، در نتیجه زیان، مجمع عمومی شرکت مزبور، به انحلال شرکت رای داده، اتخاذ تصمیم می‌نماید. در موقع تصفیه حساب شرکت، مجموع دارایی آن، معادل چهار هزار ریال است و دیون شرکت عبارت است از:

۱- پنج هزار ریال به عمر که به وسیله رهن کلیه دارایی شرکت تامین شده است.

البته ایجاد شخص حقوقی از نقطه نظر تسهیل امور است، چه اگر ما فرضاً شخصیتی برای شرکت تجارتي قائل نشویم و احیاناً احتیاجی حاصل شود که عرضحالی به شرکت ابلاغ کنیم، صرفنظر از اصول محاکمات حقوقی، طبق اصول کلی حقوق و مراعات عدالت، لازم است به هریک از افرادی که جزء این شرکت هستند، از نظر علاقه‌ای که در امور شرکت دارند، عرضحال علیحده‌ای ارسال و تبلیغ شود و البته می‌دانید که انجام چنین امری، در عمل، مورد بسی اشکال است. پس بنابراین برای اینکه با این قبیل و سایر اشکالات که فعلاً از مورد بحث ما خارج است، مواجه نشویم، قانون برای بعضی تشکیلات و موسسات، شخصیت حقوقی قائل شده به این معنی که قانون، حقوق و امتیازاتی را که یک شخص طبیعی دارا است، درباره شخص حقوقی، مراعات و ملحوظ می‌دارد.

قانون تجارت به موجب مواد ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۷، اشخاص حقوقی را معین نموده که عبارتند از:

۱- کلیه شرکت‌های تجارتي که طبق قانون تجارت تشکیل شده است.

۲- تشکیلات و موسسات ملی که برای مقاصد غیرتجارتی تدریس شده، از تاریخ ثبت در دفتر مخصوصی که وزارت عدلیه معین خواهد کرد.

۳- موسسات و تشکیلات دولتی و شهرداری به محض ایجاد و بدون احتیاج به ثبت.

البته آقایان باید این نکته را همیشه در نظر داشته باشند که حقوقی را که قانون درباره اشخاص حقوقی مراعات می‌نماید، باید نوعی باشد که تعلق آنها به شخص حقوقی امکانپذیر باشد. به این مناسبت ماده ۵۸۸ قانون تجارت می‌نویسد که شخص حقوقی می‌تواند دارای کلیه حقوق و تکالیفی شود که قانون برای افراد قائل است مگر حقوق و وظایفی که بالطبع فقط انسان ممکن

دیون شرکت تقسیم کند اما از آنجایی که قانون تجارت برای شرکت تجارتي، شخصیت حقوقی قائل شده است باید بین آن و شخصیت عمر، تفکیکی به عمل آید پس شخص عمر و شخص شرکت در نظر قانون دو شخص متمایز و مختلفی هستند که حقوق هر يك نسبت به دیگری محرز و باید مراعات شود علیهذا ایراد و ادعای طلبکاران وارد نیست و عمر می‌توانید مبلغ چهارهزار ریال را بابت طلب خود برداشت نماید.

۲- هفت هزار ریال سایر طلبکاران شرکت که تأمین در مقابل ندارند. آقای عمر مبلغ چهارهزار ریال را بابت طلب خود از شرکت تصاحب می‌نماید. سایر طلبکاران که تأمین در مقابل ندارند و چیزی هم دستگیرشان نشده است، مدعی هستند که در حقیقت امر شرکت و آقای عمر دو شخص مختلف نیستند و بنابراین عمر نمی‌تواند به شخص خودش مدیون باشد لذا باید مبلغ چهارهزار ریال را به نسبت



درس محاسباتی

قسمت اول

برای تشخیص اینکه قوانین مالی، ضمن کدام يك از تقسیمات حقوق است، به طور اختصار توضیح داده می‌شود که حقوق به دو شعبه تقسیم می‌شود: حقوق خصوصی و حقوق عمومی. حقوق خصوصی قوانینی است که روابط اشخاص را نسبت به یکدیگر تنظیم می‌کند. حقوق عمومی قوانینی است که قوای عمومی کشور و روابط اشخاص را با قوای عمومی تعیین می‌نماید.

حقوق عمومی نیز به دو قسمت تقسیم می‌شود: حقوق اساسی و حقوق اداری.

حقوق اساسی تشکیلات مالیه کشور و بسط اقتدار آنها را نسبت به اشخاص مقرر می‌دارد.

حقوق اداری تشکیلات جزء کشور و بسط اقتدار آنها را نسبت به اشخاص تعیین می‌نماید.

پس حقوق اساسی، اصول عمده‌ای را مقرر داشته و حقوق اداری، راجع به طرز اجرای آن است.

قوانین مالی، قسمتی از حقوق اداری می‌باشد که راجع به تشکیلات مالی و قوانین محاسباتی و بودجه کشور بحث می‌کند.

در قانون اسشاسی که منظور، همان حقوق اساسی است، راجع به امور مالی کشور، اصول ذیل پیش‌بینی شده است:

اصل هجدهم: تسویه امور مالیه، جرح و تعدیل بودجه، تغییر در وضع مالیات‌ها و رد و قبول عوارض و فروعات، همچنین ممیزی‌های جدیدی که از طرف دولت اقدام خواهد شد، به تصویب مجلس خواهد بود. این اصل، کلیه اختیارات مالی را به مجلس شورای ملی واگذار نموده است.

اصل ۲۰- بودجه هر يك از وزارتخانه‌ها باید در نیمه آخر هر سال، از برای سال دیگر تمام شده و ۱۵ روز قبل از عید نوروز حاضر باشد. مقصود از این اصل، همان بودجه تفصیلی است که همه‌ساله به تصویب مجلس شورای ملی می‌رسد.

اصل ۲۵- استقراض دولتی، به هر عنوان که باشد، خواه از داخله و خواه از خارجه، با اطلاع و تصویب مجلس شورای ملی خواهد بود.

اصل ۹۴ متمم قانون اساسی- هیچ قسم مالیات، برقرار نمی‌شود مگر به حکم قانون.

اصل ۹۶ متمم قانون اساسی- میزان مالیات را همه‌ساله مجلس شورای ملی، به اکثریت، تصویب و معین خواهد نمود.

اصل ۹۹ متمم قانون اساسی- غیر از مواقعی که قانون صراحتاً مستثنا می‌دارد، به هیچ عنوان، از اهالی چیزی مطالبه نمی‌شود مگر به اسم مالیات کشوری و ایالتی و ولایتی و شهرداری.

اصل صدم- هیچ مرسوم و انعامی به خزانه دولت حواله نمی‌شود مگر به موجب قانون.

اصل ۱۰۱- اعضاء دیوان محاسبات را مجلس شورای ملی برای مدتی که به موجب قانون مقرر می‌شود، تعیین خواهد نمود.

اصل ۱۰۲- دیوان محاسبات، مأمور به معاینه و تفکیک محاسبات اداره مالیه و تفریح حساب کلیه محاسبین خزانه است و مخصوصاً مواظب است که هیچ يك از فقرات معینه در بودجه، از میزان مقرر تجاوز ننموده، تغییر و تبدیل نپذیرند و هر وجهی، در محل خود به مصرف برسد و همچنین معاینه و تفکیک محاسبه مختلفه کلیه ادارات دولتی را نموده، اوراق سند خرج محاسبات را جمع‌آوری خواهد کرد و صورت کلیه محاسبات کشوری را

ماده ۱۳- هیئت وزرا با رعایت عایدات پیش‌بینی شده و مخارج وصول آن، مبلغی در حدود عایدات، برای مخارج هریک از وزارتخانه‌ها معین نموده و ارقام آن را توسط وزارت مالیه، به وزارتخانه‌ها ابلاغ خواهد نمود.

ماده ۱۴- هر وزیری باید مخارج وزارتخانه خود را برای سنه آتیه در حدود مبلغی که طبق ماده ۱۳ برای آن وزارتخانه تعیین شده است، حاضر نموده منتهی تا آخر ماه نهم سال، به وزارت مالیه بدهد.

ماده ۱۵- وزیر مالیه باید تمام این بودجه‌ها را در يك صورت تنظیم و بودجه عایدات را نیز به آنها ضمیمه کرده، لایحه بودجه کل را تهیه نماید. ماده ۱۶- لایحه بودجه کل، در اول ماده دهم هر سال، به مجلس شورای ملی پیشنهاد خواهد شد.

ماده ۱۷- مجلس شورای ملی، لایحه بودجه کل را منتها تا ۱۵ روز قبل از عید نوروز تصویب و پس از آن، بودجه، حکم قانون سالیانه مالیه را پیدا می‌نماید.

بودجه باید دارای مدت معینی باشد که معمولاً يك سال و آن را سنه مالی نامند و برای انجام دریافت عایدات و پرداخت مخارج، چند ماهی اضافه می‌کنند که مجموع مدت را دوره عمل نامند و سنه مالی و دوره عمل، موضوع ماده ۲ و ۳۷ قانون محاسبات عمومی است.

ماده ۲- دوره عمل عبارت از مدتی است که قانونی برای جریان عملیات بودجه، يك سنه مالی معین می‌نماید. مدت مزبور، برای تشخیص مطالبات دائین دولت و بستن حساب عایدات و پرداخت مخارج تا روز آخر ماه سوم سال بعد است.

ماده ۳۷- الف: هر مقدار از اعتباری که تا روز آخر سال مالی، تعهد نشده باشد، به طور قطع، از محاسبه بودجه سنه مزبور، برگشت خواهد نمود.

ب: هر مقدار از اعتباری که تا روز آخر سنه مالی، تعهد شده ولی تا آخر ماه سوم سال بعد،

باید به انضمام ملاحظات خود، تسلیم مجلس شورای ملی نماید.

در قانون محاسبات عمومی مصوب اسفند ۳۱۲ که برای اجرای اصول فوق، وضع و تدوین شده، بودجه به شرح ذیل توضیح شده است:

ماده يك قانون محاسبات عمومی- بودجه، لایحه پیش‌بینی کلیه عوائد و مخارج کشوری است برای مدت يك سال شمسی (سنه مالی) که به تصویب مجلس شورای ملی رسیده باشد.

بودجه از ابتدا تا انتها، چهار مرحله طی می‌نماید: تهیه بودجه، تصویب بودجه، اجرای بودجه، رسیدگی بودجه. تهیه و اجرای بودجه، توسط قوه اجرائیه و تصویب و رسیدگی آن، توسط قوه مقننه به عمل می‌آید.

تهیه و تصویب بودجه: هر وزارتخانه، بودجه مخارج خود را تهیه و به وزارت مالیه ارسال می‌نماید. وزارت مالیه، جمع کل بودجه مخارج هر وزارتخانه را به بودجه کل نقل نموده و قسمت عایدات بودجه را خود وزارت مالیه معمولاً بر اساس عایدات سنه گذشته تشکیل و لایحه بودجه کل را برای تصویب به مجلس شورای ملی ارسال می‌نماید.

بنابراین بودجه کل، از طرفی ارقام پیش‌بینی شده عایدات و از طرف دیگر، جمع کل مخارج هر وزارتخانه را نشان داده و بودجه‌های تفصیلی که به فصول و مواد تقسیم می‌شود، مخارج جزء هر وزارتخانه را نشان می‌دهد.

بودجه‌های تفصیلی نیز از طرف وزارت مالیه برای تصویب به مجلس شورای ملی ارسال می‌گردد.

طرز تهیه و موقع تهیه بودجه را قانون محاسبات عمومی بر طبق مواد ذیل مقرر می‌دارد:

ماده ۱۲- در اوایل نیمه دوم هر سال، وزیر مالیه باید عایدات کشوری را از هر منبع، برای سال بعد پیش‌بینی نموده و همچنین مخارجی را که برای وصول این عوائد لازم است، در نظر گرفته، رقم هر دو را به هیئت وزرا تقدیم نماید.

اعتباراتی است که برای احتیاجات جدید لازم می‌شود. (هرگونه مخارجی که در بودجه منظور نشده و بعداً ضرورت حاصل نماید یا برای وقایع اتفاقی از قبیل پرداخت اعانه به زلزله‌زدگان و جلوگیری از امراض مسریه لازم شود).

اعتباراً اضافی اعتباراتی است که برای تکمیل اعتبارات پیش‌بینی‌شده در بودجه لازم می‌گردد (از قبیل کسر حقوق یا کسر مخارج به واسطه پیش‌آمدی، اضافه از رقم منظوره در بودجه، ضرورت حاصل می‌نماید).

ماده ۱۰- لایحه‌ای که اعتبارات فوق‌العاده و اضافی را تعیین می‌کند، باید محل مخارج آن را نیز از منابع مخصوص تعیین نماید.

ماده ۶- اعتباری که برای مخارج يك سنه مالی معین شده است، نباید به مصرف مخارج سنه مالی دیگر برسد.

ماده ۷- اعتباراتی که در مواد بودجه معین شده، از يك ماده به ماده دیگر نمی‌توان انتقال داد.

تعمیم و تخصیص: از نظر اینکه تمام عایدات و تمام مخارج عمومی، بدون استثناء محتاج به تصویب مجلس شورای ملی است، باید کلیه عایدات کشوری که به هر اسم و رسم دریافت می‌شود، از يك طرف و کلیه مخارجی که به هر عنوان پرداخته می‌شود از طرف دیگر، در بودجه منظور گردد و آن را تعمیم یا کاملیت نامند.

تخصیص: منظور نشدن عایدات و مخارجی در بودجه، تخصیص نامیده می‌شود مثل اینکه مخارج وصول مالیاتی از مالیات دریافتی، کسر و بقیه در قسمت عایدات بودجه منظور شود یا اینکه عایدات يك اداره یا موسسه دولتی، پس از وضع خرج، در قسمت عایدات منظور شود یا اینکه عایدات و مخارجی از دو طرف منظور نشود.

تخصیص بر خلاف اصول اساسی است زیرا برای روشن نمودن وضعیت مالی، باید سعی نمود که کاملیت بودجه، حتی الامکان مراعات شود.

تادیه نشده باشد، تا آخر همان سال از محل اعتباری که برای مخارج پرداخت شده سنوات ماضی در بودجه هر سال پیش‌بینی می‌شود، به حساب سال جاری، قابل پرداخت است و چنانچه در انقضاء آن سال، باز هم به علل و جهاتی، تادیه نشده باشد، پرداخت، منوط به پیش‌بینی اعتبار مخصوص در بودجه سنوات بعد خواهد بود.

تبصره- مقصود از اینکه اعتباری تعهد شده، این است که کار و خدمتی انجام و یا اموالی به تصرف دولت درآمده و بدین وسایل، دینی برای دولت ایجاد شده باشد.

اعتبار، رقمی است که قبلاً برای خرج معینی، پیش‌بینی و به تصویب مجلس شورای ملی رسیده باشد. پرداخت آن، اولاً به تشخیص و حواله وزرا یا روسای ادارات مستقل و ثانیاً تسجیل در دیوان محاسبات و ثالثاً امضاء وزیر مالیه است.

اعتبارات منظوره در بودجه بر دو قسم است: مستمر و غیرمستمر. اعتبارات مستمر آن است که برای جریان امور ادارات و موسسات کشوری در هر سال، لازم و مرتباً همیشه در بودجه منظور می‌شود از قبیل حقوق پرسنلی، ملزومات، مطبوعات، سوخت، روشنایی و غیره.

اعتبارات غیرمستمر آن است که ضروری و دائمی نباشد از قبیل ساختمان و خرید کارخانه. اعتبارات غیرمستمر، در صورتی که در بودجه صریحاً تصویب شود، ممکن است به مصرف رسانیدن آن، محدود به دوره عمل بودجه نبوده و تا انجام عمل، قابل مصرف باشد.

اعتبارات اضافی و فوق‌العاده: اعتبارات اضافی و فوق‌العاده، اعتبارات جدیدی است که در بودجه، پیش‌بینی نشده و در ظرف سال، مورد احتیاج و به مجلس شورا پیشنهاد می‌شود به شرح ماده ۹ و ۱۰ قانون محاسبات عمومی:

ماده ۹- اعتبارات جدید بر دو قسم است: فوق‌العاده و اضافی. اعتبارات فوق‌العاده،

شرکت دولت ایران در کارهای آکادمی بین‌المللی حقوق تطبیقی لاهه

شده است. این فهرست که از طرف هیئت کل آکادمی تصویب گردیده، شامل مسائلی است که به نکات اساسی قسمت‌های مختلفه حقوق ارتباط دارد و اینها در قسمت حقوق تطبیقی، يك مطالعات خیلی دقیقی را لازم می‌شمارد.

این مسائل، به قانون‌دان‌های عالم، يك فرصت خوبی می‌دهد که بتوانند مقصود اساسی قانونگذاری ملی خود را با آنها منطبق بدارند.

در این فهرست، هر کشوری مسائلی را که می‌خواهد در اطراف آن امعان نظر کند، می‌تواند انتخاب نماید. این گزارش‌ها که به زبان ملی نویسندگان می‌باشد، باید از طرف کمیته‌های بین‌المللی به زبان‌های اصلی و عمده ترجمه بشود. آکادمی بین‌المللی حقوق تطبیقی، از دولت ایران دعوت کرده است هیئت علمی خود را تشکیل بدهد تا با کارهای مقدماتی کنگره آتیه، مشارکت کند. جناب آقای محمود جم رئیس‌الوزرا تصمیم به تشکیل این هیئت گرفتند و هیئت مزبور، تحت ریاست جناب آقای دکتر متین‌دفتری و به عضویت آقایان ذیل، در تابستان ۱۳۱۵ تشکیل شد:

۱- جناب آقای سیدنصرالله تقوی.

۲- آقای محمد بروجردی.

۳- آقای محمد فاطمی.

۴- آقای محمدرضای وجدانی.

۵- آقای محمد عبده.

۶- آقای جواد عامری.

۷- آقای علی حائری.

۸- آقای جمال‌الدین اخوی.

۹- آقای احمد امامی.

۱۰- آقای محمدعلی بودری.

هیئت علمی به اسم آکادمی بین‌المللی حقوق تطبیقی در لاهه تشکیل شده است که در حقوق تطبیقی یعنی در مقایسه حقوق کشورهای مختلف روی اساس تاریخ، مطالعات می‌کنند و همچنین در بهبودی وضع و تدوین قوانین دنیا و نزدیک کردن اصول حقوقی ملل، بذل مساعی می‌نمایند.

آکادمی، لاقلاً سالی یکبار در لاهه اجتماعی تشکیل می‌دهد و موقع این اجتماع، در طی تعطیلات ممتد دانشگاه‌ها می‌باشد.

آکادمی در طی این اجتماع، گزارش‌هایی که شعب مختلفه داده‌اند، تحت مطالعه درمی‌آورد و این گزارش‌ها، راجع به ارتباط ترقیات علمی و قانونی است که سال گذشته در قسمت حقوق تطبیقی یا حقوق بین‌المللی به عمل آمده است. ضمناً نشریاتی که به آکادمی می‌رسد و پیشنهادهاتی که از طرف اعضاء خودش راجع به ایجاد و توسعه هر کاری که کمک به مقصود آکادمی می‌نماید، خوانده می‌شود.

تشکیلات آکادمی خیلی دقیق است و مخصوصاً اعضاء آن، استادانی هستند که در دانشکده‌ها، دارای کرسی و مقام شامخی می‌باشند و مطالعات لازمه در قسمت حقوق نموده و می‌نمایند.

آکادمی فعلاً به اشتراك متخصصین، قسمت عمده اقدامات خود را برای تهیه برنامه و ترتیب کار کنگره آتیه که به موجب دعوت هلند از ۲۶ ژوئیه تا اول اوت ۱۳۹۷ در لاهه در عمارت صلح تشکیل خواهد شد، مبذول می‌دارد.

برنامه اساسی آن، روی فهرستی ترتیب داده شده است و فهرست، عبارت از سوالاتی است که از طرف «بالوگ» منشی کل، به متخصصین داده

- ۱۱- آقای دکتر حسن امامی.
کمیته مزبور، از بین سؤالاتی که در آکادمی بین‌المللی حقوق تطبیقی تنظیم شده، چهار موضوع را که ارتباط به ایران دارد، انتخاب و چهار فقره گزارش به شرح ذیل، به زبان فرانسه تهیه گردیده و به عنوان دانشگاه آکادمی ارسال شده است:
- ۱- ضمان قهری در حقوق اسلام.
- ۲- مسئولیت جزایی در حقوق اسلام.
- ۳- تاثیر اصول و مبانی حقوق کشورهای مغرب زمین در حقوق ایران.
- ۴- تاثیر اصول و مبانی حقوق کشورهای مغرب زمین در حقوق خصوصی ایران.
- ***
- اینک ترجمه گزارش‌های چهارگانه، در این مجموع تدریجا منتشر خواهد شد.

ضمان قهری

و شعبه عقد هم در کتب فقهاء اسلامی، ضمن عقود مختلفه ذکر شده ولی عنوان خاصی برای آن قائل نشده‌اند.

ما موضوع خود را منطقا به چهار قسمت تقسیم می‌کنیم که هر يك از تقسیمات، مطابقت با یکی از اشکال ضمان قهری خواهد نمود.

تعریف ضمان مدنی: ضمان مدنی عبارتست از مسئولیت در پرداخت خساراتی که بدون حق، به کسی وارد آمده. مسئولیت مزبور ممکن است در اثر عدم انجام قرارداد و تعهدی بوده است که قبلا نموده و آن را ضمان تعهدی گویند و ممکن است در اثر ترك تکلیف قانونی و یا در اثر فعلی که مورد امر قانونی نبوده باشد، پیدا شده که در این هنگام، آن را ضمان قهری می‌نامیم. در ضمان قهری ممکن است مسئول، گاه با عمد و زمانی بدون عمد، موجب توجه خسارت شده باشد. در مقابل ضمان مدنی، ضمان جزائی قرار گرفته که از موضوع بحث ما خارج است.

ضمان قهری: ضمان قهری چنانچه اشاره شد، عبارت است از مسئولیت به جبران خساراتی که در نتیجه فعل یا ترك فعل شخصی به دیگری وارد آمده بدون آنکه در اثر تعهدی بوده باشد.

قبل از بحث در موضوع ضمان قهری، باید دید منشاء حقوق اسلامی چیست. چون مبانی حقوق اسلامی، مذهب است، بالملازمه از آن منشعب شده است و از همین نظر، اصولا مبانی حقوق اسلامی، همان منابع اصلی اسلام یعنی قرآن و سنت است ولی باید دانست که همواره نمی‌توان از قرآن، قواعد حقوق را استخراج نمود زیرا از طرفی بعضی آیات متناقض هست و از طرف دیگر، مواردی پیش‌بینی نشده است. برای حل این اشکالات عملی، فقهاء اسلامی بنا بر اصول آئین اسلام که عقل را مبناى هر عقیده می‌داند، بعد از قرآن و سنت، منشاء ثالثی برای حقوق قائلند که آن عقل است و بالاخره اجماع را هم به عنوان ماخذ چهارم حقوق، قبول نموده‌اند. ولی باید متوجه بود که چون در اثر اتفاقات تاریخ، اسلام نتوانست وحدت خود را حفظ نماید و به شعب مختلفه تقسیم گردید، نتیجتا مکتب‌های حقوقی که با یکدیگر در اغلب مسائل اختلاف دارند پیدا شد.

ما در اینجا ضمان قهری را طبق عقیده مذهب شیعه بیان می‌کنیم. ضمان قهری در کتب علماء اسلامی، تحت سه موضوع ذیل طرح شده است:

- ۱- غصب؛ ۲- اتلاف؛ ۳- تسبیب.

می‌کند. مانند قاعده غرور، قاعده ید و قاعده تلف که بعداً توضیح داده می‌شود. در کتب حقوقیین اسلامی، ضمان قهری را تحت ۳ عنوان که غصب و اتلاف و تسبیب باشد، می‌توان یافت و موضوع دیگری را که به اسم استیفاء می‌توان نامید. مسائل آن در ضمن ابواب مختلفه ذکر شده است که قسمت اخیر مبحث ما را تشکیل می‌دهد.

غصب

تعریف: استیلا و تصرف در مال غیر را بدون حق، غصب گویند. چون تصرف در اموال، غیرممکن است گاهی به عدوان و زمانی بدون عدوان صورت گیرد لذا می‌توان غصب را از نظر مزبور، به دو قسمت منقسم نمود:

۱- غصب (به معنای خاص).

۲- شبه غصب.

غصب به معنای خاص: چنانچه قبلاً اشاره شده است، غصب آن است که کسی به عدوان و بدون حق، مالی را از تصرف مالک خارج و به تصرف خود درآورد. از تعریف فوق معلوم می‌شود که اولاً لازم نیست که متعلق غصب، از اعیان خارجی بوده بلکه حق نیز که نوعی از اموال است، می‌تواند متعلق واقع شود چنانچه شخصی، حق ارتفاق دیگری را غصب نماید. ثانیاً متعلق غصب، باید مال غیر باشد بنابراین هرگاه کسی خانه خود را که پیش دیگری به رهن گذارده، عدواناً تصرف نماید، غاصب محسوب نمی‌شود اگرچه شرط شده باشد که مال مرهون باید در تصرف مرتهن بماند. ثالثاً کسی که مانع تصرف مالک می‌شود، باید خود تصرف در آن مال کرده باشد بنابراین اگر کسی مانع از تصرف مالکی در ملکش بشود ولی خود تصرف ننماید، غاصب شناخته نمی‌شود.

شبه غصب: شبه غصب آن است که کسی به نحو عدوان، در مال غیر تصرف نماید، خواه متصرف عالم به مالکیت غیر باشد چنانچه مالی را به عنوان امانت، متصرف و بر اثر مطالبه مالک، از دادن

مینا و اساس ضمان قهری، قواعدی است که از آیات و اخبار عدیده استخراج شده است و آن قواعد بر دو نوعند:

۱- قواعد عمومی.

۲- قواعد خصوصی.

قواعد عمومی: قواعد عمومی قواعدی هستند که مبنای ضمان قهری را تاسیس و شامل تمامی اقسام ضمان قهری می‌گردد و عبارت از دو قاعده است: الف- قاعده لاضرر (لاضرر و لااضرار فی الاسلام) که به موجب آن، در اسلام اجازه اضرار به کسی داده نشده است یعنی کسی به دیگری نباید ضرری وارد آورد، خواه آن امر به استناد قانون باشد و خواه نباشد. از قاعده مزبوره استفاده شده است که اگر کسی به دیگری ضرری وارد آورد، باید آن را جبران نماید تا آثار ضرر مزبور، برطرف گردد ب- قاعده احترام مال غیر (لایحل مال امرء الا بطیب نفسه) که به موجب آن، مال کسی بدون رضایت او، بر دیگری حلال نیست. از قاعده مزبور استفاده می‌شود که هرگاه کسی در مال دیگری، تصرف کرده و آن را تلف کند، برای برطرف نمودن آثار تخلف از نهی قانونی، مرتکب باید خسارات وارده را جبران نماید. مبنای قاعده مزبور، آیه ۳۳ سوره ۴ و آیه ۱۸۴ سوره ۲ قرآن که می‌گوید: نخورید اموال یکدیگر را بدون حق؛ و اخبار عدیده می‌باشد. چنانچه مبنای قاعده لاضرر، پس از اجماع اخبار متعدده است.

بعضی از حقوقیون مانند شیخ طوسی در دو کتاب «مبسوط» و «خلاف» به آیه ۱۹۰ سوره ۲ که می‌گوید: «کسی که به شما تعدی می‌کند، همانطور به او تعدی نمائید»، برای اثبات ضمان قهری استناد کرده‌اند. آیه مزبوره، قاعده کلی مقابله به مثل را می‌رساند ولی از نظر فلسفی، می‌توان آن را در ضمان قهری جریان داد و جبران خسارات را هم از مصادیق آن دانست.

قواعد خصوصی: قواعد خصوصی قواعدی است که هر یک، قسمتی از ضمان قهری را بیان

امتناع نماید و خواه نباشد چنانچه مالی را به اعتقاد اینکه خود مالک است تصرف کند اعم از اینکه به موجب معامله باطلی در تصرف داشته باشد یا به نحو دیگری متصرف باشد.

مطالب راجعه به غصب را ذیلاً در تحت شش عنوان بیان می‌کنیم:

۱- حکم: به طوری که از قواعد عمومی و قاعدهٔ ید (علی‌الید ما اخذت حتی تودی) یعنی دست باید آنچه را که گرفته است رد کند و اخبار عدیده که در صفحات ۲۵ و ۲۶ کتاب غصب از وسائل‌الشیعه مطبوعه در سال ۱۳۲۴ قمری طهران مندرج است استنباط می‌شود غاصب باید مادام که عین مال موجود است، آن را به مالک رد نماید و از آنجا که عوض مال، قائم‌مقام آنست، در صورت تلف، غاصب باید عوض آن را به مالک بدهد.

۲- مسئول خسارات: به طوری که از تعریف غصب معلوم می‌شود که تصرف در مال غیر را غصب دانسته است، نه فقط شخصی که مالی را از مالک گرفته غاصب است بلکه اشخاصی نیز که مال مزبور را از غاصب بگیرند غاصب شناخته می‌شوند.

۳- مسئولیت:

مسئولیت راجع به عین مال: مسئولیت غاصبین در موقعی که مال موجود است، باید هر کسی متصرف آنست، به مالک، آن مال را رد نماید و در صورتی که مال به نحوی از انحاء، از بین برود، تمامی غاصبین، متضامناً مسئول خسارات مالک می‌باشند و مالک می‌تواند به هر یک از آنها برای مطالبهٔ خسارات خود مراجعه کند و هر یک از غاصبین که پیردازند، ذمهٔ دیگران بالنسبه به مالک بری خواهد بود و همین‌طور ذمهٔ غاصبین بری می‌شود هرگاه مالک، یکی از آنها را بری‌الذمه بکند. راجع به مسئولیت هر یک از غاصبین بالنسبه به یکدیگر، هرگاه مالک به غاصبین رجوع نماید که مال در ید او تلف شده است و عوض آن را بگیرد، غاصب نمی‌تواند به غاصبین قبل از خود برای جبران خسارات مراجعه کند زیرا تلف مال که

اساس مسئولیت پرداخت خسارات است، در نزد غاصب مزبور به وقوع پیوسته است. و اگر مالک برای عوض مال تلف‌شدهٔ خود، به غیر غاصبی که مال در دست او تلف شده است رجوع نماید، غاصب مزبور پس از پرداخت عوض، می‌تواند با آنکه مستقیماً به غاصبی که مال در ید او تلف شده و مسئولیت تمرکز پیدا نموده رجوع نماید و یا به طوری که حقوقیون معتقدند پس از پرداخت چون قائم‌مقام مالک است، می‌تواند به یکی از ایادی لاحقاً خود رجوع نموده تا منتهی شود به کسی که مال در دست او تلف شده و به طور کلی ضمان به عهدهٔ کسی قرار می‌گیرد که تلف در دست او محقق گشته است.

مسئولیت راجعه به منافع مال: چنانچه غاصب، مسئول عین در مقابل مالک است، نسبت به منافع آن نیز مسئول می‌باشد و در صورت تعدد غاصبین، هر یک از آنها نسبت به منافع مدت تصرف خود و تصرف ایادی بعدی، ضامن می‌باشد و بدین جهت، مالک می‌تواند به هر یک از آنها رجوع نموده و منافع را در حدود و مسئولیت آن غاصب، استیفاء کرده یا نکرده باشد، مطالبه نماید و در این صورت، غاصب مزبور پس از جبران خسارت مطالبه‌شده، می‌تواند به هر یک از غاصبین لاحق نسبت به مقدار مسئولیت او یعنی زمان تصرف او و غاصبین بعدی رجوع نماید و هرگاه مالک نسبت به قسمتی یا تمام منافع، ذمهٔ یکی از غاصبین را بری کند، فقط نسبت به مابقی خسارات، حق مراجعه به مسئول آن را دارد.

چون ممکن است غاصب، مال مغضوب را به دیگری بفروشد، در این صورت، مشتری بر طبق قاعدهٔ علی‌الید، مانند غاصب، مسئول مال خواهد بود، خواه در حین معامله، عالم به غصب بوده یا نبوده باشد و مانند آنچه گذشت، مالک می‌تواند به غاصب یا مشتری، هر کدام که بخواهد رجوع کند اما مشتری در صورت عدم علم به غصب، به علت بطلان معامله، می‌تواند نسبت به ثمن مبیع، به بایع رجوع کرده و همین قسم، طبق قاعدهٔ

خسارت، این است که مالک به وضعیت قبل از غصب عود نماید، بنابراین در مورد تلف، باید حتی الامکان مالی به او داده شود که او را به وضعیت قبلی خود نزدیک تر کند لذا در صورت مثلی بودن، باید مثل آن و در صورت قیمتی بودن، قیمت آن به مالک رد بشود.

توضیح آنکه اموال بر دو نوعند:

۱- مثلی؛

۲- قیمی.

مثلی هر مالی است که اشیاء و نظایر آن نوعاً زیاد و شایع باشد به این معنی که از جنس آن، افرادی پیدا شود که در اوصاف و خصوصیات که موجب اختلاف ارزش می شود، یکسان باشد به طوری که عرفاً بتوان یکی را جانشین دیگری کرد. بدیهی است هرگاه چنین مالی در ید غاصب تلف شود، مالک حق مطالبه مثل آن را دارد.

مال قیمی: مال قیمی آنست که اشیاء و نظایر نداشته و یا اگر دارد، نوعاً شایع نباشد. مالک تشخیص فوق، عرف و عادت است و بدین جهت، به اختلاف قنات و اعصار، تغییر می کند مثل اینکه قبل از اختراع طبع، کتاب قیمی بوده و پس از اختراع آن، کتاب های چاپی مثلی است و معلوم است در موردی که مال قیمی باشد، غاصب ناچار از پرداخت قیمت خواهد بود و قیمتی که مناط اعتبار است، به قولی گران ترین قیمت از روز غصب تا تاریخ تلف است و مبنای این امر، روایت صحیح ابن ولاد می باشد و به قولی دیگر مناط، قیمت روز تلف است زیرا تا آن تاریخ، عین مال یعنی متعلق حق مالک، موجود بوده و در تاریخ تلف است که قیمت، جانشین آن می گردد و بدین جهت، قیمت زمان تلف، مورد اعتبار است.

هرگاه در مال مغضوب، نقصانی حاصل شود، در این حال نزدیک ترین طریقی که برای جبران خسارات وارده بر مالک موجود است، رد مال ناقص به ضمیمه تفاوت قیمت خواهد بود زیرا نقصان، علت تبدیل متعلق حق نمی گردد.

غرور (۱) می تواند خسارات را مطالبه کند، و هرگاه با علم به غصب، مال را از غاصب خریده باشد در صورتی که ثمن در نزد غاصب موجود است، مشتری می تواند بر طبق قاعده تسلیط (۲) مال خود را بگیرد و هرگاه تلف شده، بر طبق قاعده اقدام (۳) حق رجوع به بایع را ندارد و مثل آنست که ثمن را بلاعوض به غاصب بایع داده است.

۴- مورد مسئولیت: مطابق قواعدی که ذکر شده، غاصب باید در مورد تلف مال مغضوب، عوض آن را به مالک بدهد و چون ممکن است مال مغضوب، حقیقتاً تلف نشده باشد ولی به علت دیگری، رد آن میسر نشود مثل اینکه مال دزدیده شده و یا در دریا غرق شده باشد به طوری که نتوان آن را پیدا و یا از دریا بیرون آورد، در این صورت نیز غاصب باید همان طور که در مورد تلف جاری است، عوض آن را به مالک بدهد. آنچه که بیشتر در غصب قابل توجه است، آنست که در صورتی هم که مال به تعدی و تفریط غاصبین، تلف نشده باشد و حتی آنان تمام احتیاطات لازمه را برای حفظ آن به کار برده باشند، مسئول خواهند بود و حال آنکه در مورد سایر متصرفین اموال غیر، متصرف وقتی مسئول است که تلف در نتیجه تفریط و تعدی به وقوع رسیده است زیرا علاوه بر اینکه مفاد قاعده علی الید، صرف تصرف را مناط مسئولیت دانسته، چون غاصبین مخصوصاً در مقام علم به غصبیت، قانوناً مکلفند مال را به صاحبش بدهند، قانون برای جلوگیری از غصب، مسئولیت غاصب را تشدید کرده است.

۵- طریقه جبران خسارت: چون مقصود از جبران

۱. المغرور یرجع الی من غره. قاعده مزبور مستخرج از خبر نبوی و اخبار متفرقه می باشد.

۲. قاعده تسلیط: الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم. قاعده مذکور هرکسی را بر مال و نفس خود مختار داشته و بر طبق آن می تواند هر نوع تصرفی که صریحاً ممنوع نباشد بنماید.

۳. قاعده مزبور که مبنی آن عقل می باشد، مستفاد از قاعده تسلیط مالک بر مال خود می باشد و بدین جهت است که هرگاه عین ثمن موجود باشد، می تواند عین آن را از بایع بگیرد.

را که به وسیله آن مستقیماً تلف، حادث شده باشد، ایجاد کرده است مثل کسی که ظرفی را به زمین انداخته و بشکند و یا اینکه او، علت آن تلف گردیده باشد یعنی امری را ایجاد کند که به وساطتی و یا به عبارت آخری به طور غیرمستقیم منجر به تلف مال شود مثل کسی که چاهی بکند و کسی در آن بیفتد و یا سگی را ببندد که کسی را بگیرد، مناط مسئولیت چنانکه از ادله برمی آید همان علیت و ایجاد خسارت بدون مجوز قانونی است. مناط تشخیص علت در مورد تلف، عرف است به طوری که عرفاً می توان تلف را نتیجه آن علت دانست. بنابراین بدون اینکه موضوع تقصیر مورد توجه واقع شود، مسئولیت تلف مال، منتسب به کسی است که سبب تلف آن شده است، حسن یا سوءنیت شخص نیز تاثیری در مسئولیت ندارد زیرا اصولاً تحمل خسارات ناشیه از کیفیات روحی برای دیگران صحیح نیست ولی نباید تصور شود که رابطه علیت بر حسب عرف، مبتنی بر هیچ گونه اصل صحیح نیست به عکس مبنای سبب در عرف، عقل است. از اینکه سبب از نظر عرف، ملاک تشخیص مسئولیت قرار گرفته، نباید نتیجه گرفت که از نظر حقوقی، موضوع علیت تشریح نشده است بلکه بعضی از فقهاء اسلام، دقیقاً این موضوع را مطالعه نموده اند لیکن آنچه که باید مورد دقت قرار گیرد آنست که چون مبنای عرف و حقوق، هر دو عقل است، سبب عرفی و حقوقی، با یکدیگر انطباق حاصل نموده است زیرا واقعا علیت، جز رابطه دقیق و نزدیکی بین علت و معلول نیست. رابطه ای که از عدم علت، عدم معلول لازم آید، سبب عرفی هم همین رابطه را مناط تشخیص قرار می دهد و آنچه که عرف، علت می داند، از نظر حقوقی شامل اقسام ذیل است:

- ۱- ایجاد مجموع شرایط مثبت و منفی امری که منجر به نتیجه شده است.
- ۲- ایجاد شرط موثر امر، خواه این شرط مثبت باشد یا مخفی. مقصود از شرط موثر، مثبت یا منفی، آنست که پس از ایجاد سایر شرایط، در

۶- یکی از موضوعاتی که در مورد رد عین به مالک، قابل تذکر است آنست که ممکن است در مال مزبور، زیادتی حادث شده باشد، در این صورت یا به عین مال زیاده، از مال غاصب ضمیمه شده است و یا از مال او، چیزی ضمیمه شده است. الف: زیادتی از مال غاصب اضافه نشده باشد: در این صورت باید مال به ضمیمه آنچه اضافی شده است، به مالک رد شود بدون اینکه نسبت به آن برای غاصب حقی باشد، خواه این امر در اثر اقدام غاصب باشد یا نباشد مثل اینکه غاصب گندمی را بکارد و یا اینکه اسبی را تربیت برای مسابقه نماید. ب: زیادتی از مال غاصب اضافه شده باشد: در این صورت، سه فرض ممکن است پیش آید:

- ۱- زیادتی مال غاصب، قابل انتزاع است بدون اینکه خسارتی به مالک وارد آید. در این مورد، غاصب، حق انتزاع مال خود را دارد زیرا حق مالکیت، این اجازه را به طرفین می دهد.
- ۲- زیادتی مال غاصب قابل انتزاع است ولی در اثر انتزاع، خسارتی به مالک وارد خواهد آمد. منظور اینکه غاصب، مصالحی در بنای مغصوب نصب نماید. در این صورت اکثر علماء حقوق معتقدند که باید غاصب، مال خود را انتزاع نماید و مالک، حق ارش دارد ولی بعضی عقیده دارند که غاصب و مالک، در مال مزبور شریک می شوند.
- ۳- زیادتی مال غاصب، اصولاً قابل انتزاع نیست مثل اینکه غاصب، کتاب مغصوب را تذهیب کرده باشد. در این هنگام، غاصب نسبت به عمل خود و مالک نسبت به مال، شریک خواهند بود و چون این عمل غاصب، بدون رضایت مالک بوده، بعضی حقوقیین، برای مالک رجحانی قائل شده اند که می تواند غاصب را الزام به فروش سهم خود بنماید.

تسبیب و اتلاف

مورد دیگری که موجب ضمان قهری می شود، عبارتست از تلف مال کسی به وسیله غیر، بدون اینکه تصرفی در آن داشته باشد و این تلف، ممکن است از طرف کسی مباشرتاً به عمل آید یعنی علتی

و همین قسم است معلم شنا هرگاه کمال مواظبت را بنماید و در عمل شناوری، خسارتی متوجه بچه صغیر گردد. (کتاب دیات، باب موجبات ضمان، ص ۴۹۱، جلد ۱۱۱، وسائل الشیعه، طهران ۲۴) تسبیب منفی: ایجاد نمودن خسارت است در اثر ترك فعل. در این مورد نمی‌توان تارك را مطلقا ضامن دانست زیرا ترك عملی که قانون آن را تکلیف نکرده است، نمی‌تواند موجب مسئولیت گردد. چنانچه هرگاه بیطار، از معالجه اسب مریض دیگری که به او مراجعه شده است، امتناع نماید و بالتبلیغ خسارتی متوجه مالک شود، نمی‌توان او را ضامن خسارت دانست اگرچه در محل، غیر از يك بیطار نباشد زیرا با اینکه او قانونا در انجام عمل تقاضا شده، الزامی نداشته است، چگونه می‌توان تلف را منتسب به فعل او دانست؟ به خلاف موردی که کسی در اثر عدم انجام تکلیف قانونی، خسارتی به دیگری وارد آورد چنانکه کسی، سگ پاسبان درنده خود را نبندد و او از منزل بیرون رفته، آسیبی به دیگری وارد آورد. در امثال این مورد، چون فاعل در اثر عدم انجام تکلیف قانونی، علت ایجاد خسارت شده، ضامن متضرر می‌باشد. مبنای این حکم، علاوه بر مستفاد از قواعد عمومی، اخبار صحیح حلبی از امام صادق و خبر علی‌ابن‌الحسین می‌باشد.

در تعدد و تشخیص مسئول: پس از آنکه ضمانت و مسئولیت در ایجاد خسارت معلوم شد، باید تشخیص داد که مسبب کیست. در چنین موردی، چون فاعل يك نفر باشد، اشکالی نخواهد داشت ولی هرگاه چند نفر مجتمعا در امری که موجب خسارت شده مداخله داشته‌اند، برای تشخیص مسبب، لازم است معلوم شود که آیا تمامی آنها در يك مرتبه از حیث علت بوده‌اند و قوه تاثیر آنها یکسان است چنانکه همگی مباشرت در عمل نموده‌اند مثل آنکه سه نفر به کشتن گاوی اقدام کرده باشند به طوری که یکی پای گاو را گرفته و دیگری دست او را و سومی آن را کشته باشد، در این صورت هر سه نفر، مباشر بوده و در جبران

صورت منجر شدن به نتیجه، شرط مزبور عامل اساسی در نتیجه باشد.

اتلاف: به طوری که از مطالب مذکوره معلوم می‌شود، هرکس مستقیما تلف مال دیگری گردد، مسئول خسارات مالک خواهد بود. مبنای این امر، علاوه بر قواعد عمومی که قبلا به آنها اشاره شده (قاعده لاضرر و قاعده احترام مال غیر)، قاعده اتلاف است و آن عبارت از اینست که کس مال دیگری را تلف نماید، ضامن آن می‌باشد و مدرک قاعده مزبور، پس از اجماع، روایت است.

تسبیب: مانند اتلاف، کسی که سبب تلف مالی غیرمستقیم و به واسطه بشود، مسبب خسارات، در مقابل مالک، مسئول می‌باشد. مبنای اساسی تسبیب، علاوه بر قواعد عمومی و اجماع، اخبار صحیح عدیده می‌باشد که در موارد خصوصی ذکر شده است به شرط اساس. مسئولیت، ایجاد امری است که موجب خسارت شود و هر گاه این شرط اساسی، با شرایط دیگری توأم شود، مسئولیت محقق می‌گردد. برای ایضاح مطلب، لازم است گفته شود که ایجاد خسارت غیر، ممکن است یا به واسطه فعل و یا به واسطه ترك فعلی باشد که به تفصیل هر يك ذیلا می‌پردازیم:

تسبیب مثبت: و آن فعلی است که به واسطه آن، خسارتی به دیگری وارد آمده است. فعل مزبور ممکن است یا ممنوع قانونی بوده و یا اصولا مورد تکلیف قانونی نبوده ولی در عمل، موجب توجه خسارت گردیده است. مثلا کسی سمی در طعام دیگری بریزد و یا آنکه در اثر طبابت، خسارتی متوجه مریض گردد، با توجه به قواعد و اخبار وارده در مورد مثال‌های فوق، هرگاه کسی مرتکب عمل ممنوعی گردد، مسئول خسارات وارده می‌باشد چنانکه در مثال اول است. در مثال دوم که خسارت در نتیجه عمل جایزی متوجه شده است، باید به وسیله فاعل آن جبران شود زیرا جواز امر، موجب رفع مسئولیت نمی‌شود چنانچه هر گاه عمل صایع و بیطار گرچه حاذق باشند، موجب خسارت گردد، مسئولیت آنها محقق است

آتش روشن نماید و جرقه‌های آن به خانه همسایه سرایت کرده و خانه همسایه آتش بگیرد. در این مورد کسی که موجب ضرر غیر شده است، چون از حق قانونی خود استفاده کرده است، مسئول نخواهد بود زیرا استفاده از حقی را که قانون به موجب قاعده الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم شناخته است، نباید از حد متعارف تجاوز کرده و به حقوق غیر، تعدی نموده به طوری که موجب ضرر او گردد. حد معمول و متعارف، آنست که نوعاً احتمال ضرر از آن نرود. پس تا آنجا که استفاده از حق قانونی، احتمال ضرر به غیر را نداشته باشد، مالک می‌تواند آن را اعمال کند. قاعده لاضرر اجازه نمی‌دهد که استفاده از حق، تجاوز از حد متعارف نماید و هرگاه تجاوز کرده موجب ضرر گردید، کسی که موجب خسارت شده، مسئول جبران می‌باشد بنابراین ضررهایی که در نتیجه استفاده از حق قانونی که به طور متعارف نبوده به عمل آمده است، مسئولی نخواهد داشت. (۲)

۲- دفاع: چون هر کسی ناچار از دفاع در مقابل خود و مال خود می‌باشد، پس اگر در راه دفاع، کسی خسارتی متوجه مهاجم نماید، مسئول نخواهد بود مثل آنکه سگ هار، به شخصی حمله نماید و یا کسی با شمشیر به دیگری حمله‌ور شود، هرگاه مدافع در مقام دفاع، سگ را بکشد و یا شمشیر را بشکند، مسئول نخواهد بود زیرا علاوه بر اینکه خسارت را عرفاً و عقلاً نمی‌توان مسئول دانست، فحواى اخبار امیرالمومنین و امام باقر و امام صادق (ع) حاکی از این امر است (قسمت حدود در باب حدود، صفحه ۶۱ و وسائل الشیعه).
۳- اکراه: اکراه آن است که کسی دیگری را

خسارت مالک، شریک هستند و یا اینکه همگی سبب در ایجاد عمل بوده مثل آنکه سه نفر، چاهی را حفر کرده و دیگری در آن افتاده باشد که هر سه، مسئول خسارت متضرر خواهند بود زیرا قوه تأثیر تمامی اشخاص مزبور در دو مقام فوق، یکسان است. و یا آنکه اشخاصی که مداخله در ایجاد آن کرده، در یک رتبه بوده‌اند ولی قوه تأثیر آنها مختلف بوده است (۱) چنانکه کسی چاهی بکند و دیگری عابری را در آن اندازد و در این صورت، اولی را مسبب و ثانی را مباشر می‌گویند و نظر به اینکه قوه تأثیر مباشر، بیشتر و قوه تأثیر مسبب، ضعیف‌تر است، مباشر را در جبران خسارت، مسئول می‌دانند و بالعکس هرگاه کسی دست و پای دیگری را بسته و در جنگلی که نوعاً حیوانات درنده یافت می‌شوند بگذارد، مسبب مزبور، ضامن خواهد بود و قوه تأثیر آن در مرحله علیت، اقوی از حیوان است که نمی‌تواند مسئولیت را عهده‌دار شود. بنابراین در مقام وجود مسبب و مباشر، باید درجه تأثیر هر یک را در مقام علیت معلوم نمود، سپس کدام که در مقام علیت موثر بوده، مسئول تشخیص داده می‌شود.

علل رافع مسئولیت: به طوری که گفته شد، اضرار، موجب مسئولیت در مقابل متضرر می‌گردد ولی در بعضی موارد، مسئولیت مسبب خسارت، به عللی که ذیلاً شرح داده خواهد شد، مرتفع می‌شود:

۱- در موقع استفاده از مشروع: در موردی که خسارت غیر، در اثر استفاده از حقی است که قانون برای شخص شناخته است، مسئولیت متوجه مسبب نخواهد شد چنانچه کسی در ملک خود،

۱. چنانکه چاهی حفر کند و دیگری سنگی بر سر راه گذارده و عابری به آن سنگ برخورد و در چاه افتاده باشد. در چنین مورد، فاعل عملی که باعث این امر گشته، همان گذارنده سنگ است زیرا در مرتبه تحقق جنایت، اول چیزی که موجب افتادن متضرر شده، سنگ بوده است و اگرچه سنگ بعد از حفر چاه گذارده شده است، از این جهت او ضامن خسارت است همچنین ممکن است چند نفر که در یک مرتبه نبوده‌اند، در امری دخالت داشته باشند.

۲. مدرك قاعده تسلیط، حدیث نبوی است. در تعارض بین دو قاعده فوق یعنی تسلیط و لاضرر، بعضی از حقوقین اسلام مانند شیخ طوسی در مبسوط در کتاب احیاءموات و ابن‌ادریس، قاعده تسلیط را مقدم بر لاضرر دانسته و عدّه دیگر مانند محقق قمی، قاعده لاضرر را مقدم دانسته و برخی دیگر، حد وسط را اتخاذ کرده‌اند.

امیرالمومنین، چنین ابرائی را بعضی از حقوقیون قبول کرده‌اند مانند ابراء طیب قبل از معالجه. در مورد خطاء حاکم: چون ممکن است حاکم در حکم خود، خطاء و اشتباه نموده و در اثر آن، خساراتی متوجه محکوم‌علیه گردد، لذا قانون اسلام بر آن است که پس از احراز این امر، حکم تقض می‌گردد و هر گاه مال مورد حکم موجود باشد، به مالک (محکوم‌علیه) رد می‌شود. در صورتی که مال را محکوم‌له گرفته و در این هنگام تلف شده باشد، او ضامن عوض خواهد بود و هرگاه محکوم‌له در اثر آنکه مال را نباید به او بدهد، نگرفته است چنانکه محکوم‌له به عنوان قیمومیت، اقامه دعوی نموده و مال در اثر اقامه دعوی، به مولی‌علیه داده شده و او تلف کرده، در این مقام اگر محکوم‌له، عالم به بطلان دعوی بوده، سبب اتلاف و ضامن عوض می‌باشد و هرگاه محکوم‌له، عالم نبوده است، بعضی گفته‌اند چون محکوم‌له سبب خسارت شده است، ضامن آن می‌باشد. برخی گفته‌اند که جبران خسارات محکوم‌علیه، از بیت‌المال خواهد شد و مورد نظیر آن هم خبر اصبع‌ابن‌بناثه است که موضوع آن، خطاء قضا در قتل و قطع است (کتاب قضاوت، باب ۱۰، آداب قاضی، ص ۳۹۶، جلد ۱۱۱) و بعضی احتمال داده‌اند که خسارت مزبور، بر عهده حاکم است به جهت خبر صحیح عبدالرحمن‌ابن‌الحجاج (کتاب قضاوت، باب آداب قاضی، ص ۳۹۵، جلد ۱۱۱) که ابو عبدالله گفته هر فتوی‌دهنده‌ای، ضامن است. و بالاخره عده‌ای معتقدند که چون خبر اصبع‌ابن‌بناثه در مورد جنایات است، در مورد مال، خسارت از بیت‌المال پرداخت نمی‌شود و چون محکوم‌له، عالم به بطلان دعوی خود نبوده، ضامن خسارات نمی‌تواند محسوب شود و چون حاکم هم شرعا اجازه در محاکمه داشته، ضامن خسارات نخواهد بود. بنابراین نظر، در این مورد، کسی مسئول خسارات نخواهد بود.

تهدید کرده و او را مجبور به عملی نماید. بنابراین چون اکراه، انسان را آلت و از مرحله اختیار خارج می‌نماید و در مرحله علیت نمی‌توان امری را حقیقتاً به مکره منتسب نمود زیرا اکراه، اراده شخصی مکره را ضعیف و او را تسلیم اراده غیر می‌نماید بنابراین مکره مسئول خسارات وارده در اثر اکراه نیست و اخبار عدیده در این مورد، موجود می‌باشد.

۴- احسان: هر گاه کسی فعلی را به منظور احسان و کمک انجام دهد و آن عمل، منتهی به خسارت غیر گردد، شخص مزبور مسئول نخواهد بود. مثل اینکه کسی در راهی که گل زیاد است، سنگی برای عبور عابرین بگذارد تا عابرین، پای خود را روی آن گذاشته عبور کنند، عابری در حین عبور، لغزشی کرده، سنگ از زیر پای او رد شده به زمین بیفتد، خسارتی که متوجه او شده است، نمی‌توان از گذارنده سنگ مطالبه نمود. مبنای این قاعده، آیه «و ما علی‌الحسینین من سیل» می‌باشد.

۵- در مورد اذن: اذن مالک و رضایت او در توجه خسارت، رافع مسئولیت می‌باشد زیرا مالک که حق کلیه تصرفات را بر طبق قاعده تسلیط، داراست، می‌تواند به هر کسی، هر مقدار از آن را واگذار نماید.

تعهد به عدم مطالبه خسارت: از آنجا که تعهدات استقلالی خارج از عقود معینه قانونی، الزام‌آور نیست، تعهد به عدم مطالبه خسارت نیز باطل خواهد بود.

ابراء خسارات قبل از ایجاد آن: گرچه ابراء قبل از تحقق خسارت مورد ندارد زیرا ابراء عبارتست از اسقاط مافی‌الذمه و قبل از اشتغال ذمه، اسقاط آن صورتی نخواهد داشت ولی معذک در بعضی موارد مخصوصی، نظر به احتیاجات عمومی، آنکه هرچه را که عقل حکم نماید، مورد حکم شرع نیز خواهد بود و روایت سکونی از ابی‌عبدالله از

مسئولیت انسان در اثر

خسارات وارده از ناحیه غیر

۱- در مورد اطفال و محجورین: اطفال و کسانی که تحت ولایت دیگرانند، خسارات متوجه را خود مسئول می‌باشند زیرا قواعد عمومی، مقتضی مسئولیت آنان است مگر آنکه بتوان اولیاء را مسبب ایجاد خسارات دانست.

۲- در مورد حیوانات: مالکیت حیوانات، موجب مسئولیت خسارات ناشیه از ناحیه آنان برای مالک نمی‌شود و فقط در موردی می‌توان مالک را مسئول خسارات دانست که عرفاً بتوان او را مسبب ایجاد شمرد. چنانکه هرگاه حیوانی را که مکلف به بستن آن بوده، نبسته و در زرع دیگران وارد شده و آن را چربیده است و یا به حیوان دیگری حمله نموده و آن را کشته باشد و بدین جهت راکب حیوانی که به وسیله آن حیوان، خسارتی متوجه دیگری شود، مسئول آن خسارات است اگرچه راکب، مالک آن حیوان نباشد.

۳- در مورد بناء: مالکیت بناء و مالی، ملازمه با مسئولیت خسارت وارده از ناحیه آنان نمی‌باشد ولی ممکن است مالک مانند غیرمالک، در اثر تسبیب، مسئول خسارات وارده گردد. چنانکه هرگاه دیواری، روی به خرابی گذارد و به طرف جاده مایل گردد و مالک، با علم به این امر و امکان ترمیم، آن را اصلاح ننماید، ضامن خسارت وارده از خرابی دیوار خواهد بود زیرا در این حال، عملی را ترك نموده که انجام آن، تکلیف قانونی او می‌باشد و عدم انجام تکالیف قانونی بر طبق قواعد ضمان، موجب مسئولیت است.

جبران خسارت

کسی که مال را تلف نموده، باید عوض او را بدهد. چنانکه هرگاه مثلی بود، مثل آن را و هرگاه قیمتی بود، قیمت روز تلف را به مالک بدهد و هرگاه پس از تلف، قیمتی برای آن باقی باشد چنانکه کسی گوسفندی را بکشد، در این هنگام ضامن باید گوشت آن و تفاوت را بدهد.

استیفاء

یکی از اموری که موجب ضمان می‌شود، استیفاء است. استیفاء آن است که کسی بدون عقد و قراردادی، از عمل یا مال دیگری، منفعتی حاصل نماید. نظر به قواعد فوق، استیفاء موجب ضمان است و باید کسی که استیفاء کرده، اجرت عمل و یا عوض منفعت را به عامل یا صاحب آن بدهد. چنانکه هرگاه کسی دیگری را به انجام عملی امر نماید و یا آنکه بر حسب اذن صریح یا ضمنی و یا به واسطه اجازه و نحو آن، از مال غیر استیفاء منفعت نماید. مثل آنکه در خانه کسی سکنا گیرند، در این هنگام، آمر و ساکن، باید اجرت- المثل را به عامل و مالک بدهد. برای تحقق ضمانت در مورد استیفاء، باید رابطه ذیل محقق گردد:

۱- آنکه عمل و منفعت مستوفات، قابل اجرت بوده و عرفاً برای آن، قیمتی تصور رود. خواه شخص مزبور برای آن عمل مهیا باشد مانند حامل یا نباشد.

۲- آنکه عامل و مالک، قصد تبرع را نداشته باشند.



درس عملی قانون و نظامنامه ثبت

درس اول

چنانچه از اسم و عنوان قانون ثبت اسناد و املاک استفاده می‌شود، منظور قانونگذار از وضع این قانون و تشکیل اداره ثبت در نظر بوده، اول اعتبار دادن و رسمیت اسناد؛ دوم تثبیت املاک.

البته سابق بر این، اسناد و اوراق در کشورها، واجد اعتبارات رسمی نبوده، نسبت به هر قسم از اسناد، ممکن بود اظهار تکذیب و انکار شود مگر اسناد رسمی آن زمان که عبارت بوده است از اسنادی که در دفاتر رسمی وزارتخانه‌ها و دفاتری که به نام ثبت اسناد در وزارت امور خارجه از لحاظ معاملات اتباع خارجه و همچنین در وزارت عدلیه، اسنادی که در محاکم نزد قضات تنظیم می‌شده. البته عموم افراد کشور، دسترسی به ثبت اسناد در مقامات مزبوره نداشته‌اند. بعلاوه در اغلب نقاط کشور نیز دفاتر رسمی وجود نداشته، املاک نیز اعتبارات قانونی را نداشت. اگر با دقیق‌ترین فکری، سندی راجع به ملکیتی بین متعاملین تنظیم می‌شد و تمام جهات شرعی و عرفی در نظر گرفته می‌شد، معذک اشخاص خارج، تصور مصونیت نداشتند. از این لحاظ، همیشه نظر خریداران املاک، به فروشنده بوده، روی توافق اخلاقی و تمکن او که آیا در صورت کشف فساد، قادر خواهد بود از عهده ضمان درک برآید یا خیر، معامله می‌نمودند. رفته‌رفته قانون ثبت، وضع شد که اولاً اسناد رسمیت یافته تا نتوان دعوی تکذیب و انکار نسبت به آن کرد؛ ثانیاً املاک ثبت شود تا هرگونه دعوای که نسبت به آنها باشد، در مدت معین طرح و مطابق تشریفات قانونی، خاتمه یافته و بالاخره از هرگونه تعرض مصون ماند.

بنا به نظر مقنن، اداره ثبت تشکیل گردید و تشریفات خاص برای انجام هر یک از دو نظر اصلی

فوق‌الاشعار مقرر گردید که بعداً تشریح و توضیح خواهد شد. اگرچه با توجه مختصری به عنوان فوق، معلوم می‌شود اول بایستی نظم و اثر اسناد را عملی نمود سپس به ثبت املاک پرداخت، چه مادام که اسناد اعتبار نیابد، املاک قابل ثبت نخواهد بود زیرا املاک می‌بایستی به وسیله اسناد، مورد معاملات واقع شود و به همین نظر هم مقنن، کلمه اسناد را قبل از املاک قید نمود ولی چون اصلاحات اساسی کشور ما ایجاب نمود که هر چه زودتر تمام وسایل زندگانی مانند کشورهای متمدنه دنیا فراهم گردد و از طرفی اگر اوراق و اسناد مردم، غیررسمی بود در تبدیل آنها به اسناد رسمی عملی نبود، دفعتا به ثبت اسناد و املاک اقدام شد و نظر به اینکه قانون ثبت اسناد و املاک مصوب اسفندماه ۱۳۱۰ اول از ثبت املاک بحث کرده است، ما نیز روی متابعت از دستور قانون، بدو از ثبت املاک و طریق عملی آن صحبت خواهیم کرد.

باب اول - تشکیل اداره ثبت و تقسیم نواحی (بخش‌ها): به ماده ۹ قانون ثبت مراجعه شود. در هر یک از نقاط کشور که اداره ثبت تشکیل شده است، از اول فروردین‌ماه ۳۱۱ (تاریخ اجرای قانون) و در سایر نقاط پس از اینکه اداره ثبت تشکیل شد، وزارت عدلیه، حوزه (منطقه) هر اداره یا دایره ثبت را به چند ناحیه تقسیم کرده و به ثبت کلیه اموال غیرمنقول واقعه در آن اقدام می‌کند. مثلاً در طهران اگر بخواهیم تشکیل اداره ثبت بدهیم، بدو لازم است حوزه طهران را به قسمت‌های مختلفه تقسیم و هر قسمتی را به نام یک بخش (ناحیه) معین کرده و در هر بخش، اقدام به ثبت کلیه اموال غیرمنقول آن نماییم. شهر طهران را به دوازده ناحیه تقسیم کرده‌اند: اول

اعلان - نظر به دستور ماده ۹ قانون ثبت اسناد و املاک، قطعاً ۳ از ناحیه ۱۱ شمیران که محدود به حدود ذیل است: شمالاً به کوه توچال، غرباً به رودخانه دربند (املاک واقع در سمت شرقی رودخانه، جزء مورد ثبت است)، جنوباً به جاده‌ای که از پل تجریش به سوهانک می‌رود، شرقاً به دزاشیب.

درس دوم

«قسمت اخیر، جزء مورد ثبت است»، برای ثبت عمومی در نظر گرفته شده و مطابق ماده ۱۰ قانون مزبور، شعبه ثبت شمیرانات در ۱۵ آبان‌ماه ۱۳۱۵ اعلانات لازمه را منتشر نموده و از همان تاریخ، شروع به توضیح اظهارنامه و نصب پلاک خواهند نمود. البته نفع مالکین بر آنست که اظهارنامه‌های خود را در موعد مقرر قانونی عودت دهند که دچار جریمه قانونی نشوند.

برای اینکه از مبحث دور نشویم، در همین مورد ترتیب انتشار اعلانات و تقسیم آن را بین جراید ذکر می‌کنیم. مطابق دستور ماده ۲۱ نظامنامه ثبت اسناد و املاک، اعلانات را مدیر ثبت در یکی از جراید حوزه خود و اگر در آن حوزه، روزنامه نباشد، در یکی از جراید نزدیک‌ترین حوزه منتشر می‌نماید. مثلاً فرض می‌کنیم در حوزه قزوین، روزنامه وجود دارد و اعلانات مربوطه به آن حوزه را در یکی از جراید آن شهر منتشر می‌کنیم و در شهر سمنان که روزنامه وجود ندارد، اعلانات آن حوزه را در یکی از جراید طهران انتشار می‌دهیم و البته در این موارد، رعایت نکاتی لازم است:

اولاً مطابق ماده ۲۲ در نظامنامه مزبور، اعلانات مربوطه به هر بخش، باید در روزنامه معینی منتشر شود و تعیین روزنامه‌هایی که اعلانات ثبت در بخش در آنها منتشر می‌شود، در آخر هر سال از طرف وزارت عدلیه معین گردیده و با اطلاع عموم خواهد رسید. مثلاً در اسفند ۳۱۵ از طرف وزارت عدلیه، اعلان می‌شود که اعلانات ثبت املاک گیلان، در روزنامه‌های پرورش و معیشت

ارک، دوم دولت، سوم حسن آباد، چهارم سنگلیج، پنجم قنات آباد، ششم محمدیه، هفتم شرق، هشتم بازار، نهم عودلاجان، دهم غرب، یازدهم شمیرانات، دوازدهم زاویه مقدسه.

پس از اینکه حوزه یک اداره را به بخش‌های مختلفه تقسیم کردیم، در صورتی که ضرورت داشته باشد، برای هر قسمتی دایره یا شعبه تشکیل می‌دهیم و همان بخش، دایره یا شعبه را نیز به قسمت‌های جزء تقسیم کرده در هر قسمتی، شروع به عمل می‌نمائیم. مثلاً در ناحیه یازدهم شمیرانات، یک شعبه ثبت تشکیل می‌دهیم و حوزه آن شعبه را مثل تقسیماتی که فعلاً دارد (اول شمیرانات، دوم کن و سولوقان، سوم لورا و شهرستانک، چهارم رودبار، پنجم لواسانات) تقسیم می‌نمائیم.

با مراجعه به ماده ۱۰ قانون ثبت؛ مثلاً می‌خواهیم در حوزه شمیرانات اقدام به ثبت املاک کنیم. قبل از اقدام به ثبت عمومی، حدود قسمتی از قسمت‌های فوق‌الذکر را برای اقدام به کار در نظر می‌گیریم. حدود آن قسمت و اینکه املاک این قسمت باید به ثبت برسد، به وسیله اعلان در جراید، به اطلاع عموم می‌رسانیم. این اعلان در ظرف سی روز، سه مرتبه منتشر می‌شود.

در این مورد، قسمت‌هایی را که برای ثبت عمومی در نظر می‌گیریم، باید به شکلی تقسیم کنیم که هم موجبات اجرای امر برای کارکنان اداره ثبت راحت‌تر باشد و هم برای صاحبان املاک، سهل و آسان باشد. مثلاً اگر یک مرتبه، تمام حوزه ثبت شمیرانات را به ثبت عمومی بگذارند، نه ما می‌توانیم در مدت مقرر تمام وظایف قانونی خود را انجام دهیم و نه مالکین می‌توانند در مدت کمی، تمام وسایل ثبت املاک را فراهم کنند. بنابراین تمام قطعاتی که می‌خواهیم به ثبت عمومی بگذاریم، باید متناسب باشد. مثلاً مانعی ندارد که در قسمت شمیرانات، یک یا چند قطعه را که دارای چهار هزار شماره باشد، به نام یک قطعه تقسیم نموده و نمرات هر قطعه را معین کنیم. پس از تشریفات مزبور، به این شکل اعلان می‌کنیم:

همراه خود خواهد داشت که در نگاهداری دفتر و اوراق و پلاک‌ها و سایر لوازم کار او و همچنین در نصب پلاک و سایر وظایف او کمک کند. باید دقت شود که ملکی از قلم نیفتد. در ضمن نصب پلاک، باید نماینده به وسایل مقتضی، از محل تحقیقات نماید، ملکی را که پلاک کوبیده، مالک آن کیست، اسم و مشخصات آن را در بالای اظهارنامه و در دفتر توزیع اظهارنامه قید نموده، اظهارنامه را به مالک یا به یکی از نزدیکان او داده، رسید دریافت و در دفتر قید می‌نماید. چنانچه مالک یا شخص صلاحیتداری برای اخذ اظهارنامه نبود، اظهارنامه به کدخدای قریه داده و اگر در شهرها بود، در ضبط اداره، محفوظ می‌نماید تا مالک هر وقت مراجعه کرد، به او تسلیم نموده، رسید می‌گیریم.

هرگاه يك ملك، مالکین مشاع متعددی داشت، فقط يك پلاک به ملك مزبور می‌دهیم و در اظهارنامه، اسامی تمام مالکین را با ذکر مقدار سهام‌شان می‌نویسیم و به هر يك از آنها، يك اظهارنامه با قید «نسبت به سهم» می‌دهیم و همانطور در دفتر توزیع اظهارنامه می‌نویسیم. مثلاً خانه‌ای، ده نفر مالک دارد که مشاعاً مالک می‌باشند، به چنین خانه‌ای، يك پلاک نصب ولی ده اظهارنامه می‌دهیم و اسم تمام آنها را در اظهارنامه قید می‌کنیم: «هوشنگ و پرویز و رستم و گیو و گودرز و ایرج و غیره) شش‌دانگ يك باب خانه پلاک ۱۷۱۵، در ستون اظهارنامه تقاضاکننده، می‌نویسیم پرویز نسبت به سهم از خانه پلاک نمره ۱۷۱۵ با ذکر مشخصات.

هرگاه يك ملك، دارای مالکین متعددی بود که سهام هر يك، از هر جهت مفروز بود و هر قسمت مفروزی، دارای يك درب بود، به هر دربی، يك پلاک علیحده نصب می‌نمائیم. مثلاً کاروانسرای حاج سقاباشی، ۷۰ حجره دارد و هر يك یا چند حجرات مزبور، مالکین علیحده دارند، به هر حجره، يك پلاک نصب می‌کنیم.

ملی با قید اینکه کدام بخش از بخش‌های حوزه گیلان، در کدام يك از روزنامه‌های مزبوره منتشر خواهد شد و همین‌طور روزنامه‌هایی که حاوی اعلانات ثبت نقاط مختلفه کشور می‌باشد، معین می‌شود.

ثانیا مطابق ماده ۲۳ از نظامنامه مزبور، باید رعایت کرد در روزنامه‌هایی اعلان منتشر شود که بیشتر منتشر می‌شود. مثلاً در قزوین، دو روزنامه بازپرس و نوروز وجود دارد. بازپرس، هفته‌ای سه‌روز و هر مرتبه پانصد شماره انتشار می‌دهد؛ نوروز هم هفته‌ای سه‌مرتبه و سیصد شماره انتشار می‌دهد. در این صورت اگر يك روزنامه توانست تمام اعلانات را درج کند، روزنامه بازپرس مقدم خواهد بود.

ماده ۱۱ قانون ثبت اینطور مقرر می‌دارد: پس از اینکه مطابق ماده ۱۰ اعلان شد، در روزی که قبلاً تعیین و اعلان شده، نماینده ثبت در محل حاضر، از اولین شماره ملك، شروع به نصب پلاک و توزیع اظهارنامه می‌شود. مثلاً در شمیران، در قریه امامزاده قاسم، شروع به ثبت عمومی می‌نماید. از شمال یا شرق یا غرب شروع می‌کنیم، شماره يك را به اولین ملك می‌دهیم تا آخر. یا مثلاً قریه دزاشیب شمیران را مورد ثبت عمومی قرار می‌دهیم و قریه مزبور که دارای دو هزار شماره ملك از قبیل خانه، باغ، دکان، اراضی مشجر مزروعی و غیرمزروعی است، از حدی شروع به شماره می‌نمائیم، به قطعاً ماقبل خود اتصال می‌دهیم. مثلاً به امامزاده قاسم که قبلاً به ثبت عمومی گذارده شده، آخرین قسمتی از آن قطعه که به دزاشیب متصل شده، دزاشیب را شماره‌بندی نموده، به اولین شماره پلاک، شماره يك را نصب می‌نمائیم. اگر ملك، محصور و دارای درب بود، پلاک را به چهارچوب یا خود درب، با میخ می‌کوبیم و چنانچه زمین بود، پلاک را به صاحب ملك، تسلیم می‌نمائیم.

در این مورد، نماینده ثبت، يك یا دو نفر مامور

رویه قضائی نسبت به مدلول ماده ۵۳۲ اصول محاکمات حقوقی

تصمیمات محاکم

ماده، ثبوت در تمام مراحل دعوی یا ثبوت قابل اجرا نیست زیرا اگر چنین بود، قید جمله «در محکمه‌ای که صلاحیت دارد» ضرورت نداشت و از قید آن معلوم می‌شود که منظور، همان ثبوت در محکمه بدوی قضیه از جنحه یا جنائی است، قرار رد عرضحال اعاده محاکمه را صادر نموده و این قرار در تاریخ ۱۳۱۵/۱۰/۳۰ به موجب حکم شماره ۱۲۹۷۷/۲۳۸۹ دیوان عالی تمیز نقض گردیده و استدلال دیوان عالی بر نقض، این بوده که مقصود از ثبوت جعلیت اسناد و یا محقق شدن حيله و تقلب که در ماده ۵۳۲ اصول محاکمات حقوقی، مبدا مهلت اعاده محاکمه مقرر شده، ثبوت آنها به موجب حکم قطعی قابل اجرا است زیرا مادام که حکم بدوی به علت انقضای مدت استیناف یا تمیز و یا تایید و ابرام آن در مرحله بالاتر قطعی نشده، نمی‌توان جعلیت یا تقلب را ثابت دانست، چه ممکن است حکم بدوی در مراحل بالاتر فسخ یا نقض گردیده و بر خلاف آن، حکم صادر شود و عبارت «در محکمه‌ای که صلاحیت دارد» منافی با این مطلب نیست، چه محاکم بالاتر هم هریک در مقام خود، محکمه صلاحیت‌دار محسوبند چنانکه اگر در مرحله بدوی، حکم عدم ثبوت جعل یا تقلب صادر و در مرحله بالاتر، آن حکم فسخ و به ثبوت جعل یا تقلب، حکم صادر شود، نمی‌توان گفت جعل یا تقلب، در محکمه صلاحیت‌دار ثابت نشده است.

شخصی به مدعی، به مبلغی بابت اجرت‌المسمی والمثل، در محکمه بدایت، اقامه دعوی بر مدعی‌علیه خود نموده و چون مدرک دعوی، ورقه‌ای بوده به مهر منسوب به مدعی‌علیه که مورد تکذیب واقع شده و دلیلی بر صحت انتساب آن در دست نبوده، محکمه دعوی را بلا دلیل شناخته و بر بی‌حقی مدعی، حکم داده و پس از قطعی شدن حکم، مدعی طرف خود را به عنوان حيله و تقلب تعقیب کرده و از محکمه جنحه، حکم مجازات مدعی‌علیه به دو ماه حبس تادیبی صادر شده و حکم مزبور استینافاً تایید گردیده است. مدعی به استناد حکم قطعی که بر ثبوت حيله و تقلب بوده، عرضحال اعاده محاکمه به محکمه استیناف داده و محکمه مزبور، به استناد اینکه مبدا موعده اعاده محاکمه مطابق ماده ۵۳۲ اصول محاکمات حقوقی، از روز ثبوت جعلیت اسناد یا محقق شدن حيله و تقلب طرف مقابل است در محکمه‌ای که صلاحیت دارد و در این مورد، محکمه جنحه صلاحیت رسیدگی به دعوی تقلب و حيله منتسب به مدعی‌علیه را داشته و از تاریخ صدور حکم محکمه جنحه که مبدا اعاده محاکمه بوده تا تاریخ تقدیم عرضحال اعاده محاکمه، مدتی زائد بر موعده قانونی مقرر در ماده مزبور گذشته و منظور از کلمه ثبوت یا محقق مذکور در آن



جرم کلاهبرداری در حقوق جزائی فرانسه

کلیات

حقوق تطبیقی

۱- تعریف:

عناصر تشکیل دهنده جرم: طبق ماده مربوطه به کلاهبرداری در قانون مجازات فرانسه، کلاهبرداری عبارت است از اینکه شخصی اموال دیگری را از قبیل وجه نقد یا مال منقول یا اعتبارات و غیره تصاحب کند، خواه برای نيل به مقصود، اسامی مجعول یا سمت مجعول اختیار کند و خواه اینکه وسائل متقلبانه به کار برد که در نتیجه، وجود موسسات و عملیات و اعتبارات یا اختیارات موهومی که در خارج مصداق ندارد، محرز نماید و اشخاصی را امیدوار کند. چهار عنصر، جرم کلاهبرداری را تشکیل می دهند:

الف- وسیله متقلبانه که مجرم به کار برده و از زودباوری اشخاص استفاده می نماید، بایستی منحصر در قانون پیش بینی شده باشد.
ب- در نتیجه به کار بردن وسائل متقلبانه، مقداری پول یا مال منقول یا اعتبار، تحصیل شده باشد.

ج- انتقال اموال منقول، بایستی ضرر مادی به صاحب آن وارد نموده باشد.

د- قصد تقلب در کار باشد.

استعمال نام مجعول یا سمت مجعول

و وسائل متقلبانه

۲- قواعد مشترك: استعمال نام مجعول یا سمت مجعول، کافی برای تشکیل جرم است. لازم نیست وسایل متقلبانه دیگری استعمال شود و یا اینکه استعمال نام مجعول یا سمت مجعول، مقدمه برای

نمایش اعتبارات موهوم باشد. صرف استعمال نام مجعول که باعث انتقال اموال دیگری به جرم شده است، کافی است برای اینکه جرم واقع شده باشد.
۳- اسامی مجعول: استعمال اسم مجعول، عنصر تشکیل دهنده جرم است. خواه این اسم، نام شخص معین یا فرضی باشد ولی در صورتی که متهم، معروف به اسم به کار برده شده باشد، اگرچه اسم مذکور، نام حقیقی او نباشد، جرمی واقع نشده لیکن کوچکترین اضافه به اسم مزبور، کافیهست که مجرم شناخته شود.

۴- سمت مجعول: اختیار سمت مجعول، عبارت است از اینکه شخصی، عنوانی را برای خود قائل شود و حال آنکه دارای آن عنوان نباشد و همچنین نسبت دادن شغل یا ماموریتی است به خود که در واقع شاغل این شغل یا ماموریت نباشد. آنچه از مفاد ماده مربوطه قانون جزائی فرانسه استنباط می شود این است که شخصی مجرم شناخته می شود که بدون استحقاق، القابی را اختیار نماید یا خود را بر خلاف حقیقت، جزو طبقات مخصوص داخله کشور یا خارجه قلمداد کند یا عنوان مستخدم دولت اختیار نماید یا بر خلاف واقع، شغل آزادی را به خود نسبت دهد. خواه تجاری باشد یا صنعتی و یا اینکه خود را بر خلاف حقیقت، پیشوای مذهبی قلمداد نماید اگرچه امور مذهبی، از امور سیاسی تفکیک شده باشد و همچنین کسی سمت مجعول انتخاب کرده است که خود را وکیل شخصی معرفی نماید و حال آنکه اختیارنامه ای از او در دست نداشته باشد و همچنین است صرافی که خود را وکیل و دلال معاملات بورسی معرفی کرده و در نتیجه ابراز دفا تر و مفاص حساب ها، عملیات مربوطه بورس را به خود نسبت داده در

وسیله نمایش اشیاء و تظاهراتی، موضوع موهومی را در انظار، حقیقت جلوه دهد.

۶- اکاذیب: از تعریف فوق چنین نتیجه می‌شود که اظهارات کذب، صرفاً وسائل متقلبانه را تشکیل نداده بلکه بایستی متعاقب یک عمل خارجی بوده باشد که اعتبار و صحتی برای آن وسایل ایجاد نماید، خواه آن دروغ شفاهی باشد یا کتبی (۱) و همچنین جرم کلاهبرداری در مورد تاجری که صرفاً صورت قیمت اجناس را که زیاده از ماخذ خرید، نوشته است به مشتری خود ارائه می‌دهد صادق نمی‌باشد ولی اعلاناتی که در جراید یا به وسیله متحدالمال به عمل می‌آید و مفهوم آنها عمداً مبهم بوده و منظور از آن، القاء شبهه می‌باشد، کذب محض نبوده بلکه چون مطالب مزبور به صورت اعلان درآمده و در معرض افکار عامه گذارده شده، از این جهت نویسنده در صدر کسب اعتبار موهومی بوده است. مثلاً در اعلان، وجود موسسه تجارتنی را به طور مبهم ممکن است ذکر کند که در تحت ریاست خود اداره می‌کند و حال آن که اساساً تجارتخانه وجود ندارد.

۷- شرایطی که وسایل متقلبانه باید واجد باشد:

الف- وسایل بایستی متقلبانه باشد.

ب- مستقیماً و بلاواسطه، سبب تصاحب اشیاء یا وجه نقد شده باشد.

ج- وسایل متقلبانه بایستی طوری به کار برده شود که وجود موسسات یا امور موهوم یا اختیارات و اعتبارات بی‌اساسی را محرز نماید یا اینکه نسبت به پیشرفت امور یا وقوع سانحه یا حوادث واهی و بی‌اساسی، ایجاد بیم و امید نماید.

۸- موسسات و امور موهوم: مسائل متقلبانه ممکن است برای اینکه وجود موسسات اقتصادی یا تجارتنی یا صنعتی را محرز نماید، به کار برده شود

صورتی که در واقع امر، سمتی جز واسطه‌بودن و همکاری در امر بورس نداشته است. دیوان عالی تمیز فرانسه تصمیم گرفته است که اگر کسی صرفاً به عنوان طلبکار یا مالک و غیره خود را متصف نماید و یا اینکه اهلیتی در عقود و معاملات برای خود قائل شود که فاقد آنست، در ردیف موارد پیش‌بینی شده در قانون جزای فرانسه راجع به جرم کلاهبرداری نخواهد بود و نیز اگر محل اقامت دائمی خود را بر خلاف حقیقت تعیین نماید، مشمول مفاد ماده مربوطه به کلاهبرداری نخواهد بود.

۵- به کاربردن وسائل متقلبانه:

اعمال تشکیل‌دهنده وسائل متقلبانه: اگر متهم، اسامی معمول یا سمت معمول اختیار نکرده باشد، برای اینکه جرم کلاهبرداری صدق کند، بایستی ناچار وسائل متقلبانه به کار برده باشد یعنی اعمالی در خارج انجام داده باشد که تقلب مشارالیه را محسوس نماید و یک شکل مادی به جرم بدهد مثلاً وسیله متقلبانه ممکن است به وسیله به کار بردن نوشتجات یا اسناد کتبی در خارج واقع شود مثلاً ممکن است به وسیله نامه‌های فوری یا مخابرات تلگرافی انجام شود یا اینکه به وسیله دخالت شخص ثالثی اعمال گردد و لازم نیست شخص ثالث که دخالت در امر داشته و مداخله‌اش وسیله متقلبانه بوده، مستخدم یا نوکر یا مزدور شخص کلاهبردار باشد، ممکن است شخص عادی باشد که اعتماد دیگران را به خود جلب نماید و قسمی رفتار کند که خود را نماینده قطعی شخص کلاهبردار معرفی کند. بایستی شخصی باشد که وضعیت مستقلی در ظاهر داشته باشد که بتواند با دخالت خود، اعتبار و صحتی به وسایلی که متهم به کار برده بدهد. بنابراین در این مورد، حسن‌نیت یا سوءنیت شخص ثالث را نباید در نظر گرفت، همین قدر کافی است که با اراده یا بدون اراده، آلت دست مرتکب جرم شده باشد. طبق ماده مربوطه به کلاهبرداری در قانون فرانسه، وسایل متقلبانه در موردی نیز صادق است که مرتکب به

۱. بنابراین اگر زنی، مقداری وجه نقد از کسی ماخوذ دارد و وعده دهد که با او ازدواج خواهد کرد یا اینکه کسی خود را ثروتمند جلوه دهد و مقداری قرض نماید، کلاهبردار محسوب نمی‌شود.

طریق که مثلاً در انظار، چنین جلوه دهد که واجد اختیارات یا قدرت یا موقعیت اجتماعی مخصوص یا دارایی زیادی است و حال آنکه در حقیقت دارای هیچ‌یک از مزایای مذکور نباشد و یا اینکه چنین جلوه دهد که می‌تواند نظر محکمه یا مقام و حتی شخص عادی را نسبت به دیگری مساعد نماید. مثلاً به عنوان اینکه به قضات پول بدهد تا متهمی را از توقیف خلاص نماید، کلاهبرداری کند و یا بنمایاند که دارای وضعیت مادی و یا اعتباراتی است که در واقع وجود ندارد یا به خرافات و موهومات متشبث شود و بالنتیجه کلاهبرداری نماید. مثلاً اشخاصی که به وسیله تفال روی کارت بازی یا عملیات دیگری، دیگران را متقاعد نمایند که سلطه و حکمفرمائی به حوادث و وقایع آتیه دارند و یک قدرت فوق‌الطبیعه برای خود قائل شوند از قبیل معالجهٔ امراض و دانستن سری که ممکنست طالع و بخت خوبی نصیب او شود.

۱۰- ایجاد بیم و امید نسبت به پیشرفت در امور و وقوع سانحه یا حوادث واهی و بی‌اساس: سومین دسته از وسائل متقلبانه عبارتست از اینکه ایجاد بیم و امید نسبت به پیشرفت در امور یا وقوع سانحه یا حوادث واهی و بی‌اساس نماید. این دسته شامل تمام عملیاتی است که وقوع یک واقعهٔ خوشی یا شومی را در نظر طرف، مجسم نماید در صورتی که واقعه‌ای اتفاق نخواهد افتاد. مثلاً بدهکاری که برای اغفال طلبکار و برای گرفتن رسیدی که به موجب آن، دین او را مسلم می‌دارد، یک کیسهٔ پر از پول به او نشان بدهد و ماهرانه رسید خود را دریافت دارد یا اینکه مثلاً امید پرداخت دین را به طلبکار بدهد و حال آنکه اساس ندارد یا آنکه بدهکاری را امیدوار نماید که از پرداخت دین خود معاف خواهد شد یا خریداری را امیدوار نماید که منفعت معتناهایی در اجناس خریداری خواهد کرد و یا اینکه مریضی را به معالجه و خلاصی از مرض امیدوار کند و بالاخره با وسائل مزبور، موفق به کلاهبرداری شود.

و یا اینکه برای هر امر موهومی که منجر به کلاهبرداری شود استعمال گردد، نه فقط امر موهوم به قضائاتی اطلاق می‌شود که از هر جهت، بی‌اساس باشد بلکه ممکن است امر موهوم از جهتی، پایه و اساس داشته باشد که کافی برای اغفال طرف باشد لکن به قصد تقلب اعمال شده باشد. مثلاً شخصی می‌داند که فالان کشتی قرار است در دریا غرق شود معذک مقصداری مال‌التجاره به کشتی می‌دهد و دو برابر قیمت آن، نزد کمپانی بیمه می‌نماید البته چون مال‌التجاره را داده و مطابق معمول بیمه، بیمه کرده، کارش اساسی داشته است ولی چون قصد تقلب داشته و از غرق شدن کشتی اطلاع داشته، کلاهبرداری کرده است و همچنین ممکن است شخصی خود را کارگر یا اجیر کسی قلمداد نماید و در تحت این عنوان، مبلغی به اسم بیعانه از اشخاص دریافت نماید و از این راه کلاهبرداری کند و نیز ممکن است به وسیلهٔ انتشار اوراق چاپی، وجود قانونی شرکت بیمه را اعلان نماید و حال آنکه دولت، اجازهٔ دائر شدن شرکت را نداده است و یا آنکه صورت مجعولی، طبع و انتشار دهد که در آن صورت، اسامی اعضای هیئت مدیرهٔ موسسه را قید نماید به منظور اینکه از این طریق، عده‌ای را حاضر نماید که نام خود را در جزء اعضای شرکتی بنویسند و یا اینکه بین چند نفر تباری شده باشد که وجود تجارتخانهٔ موهومی را نمایش دهند و از بین خودشان، برای یک نفر، اعتباراتی قائل شده که بالنتیجه مردم سرمایهٔ خودشان را به اختیار آنها بگذارند و یا ارسال نامه‌های کذبی که وجود معاملهٔ مهمی را اعلام می‌دارد که برای مشتریان، اطمینان‌بخش است و بدین‌وسیله مقصداری مال‌التجاره به طور نسبه اخذ می‌نماید و حال آنکه یقین دارند که نمی‌توانند به قیمت خوبی به فروش برسانند و ناچار با ثمن بخشی به فروش می‌رود.

۹- اختیارات و اعتبارات بی‌اساس: دومین دستهٔ وسائل متقلبانه شامل آن عملیاتی است که وجود اختیارات یا اعتبارات موهوم را محرز نماید بدین

جزای فرانسه، بایستی مجرم تمام یا قسمتی از مال دیگری را ربوده باشد و نظر مقنن اینست که جرم کلاهبرداری صدق نمی‌کند مگر در موقعی که تصاحب اشیاء به وسیله مجرم و یا انتقال اشیاء به مجرم، باعث ضرر مادی به مالک یا متصرف آن شده باشد. بنابراین در مورد مالی که مجرم، مالک بوده و در دست ثالثی می‌باشد و وسائلی به کار برده است که آن را تصاحب نموده و به خود انتقال دهد، جرم کلاهبرداری صادق نیست و همچنین جرم کلاهبرداری در مورد شخصی که قبل از حکم صادره از محکمه و قابل اجراء شدن آن راجع به توقیف قطعی اموالش، وسائلی به کار برده و مال مورد توقیف را که می‌خواسته است از نظر طلبکاران مخفی نماید، تصرف و مصرف نموده، صادق نمی‌باشد زیرا حکم توقیف اموال، از روزی که قابل اجرا می‌شود، ایجاد حق برای تقاضاکننده می‌نماید ولی طلبکاری که به اندازه دین خود، با وسائلی متقلبانه، مال بدهکار را تصاحب و مصرف می‌نماید، مرتکب جرم کلاهبرداری شده زیرا بالاخره مال دیگری را با وسائلی متقلبانه، به خود انتقال داده و حال آنکه فقط حق احتمالی پیش روی آن مال نداشته است.

لازم نیست که ضرر معتنانه باشد بلکه کافی است که همین قدر مبلغ یا سهامی، به مجرم انتقال داده شده باشد که اگر وسائلی متقلبانه در کار نبود، اقدام به این انتقال نمی‌شد. مثلاً شخصی که به وسائلی متقلبانه منتسب شود و یک دوچرخه را در نظر خریدار، با یک قیمت فوق‌العاده زیادی جلوه دهد ولی با قیمت نازلی تقریباً مساوی قیمت خرید، به فروش برساند کلاهبردار محسوب می‌شود زیرا خریدار عقیده داشته است که پس از انجام معامله، منفعت زیادی خواهد کرد و با این فکر، معامله کرده و بالاخره جرم کلاهبرداری در مواردی که کلاهبردار، منفعتی هم نکرده باشد، صدق می‌کند.

قصده متقلبانه؛ عنصر لازم برای صدق جرم کلاهبرداری: قصد، یکی از عناصر اصلی جرم

۱۱- وصف اشیاء مورد تصاحب: تصاحب اشیائی که در ماده مربوطه قانون جزای فرانسه احصاء شده است: برای اینکه جرم کلاهبرداری صادق باشد، بایستی وجه نقد یا مال منقول و یا سهام قرضه یا تعهدات یا قبوض و مفاصاحساب‌ها، تسلیم یا انتقال به مجرم شده باشد. موارد مخصوص که در قانون فرانسه پیش‌بینی شده، بایستی با قید انحصار تلقی شود یعنی بایستی شیئی که مجرم تصاحب نموده است، وجه نقد یا مال منقول یا یکی از اموری باشد که فوقاً ذکر گردید. به عبارت اخری، باید گفت که ذکر سهام تعهدات یا قبوض و مفاصاحساب‌ها به طور مثال می‌باشد و مقصود، اعمالی است که مجرم برای تصاحب سهام و امثال آن انجام داده باشد که حقی برای خود ایجاد نماید ولی بایستی ایجاد این حق، ملازمه با ضرر مادی دیگران داشته باشد.

۱۲- انتقال شیئی یا حقی به مجرم و تصاحب از ناحیه او، باید مادی و ارادی باشد. تصاحب و انتقال، محقق نمی‌شود مگر اشیاء یا حقی که مجرم، تصاحب و به خود انتقال داده است، به طریق مادی انجام شده باشد. بنابراین اعمال ذیل، کلاهبرداری محسوب نمی‌شود:

صرف اینکه شخصی با جواز و بلیط شخص ثالثی، سوار قطار آهن شده و استفاده نماید. یا آنکه با اختیار نام مجعول یا سمت مجعولی، مجاناً داخل تئاتر یا کافه کنسرتی شده باشد بدون آنکه کارت یا بلیطی گرفته باشد. بالاخره برای آنکه جرم کلاهبرداری صدق کند، بایستی نتیجه به کار بردن وسائلی متقلبانه، تصاحب و انتقال ارادی اشیاء از طرف مالک یا متصرف به مجرم باشد ولی شرط لازم اینست که تصاحب و انتقال، مستقیماً به شخص مجرم یا شریک او شده باشد. برای وقوع جرم فقط کافی است که سلب حق از مالک یا متصرف شود ولو اینکه مثلاً پولی که مجرم تصاحب کرده، در دست شخص ثالثی باشد.

ضرری که متوجه مالک یا متصرف شده است؛ لزوم وارد شدن ضرر: طبق ماده مربوطه قانون

تصاحب واقع شده، شروع می‌شود نه از روزی که سهام برداشت شده است.

مجازات: میزان مجازات، لااقل يك سال و حداکثر پنج سال حبس تادیبی است بعلاوه ۵۰ تا ۳۰۰۰ فرانك جزای نقدی و نیز ممکن است مجرم پس از خاتمه حبس، در مدت لااقل پنج سال و حداکثر ده سال از حقوق ذیل محروم شود:

- ۱- حق انتخاب کردن (وکالی مجلس).
- ۲- حق انتخاب شدن.
- ۳- حق عضویت در هیئت منصفه و عضویت در ادارات دولتی.
- ۴- حق حمل اسلحه.
- ۵- حق عضویت در شورای خانوادگی.
- ۶- حق قییم یا ناظر صغار شدن.
- ۷- حق خبرویت و شاهد شدن در بعضی از امور انتهامی از قبیل شاهد ازدواج بودن.
- ۸- حق شهادت در محکمه.

شروع به جرم: از متن ماده مربوطه به جرم کلاهبرداری در قانون فرانسه برمی‌آید که شروع به جرم کلاهبرداری نیز جرم شناخته شده به این معنی که اگر تصاحب و انتقال اشیاء هم به مجرم صورت نگرفته باشد، باز جرم واقع شده لیکن بدیهی است شرط لازم اینست که اراده مجرم، در انجام جرم تاثیر نداشته باشد و عوامل خارجی، باعث عدم وقوع شده باشد. ضمناً باید دانست که با استرداد اشیاء و اموال، جرم خاتمه پیدا نمی‌کند. ش. امیرعلایی

کلاهبرداری است ولی نیاستی بین قصد و علت غائی جرم اشتباه کرد. چیزی که برای صدق جرم کلاهبرداری لازم است اینست که مجرم عالماً عامداً، اختیار اسم مجعول یا سمت مجعول نموده یا وسائل متقلبانه به کار برده باشد که در نتیجه، شیئی یا حقی تحصیل نماید و بداند که ضرر حتماً به غیر وارد خواهد شد اما از نقطه نظر وقوع جرم، علت غائی که مجرم را وادار به ارتکاب عمل نموده اهمیتی ندارد و نباید آن را در نظر گرفت. مثلاً ممکن است علت ارتکاب، دفع ضرر یا تهیه وجهی برای اعمال خیری بوده باشد.

تعقیب و مجازات: تعقیب، ملازمه با شکایت مدعی خصوصی ندارد بنابراین اگر قبل از تعقیب، ضرری که به مدعی خصوصی وارد شده، جبران شود، جرم جنبه عمومی داشته، تعقیب خواهد شد و این مسئله روی اصل ترجیح منفعت جامعه است بر نفع افراد. فقط ممکن است عمل تعقیب مدعی خصوصی، در میزان مجازات موثر واقع شود.

اثبات جرم: اثبات جرم به هر طریق ممکن است انجام شود مخصوصاً با اقامه شهود.

مرور زمان: مرور زمان در موقعی که جرم واقع شده باشد، از روز تصاحب یا انتقال شروع می‌شود و اگر شروع به جرم شده باشد، از روزی محسوب می‌شود که آخرین وسائل متقلبانه به کار برده شده باشد. بنابراین اگر سهامی به وسائل متقلبانه به دست آمده باشد، مرور زمان از روزی که انتقال و



نظامنامه

شماره ۴۳۸۹۵

۲۳ اسفند ۱۳۱۵

تعیین مواد امتحانیه مستخدمین قضائی وزارت عدلیه که قبل از تصویب قانون اصلاح تشکیلات عدلیه، به خدمات قضائی پذیرفته شده و رتبه آنها کمتر از هفت قضائی است.

مقنن و قوانین و تعلیمات رسمی

نظر به جزء سوم ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیلات عدلیه مصوب ۱۳۱۵/۷/۶، مواد ذیل مقرر می گردد:

امتحانات شفاهی: حقوق مدنی، حقوق جزائی، حقوق اساسی، قانون تشکیلات عدلیه.

در بخش دوم، مواد ذیل امتحان می شود:
ب- امتحانات کتبی: اصول محاکمات حقوقی، حقوق تجارتي و اظهار عقیده در يك پرونده حقوقی.

امتحانات شفاهی: اصول محاکمات حقوقی، حقوق تجارتي، حقوق اداری، حقوق بین الملل خصوصی. در بخش سوم، مواد ذیل امتحان می شود:
ج- امتحانات کتبی: اصول محاکمات جزائی، قوانین و نظامنامه های مربوطه به ثبت اسناد و اظهار عقیده در يك پرونده جزائی.

امتحانات شفاهی: اصول محاکمات جزائی، حقوق بین المللی عمومی، طب قانونی و قوانین و نظامنامه های مربوطه به ثبت اسناد و املاک.

ماده ۳- در امتحانات کتبی مذکور در ماده قبل، دو سوال از هر يك از مواد داده می شود که از بین آنها، امتحان دهنده بایستی به اختیار خود، يك سوال را جواب بدهد. امتحانات شفاهی به ترتیب قرعه به عمل خواهد آمد و امتحان دهنده، از بین سوالات کتبی که قبلاً تهیه شده، سه سوال برمی دارد و جواب یکی از آنها را به انتخاب خود می دهد.

ماده ۴- در جلسه امتحان شفاهی، داوطلبان، دو به دو حاضر خواهند شد و در موقعی که یکی از آنها مشغول دادن امتحان است، دیگری می تواند

- ۱- حقوق مدنی: به اندازه لیسانس
- ۲- حقوق جزائی: به اندازه لیسانس
- ۳- اصول محاکمات حقوقی: به اندازه لیسانس
- ۴- اصول محاکمات جزائی: به اندازه لیسانس
- ۵- حقوق بین الملل خصوصی: به اندازه لیسانس
- ۶- حقوق بین الملل عمومی: به اندازه لیسانس
- ۷- حقوق تجارتي: به اندازه لیسانس
- ۸- حقوق اساسی: به اندازه لیسانس
- ۹- حقوق اداری: به اندازه لیسانس
- ۱۰- قانون تشکیلات عدلیه

- ۱۱- قوانین و نظامنامه های مربوط به ثبت اسناد
- ۱۲- طب قانونی
- ۱۳- اظهار عقیده در يك پرونده حقوقی و يك پرونده جزائی.

تبصره- دروس مذکوره در فوق، در مجموع حقوق وزارت عدلیه، طبع و منتشر خواهد شد.

ماده ۲- ترتیب امتحان به قرار ذیل است:
امتحانات، کتبی و شفاهی است و مواد مذکور در ماده ۱ را به سه بخش تقسیم می نماید:
در بخش اول، مواد ذیل امتحان می شود:
الف- امتحانات کتبی: حقوق مدنی، حقوق جزائی.

به ترتیب فوق، سوالات را برداشته و برای جواب گفتن، خود را آماده نماید.

ماده ۵- هیئت ممتحنه، از قضات عدلیه و استادان دانشکده حقوق، در مرکز تشکیل و سوالات قبل از شروع به امتحان، از طرف هیئت ممتحنه تهیه خواهد شد.

ماده ۶- موعده امتحان، سالی دو مرتبه، یکی در اوایل فروردین و یکی در مهرماه خواهد بود و تاریخ اولین دوره اجلاسیه، از طرف وزارت عدلیه، بعدا اعلام خواهد شد.

ماده ۷- دو ماه قبل از تشکیل جلسه امتحانیه، وزارت عدلیه، از قضات، عدهای را که مقتضی بداند، برای گذراندن امتحان دعوت خواهد کرد.

ماده ۸- پس از دعوت داوطلبان، منتها در ظرف یک ماه بایستی شرکت خود را در گذراندن امتحانات اعلام نمایند.

ماده ۹- دعوت شدگان امتحان می توانند داوطلب گذراندن امتحان یک بخش از مواد یا دو بخش یا هر سه بخش که فوقا در ماده ۲ معین شده است بشوند.

ماده ۱۰- حد اعلاء نمره امتحان، ۲۰ خواهد بود و اگر امتحان دهنده در یک ماده از هر یک از بخش های مذکوره در ماده ۲، کمتر از نمره ۱۰ داشته باشد، بایستی آن ماده را مجددا در دوره اجلاسیه بعد امتحان دهد و اگر در دوره بعد، باز هم کمتر از نمره ۱۰ داشته باشد، در آن بخش، مردود خواهد بود.

ماده ۱۱- بین جلسات امتحان هر یک از مواد کتبی، یک روز فاصله خواهد بود و پس از گذشتن ده روز از خاتمه امتحانات شفاهی، شروع می شود و متوالیا ادامه خواهد داشت.

ماده ۱۲- اگر دعوت شدگان امتحان، عذر موجه داشته باشند، فقط یک دوره اجلاسیه می توانند مهلت بخواهند ولی در دوره اجلاسیه بعد باید حاضر شوند.

شماره ۴۳۸۹۷

۲۳ اسفند ۱۳۱۵

نظامنامه ترتیب امتحان مدیران دفاتر محاکم و پارکها و تقریرنویسها و معاونین اداری پارکها و مدیران اجرا و نمایندگان ثبت که لااقل دو سال تمام در يك یا بعضی از این مشاغل خدمت کرده اند.

نظر به ماده ۲۲ قانون اصلاح قانون تشکیلات عدلیه مصوب ۱۳۱۵/۱۰/۶ مواد ذیل را مقرر می دارد:

ماده ۱- مواد امتحانیه مدیران دفاتر محاکم و پارکها و تقریرنویسها و معاونین اداری پارکها و مدیران اجرا و نمایندگان ثبت که لااقل دو سال تمام در يك یا بعضی از این مشاغل خدمت کرده اند، به قرار ذیل تعیین می شود:

۱- کلیات قانون مجازات عمومی

۲- کلیات قانون مدنی

۳- کلیات قانون اصول محاکمات حقوقی

۴- کلیات قانون اصول محاکمات جزائی.

۵- کلیات قانون تجارتي

۶- قوانین و نظامنامه های مربوط به ثبت اسناد.

۷- قانون تشکیلات عدلیه.

۸- يك پرونده حقوقی و يك پرونده جزائی در دسترس امتحان دهنده گذارده می شود که گزارشی از جریان پرونده تهیه نموده و نکاتی که به نظر می رسد، یادداشت کرده و اظهار عقیده نماید.

ماده ۲- امتحانات کتبی و شفاهی و ترتیب آن به قرار ذیل است:

الف- در امتحانات کتبی به طریق ذیل عمل می شود:

۱- از بین سوالاتی که قبلا از هر یک از مواد ذیل، ممتحنین، جداگانه در اوراق سفید و بسته تهیه کرده اند، داوطلب امتحان، ۳ ورقه برمی دارد و جواب سوال را به انتخاب خود، از هر یک از مواد مذکوره می نویسد: قانون مدنی، قانون

- مجازات عمومی، قانون اصول محاکمات حقوقی، قانون اصول محاکمات جزائی.
- ۲- اظهارنظر در پرونده‌های قضائی بدین طریق که يك پرونده حقوقی و يك پرونده جزائی در دسترس امتحان‌دهنده گذارده می‌شود که گزارشی از جریان پرونده تهیه نموده و نکاتی که به نظر می‌رسد، یادداشت کرده و اظهار عقیده نماید.
- ب- در امتحانات شفاهی، تمام مواد مذکوره در ماده ۱ (به استثنای اظهارنظر در پرونده‌های حقوقی و جزائی) سوال می‌شود.
- ج- اوراق امتحان کتبی، از طرف وزارت عدلیه به ترتیبی تهیه خواهد شد که نام و هویت امتحان‌دهنده در آن معلوم نباشد.
- د- حداعلاء نمره، ۲۰ خواهد بود و معدل امتحانات کتبی ۱۱ و شفاهی ۱۰. در صورتی که معدل کل کتبی و شفاهی، کمتر از ۱۱ باشد، امتحان‌دهنده مردود است.
- ه- هرگاه امتحان‌دهنده، در ۳ ماده از دروس فوق‌الذکر، کمتر از نمره ۵ داشته باشد، می‌تواند
- در دوره امتحانی لعد شرکت نموده و آن مواد را امتحان دهد.
- ماده ۳- بین جلسات امتحان هر يك از مواد کتبی، يك روز فاصله خواهد بود و پس از گذشتن ۱۰ روز از خاتمه امتحانات کتبی، امتحانات شفاهی شروع می‌شود و متوالیا ادامه خواهد داشت.
- ماده ۴- هیئت ممتحنه، از قضات عدلیه و استادان دانشکده حقوق در مرکز تشکیل می‌شود و سوالات، قبل از شروع به امتحان، از طرف هیئت ممتحنه تهیه خواهد شد.
- ماده ۵- موعد امتحان، سالی دو مرتبه، یکی در فروردین و اردیبهشت و یکی در مهر و آبان خواهد بود.
- ماده ۶- يك ماه قبل از شروع هر دوره امتحانی، وزارت عدلیه، صورت اشخاصی را که داوطلبی آنها برای امتحان تصویب شده، اعلان می‌نماید.
- وزیر عدلیه
دکتر متین‌دفتری



قابل توجه خوانندگان گرامی:

این اثر، به منظور احیای میراث علمی حقوق ایرانی، با در نظر گرفتن تمامی جوانب در هم‌سان بودن با نسخه اصلی مجله هفتگی «مجموعه حقوقی»، از لحاظ شکل ظاهر و تعداد صفحات، قلم، سایز قلم و قطع وزیری آماده شده است. اکنون ۸۸ سال پس از انتشار اولین شماره مجموعه حقوقی، این صفحات با حداکثر دقت در امانتداری و ویرایش کلمات و جملات از نظر اصول نگارش پارسی، در اختیار شما قرار می‌گیرد. برای ارسال هر گونه پیشنهاد و انتقاد، با ایمیل زیر تماس بگیرید:

m.a.jahan.p@gmail.com

احیاگر مجله، طراح جلد و صفحات داخلی:

محمدعلی جهانی‌پور